

قفس زندانی برای آزاده گان

قفس از ساخته‌های انسان در روند تاریخ با همه زیبایی‌ها و نامهای « قفس طلایی » و ... در حقیقت زندان دلتنگ برای بلبلان و قناری‌های خوش الحان بوده است. پرنده‌ها با پر و بال قشنگ و رنگین در بین قفس دست و پای می‌زنند. ازین دیوار به آن دیوار در تلاش آزادی پرواز می‌نمایند و با صدای بلند فریاد آزادی خواهی، ناله و درد دل را به گوش انسان اشرف المخلوقات می‌رسانند.

ناله را هرچند می‌خواهم که پنهان ترکشم

سینه می‌گوید که من تنگ آمدم فریاد کن

و اما انسان که پرنده‌های خوش الحان را اسیر ساخته است از ناله‌های آنها لذت می‌برد و گاهی دروازه کوچک قفس را با قفلی، مستحکمتر می‌سازد تا با همه پر و بال زدن‌ها و تپشها امید رهایی بر بلبلان و قناریها میسر نگردد. آدم انسان، که کوله بار زندگی با غم و شادی، کار و بیکاری، داشتن و نداشتن، آخر روز او را خسته وزله رهنمون چهاردیواری کلبه اش می‌گرداند؛ برای تسکین پریشانی‌های روزگار کنار قفس می‌نشیند و به پرزدن و چهچه کشیدن بلبلان نظاره و گوش فرا می‌دهد و زخم خستگی و ماندگی را با ناله، فریاد و پرپر زدن بلبلان در بین قفس مرحم می‌نماید .

ویکتور هوگو شاعر و نویسنده توانا، قفس بلبلان ساخته شده دست انسان را نقد گونه چه زیبا

تمثیل می‌نماید.

به چه حق مرغان آزاد را در قفس زندانی می‌کنند

به چه حق این نغمه گران آسمان را از بیشه‌ها و چشمه‌ها

وسپیده دم و ابر و باد دور می‌سازید

و سرمایه زندگی را ازین زندگانی می‌دزدید

ای بشر راستی گمان داری که خداوند برای آن

بدین موجودات ظریف بال و پر داده است

که تو پر و بالش را بچینی؟

مگر بی این ستمگری، خوشبخت نمی‌توانی زیست؟

آخر این بی گناهان چه کرده اند

که باید عمر خویش را در زندان تو بگذرانند ؟

از کجا معلوم که سرنوشت این زندانیان بی‌گناه با سرنوشت ما در آمیخته نباشد.

از کجا معلوم که آه پرنده ای که دست ستم ما او را از آشیان جدا می‌کند و ظالمانه در دام اسارت می‌افکند به صورت فرمانروایان سفاک و ستمگر به سوی ما باز نگردد؟

او که می‌داند که از رفتار ما درین جهان چه نتیجه حاصل می‌شود و از این جنایاتی که ما با لب پر خنده انجام می‌دهیم در چهار راه اسرار چه برمی‌خیزد.

وقتی که این سبکبالان آسمان لاجوردین را که برای پرواز در فضای بی‌انتها آفریده شده اند در پشت میله‌های قفس زندانی می‌کند وقتی شنا گران دریای نیلگون آسمان را به بند ستم می‌افکنید هیچ فکر می‌کنید که ممکن است روزی نوک خونین آنها از میله‌های قفس بگذرد و به شما برسد؟

راستی هیچ فکر می‌کنید هر جا که اسیری از دست جور و ستم می‌نالد خداوند بدو می‌نگرد .

برای خدا کلیه کشتزارهای پهناور را به دست این زندانیان اسیر بدهد .

بلبلان را آزاد کنید پرستوها را آزاد کنید مراقب قفس هایی که برای زینت به دیوارها آویخته اند باشید زیرا ترازوی نامریی جهان دو کفه دارد، از همین سیم های باریک وزرین قفس است که میله‌های آهنین و سیاه زندان پدید می‌آید و از همین قفس هاست که باستیل‌های موحش ساخته می‌شود.

آزادی رهگذاران بی آزار آسمان و چمن و رودخانه و دریا را احترام گذارید .

آزادی این بی‌گناهان را مگیرید تا سرنوشت دادگستر نیز آزادی شما را نگیرد .

اگر ما از جور ستمگاران می‌نالیم برای آنست که خود ستمگریم .

ای انسان آیا راستی می‌خواهی آزاد باشی؟ پس به چه حق این زندانی را اسیر این شاهد خاموش ظلم و ستم خویش را در خانه نگاه داشته‌ای؟ ای ستمگر چرا فریاد میزنی (برمن ستم می‌کنند) لختی بدین اسیر بینوا که سایه ی او بر تو افتاده نظر کن بدین قفس بنگر که در آستان خانه ات آویخته‌ای. اما نمی‌دانی که در پس آن میله‌های که اکنون پرنده ای بی‌گناه پشت آنها به نغمه سرایی مشغول است پایه های زندان کار گذاشته می‌شود.

هوای دلتنگ قفس در شعر زنان

هوای تنگ قفس و نوای آزادی از فضای دلتنگ و گرفته آن در شعر زیبای از زیور صادقه چه پر محتوی بیان گردیده است. ناگفته نباید گذاشت که زیور صادقه در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی در شهر هرات دیده به جهان گشود و در مهاجرت و آواره گی به تاریخ ۲۸ قوس ۱۳۷۳ هجری شمسی در شهر مشهد کشور ایران، جان به جان آفرین سپرد و در همانجا دفن گردید. در آنجا بر لوح مزارش زیور جعفری ثبت شده است.

مگو که خانه تنگ قفس چه جای خوشی است
 ز آشیانه بیرون آی عجب هوای خوشی است
 هر آنکه ساخت قفس را مگر نمیدانست
 که سوز و ساز دل تنگ را صدای خوشی است
 بدرد گشته گرفتار و با الم همدوش
 چه غم که نیست طبیعی چمن درای خوشی است
 ترانه خواندن ما از هجوم درد و غم است
 به صبر ساخته ایم و ظفر ندای خوشی است
 درین محیط چو ما عالمی گرفتار اند
 اگر زمانه جفا می‌کند جفای خوشی است
 خوشا دمی که ازین روزن قفس بپرم
 به سوی گلشن آزادگی که جای خوشی است
 نوای مرغک شوریده از دل نالان
 به هر کجا که طنین افکند نوای خوشی است
 طنین هر قفس آواز مرغ بی پر ماست
 اگر چه صادقانه اکنون سخن سرای خوشی است

صالحه عطا صمیم قفس و هوای قفس را برای مرغان خوش الحان درین سروده چه زیبا تمثیل

می‌نماید.

دیده بودی طائران را در قفسها بارها
 غافل از اندوه آنان از گزند خارها
 خارهای پنجه صیاد کاوردش به بند
 نوحه خوانی کرده عمری در غم گلزارها
 با خبر آنگه شوی از بند و از معنای او
 کز پی چشمک نمایی بر جهان دیدارها
 وای ازین زندان و مسکن وای ازین جال و قفس
 ساکن ذلت سرایی در دلت گفتارها

گرکنی آهنگ رفتن سوی شاخ و برگ و گل
 روبرو با صد سخن با عالمی هشدارها
 گرچه هست این سنت و فرهنگ دیرین و کهن
 می‌کند صیاد دوران بهر آن اصرارها

مینا نعیم در شهر دیتون ایالت اوهایو امریکا خود را در قفس طلایی احساس می‌کند و چنین به آرزوی پرواز فریاد می‌کشد.

دل‌م خواهد که بال و پر بگیرم
 چقدر اینجا بسوزم در بگیرم
 اسیرم در قفس‌های طلایی
 پر و بال‌م شکسته یا الهی
 به مثل مرغک بیچاره هستم
 وطن گم کرده ام آواره هستم
 روم در عالم رویا به افلاک
 کنم عرضم چنین با عالم پاک
 خداوندا! پر و بال‌م ببخشا
 به خاک سرزمینم دفن بنما
 رسد از راه اگر «مینا» پیروز
 کند سجده به درگاہت شب و روز

شاعر شیوا بیان زبیده مستوره افغان از شاعران عهد امیر امان الله خان شعر «آزادی» را در رهایی از چنگال قفس چه پرمحتوی و زیبا سروده است.

آزادی

بلبل شیرین سخن خوش صدا
 گشت گرفتار به دام از قضا

چون تن خود یافت گرفتار بند
 دید روان زار و دلش مسـتمند
 چشم گشود و قفسی تنگ دید
 پای توانایی خود لنگ دید
 گفت تفو باد به این زندگی
 نیست مرا حوصله ی بندگی
 گرچه مرا نازونعم می دهند
 دانه و آبم پی هم می دهند
 لیک چه حاصل که نباشد توان
 بهر من خسته دل ناتوان
 تا که به آزادی و باروح شاد
 در چمن و باغ به هر بامداد
 دور، از این کلبه رنج و محن
 خاطر آسوده نمایم وطن
 سیروفضای چمنستان خوش است
 منظرهء دلکش بستان خوش است
 هیچ گزندی به گلستان مباد
 طرفه ضرر جانب بستان مباد
 هر که به هر بوم و برآزاد نیست
 بی همه شک خاطر او شاد نیست
 نعمت آزادی عجب نعمت است
 عزت و اجلال ز حریت است

گفته ی مستوره شنو شاد زی
زندگی ارمی کنی آزاد زی

قفس در لغت نامه‌ها

قفس در لغت نامه‌ها و اشعار شعرا در روند تاریخ تعریف گردیده است بطور مثال معنی قفس را از لغت نامه دهخدا با چند مثال از شعرا می‌آوریم.

« قفس [. قَ فَ] (!) معروف است، و آن جایی باشد شبکه دار که از چوب و برنج و آهن و امثال آن بافند و جانوران پرنده وحشی را در آن کنند، و معرب آن قفص باشد به صاد بی نقطه. (برهان). کوفجان :

شکل تنوره چون قفس ، طاوس و زاغش همنفس
چون ذروه افلاک بس مریخ و کیوان بین در او

خاقانی

قفس آهنین کنند و در او
مرغ یاقوت پیکر اندازند

خاقانی

مرغ جان من در این خاکی قفس محبوس توست
هم تو بالش برگشا و هم تو بندش برشکن

خاقانی

تانشناسی تولطیف از کثیف
مانده ای اندر قفس آهنین

ناصر خسرو

به زیرو ازبر و پیش و پس و به راست به چپ
نگاه کن که تو اندر میانه قفسی

ناصر خسرو

پیش دنیا نکشم دست همی تا او
نکند در قفس خویش به زندان

ناصر خسرو

طوطیی را با زاغی در یک قفس کرده بودند. (گلستان)
همقفس؛ دو یا چند جانور را که در یک قفس باشند هم قفس گویند :

نه عجب گرفتار بود نفسش
عندلیبی غراب هم قفسش

سعدی، گلستان

قفس دیده؛ کنایه از کار آزموده و مجرب :

یکی شیردل بود « فرغار » نام
قفس دیده و تیز جسته ز دام

فردوسی

قفس سیمایی؛ کنایه از فلک. (آندراج):

منم آن مرغ که در بیضه ندارم آرام
بیقراری کشدم در قفس سیمایی

سالک یزدی (از آندراج) امثال:

در قفس دمیدن، باد را در قفس کردن؛ کنایه از کار بیهوده کردن است :

مگوی آنچه هرگز نگفته ست کس
به مردی مکن باد را در قفس

قفس اسارت، بنده گی و...

.... صحبت از قفس طلایی بلبلان نیست. حکایت قفس آهنین نیز خمیرمایه شگر این نوشتار نیست. به گفته فریدون مشیری « صحبت از خشکیدن یک برگ نیست » صحبت « از مرگ انسانیت است » صحبت از قفس بزرگتر که در حقیقت اسارت و بندگی آن همنوا با ظلم و ستم، کشنده تر از قفس طلایی می‌باشد. حالا به دماغ همه انسانها بد نخورد هدف آنها می‌باشند که این قفس عینی و ذهنی را به عنوان مختلف در طول تاریخ بشریت در حقیقت آدم برای آدم آباد نموده است. از اولین انسانها این میراث به نسلهای دیگر به ارث رسیده است. این فرزندان آدم هر یک قابیل و هابیل با دشمن بزرگ « خود خواهی » انس و الفت و از دوست سترگ خود « محبت » فاصله گرفتند و تخم خونریزی را کاشتند. فرزندان آدم (ع) قابیل برادر خود هابیل را می‌کشد.

« از همان روزی که دست حضرت قابیل گشت آلوده به خون حضرت هابیل، از همان روزی که فرزندان آدم زهر تلخ دشمنی در خون شان جوشید، آدمیت مرد، گرچه آدم زنده بود »

... و باز پیغمبر زاده گان دیگری فرزندان حضرت یعقوب چه درس نا میمون را ثبت دفتر زندگی آدم نمودند و آدمهای دیگری با جبر و اکراه دیوار قفس دیگری را آباد نمودند.

« از همان روزی که یوسف را برادرها به چاه انداختند، از همان روزی که با شلاق و خون دیوار چین را ساختند، آدمیت مرده بود ».

این بخشی از فرزندان آدم هستند که در هر زمانی چنین وحشت خانه‌ها را باز می‌نمایند و از هدایات حق فاصله می‌گیرند. آن زمان که کودکان را به جرم دختر بودن زنده به گور کردند. بیاید به دوران نزدیک تر سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ عیسوی جنگ اول جهانی و یا سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ عیسوی جنگ دوم جهانی برای یک لحظه فکر کنید می‌دانید درین دو جنگ چند « آدم » توسط « آدم » به اشکال وحشیانه و شیطانی کشته شده است.

هیچ حیوانی به حیوانی نمی‌دارد روا

آنچه این نامردمان با جان انسان می‌کنند

در جنگ اول جهانی بین ۳۷ تا ۴۰ میلیون کشته و زخمی و در جنگ دوم جهانی بین ۶۰ تا ۷۰ میلیون زن و مرد و طفل کشته و زخمی شدند. امروز بنام دین، نژاد، جدایی مناطق، تفوق زبانها و مذاهب یکدیگر را می‌کشند و می‌سوزانند و در قرن ۲۱ انسان، انسان را نه تنها در قفس ساخته شده خود، زندانی می‌نماید؛ بلکه زنده به گور می‌کند و از آن لذت می‌برد.

انسان بجای تمایل و همنوایی با دوستش به دشمنش دست یگانگی می‌دهد و همنوا می‌شود. می‌دانید دوست و دشمن انسان چیست؟ دشمن بزرگ انسان « خودخواهی » که تمام بدیها وزشتی‌ها در زیر سایه آن خانه گرفته است.

آنکس که بدم گفت بدی سیرت اوست
 آنکس که مرا نیکو ستود خود نیکوست
 حال متکلم از کلامش پیداست
 از کوزه همان بیرون تر اود که دروست

...و دوست بزرگ انسان محبت است. مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی چه زیبا سروده است.

از محبت تلخها شیرین شود
 وز محبت مسدنها زریین شود
 از محبت دُردهها صافی شود
 وز محبت دَردهها شافی شود
 از محبت خارها گل می شود
 وز محبت سرکه ها مل می شود
 از محبت دار تختی می شود
 از محبت سجن گلشن می شود
 بی محبت روضه گلخن می شود
 از محبت نار نوری می شود

وز محبت دیو حوری می شود
 از محبت سنگ روغن می شود
 بی محبت موم آهن می شود
 از محبت حزن شادی می شود
 وز محبت غول هادی می شود
 از محبت نیش نوشی می شود
 وز محبت شیر موشی می شود
 از محبت سُقم صحت می شود
 وز محبت قهر رحمت می شود
 از محبت مرده، زنده می شود
 وز محبت شاه بنده می شود
 این محبت هم نتیجه دانش است
 کی گزافه بر چنین تختی نشست

بدیها و زشتی‌های که دامنگر بشریت می‌باشد از قفسی که برای بلبلان و یا انسان برای انسان می‌سازد از ظلم، ستم، تجاوز، کشتن و سوختن و ده‌ها و یا صدها زشتی و پلیدی دیگر زاده خود خواهی و در ذات، نفرت و دوری از محبت و یا ضعف و مرگ انسانیت است. چه انسانهای که با تیغ اسلحه مخوف و تیغ زبان ترور می‌گردند و چه نیکویی‌ها و حقایق که با مکر و حيله باطل ثابت می‌شود.

چه انسانهای نیک و خوب مرد و زن در زنجیر غلامی و برده‌گی همه آزادی‌های خود را از دست دادند و با شلاق تعصب و تنگ‌نظری نژادی، دینی، منطوقی و حتی رنگ و پوست در اسارت قفسی که برایشان ساخته شده بود همه لذایذ و خوشبختی‌ها را حتی در رویا هم تجربه نکردند و عمر گرانمایه را در تنگنای بندگی، خشم و ظلم هم‌نوع خود سپری نمودند و چه موجوداتی که چراغ انسانیت کالبدشان را به زیور اشرف المخلوقات منور نساخته بود برگرده دیگران مثل کوه سنگین نشستند؛ حکمروایی و خوشگذرانی نمودند. چه پرده‌ها که حقایق را در دامان خود پنهان نموده است. رازق فانی می‌سراید:

خدا گر پرده بردارد ز روی کار آدمها
 چه شادبها خورد برهم چه بازیها شود رسوا
 یکی خندد ز آبادی، یکی گرید ز بربادی
 یکی از جان کند شادی، یکی از دل کند غوغا
 چه کاذبها شود صادق چه صادقها شود کاذب
 چه عابدها شود فاسق چه فاسقها شود عابد
 چه زشتیها شود رنگین چه تلخیها شود شیرین
 چه بالاها رود پائین چه سفلیها شود علیا
 عجب صبری خدا دارد که پرده بر نمیدارد
 وگر نه بر زمین افتد ز جیب محتسب مینا
 شبی در کنج تنهائی میان گریه خوابم برد
 به بزم قدسیان رفتم ولی در عالم رؤیا
 درخشان محفلی دیدم چو بزم اختران روشن
 محمد همچو خورشیدی نشسته اندر آن بالا
 روان انبیا با او، علی شیر خدا با او
 تمام اولیا با او همه پاک و همه والا
 زخود رفتم در آن محفل تپیدم چون تن بسمل
 کشیدم ناله ای از دل زدم فریاد و واویلا
 که ای فخررسل احمد برون شد رنج ما از حد
 دلم دیگر به تنگ آمد ز بازیهای این دنیا
 زند غم بر دلم نشتر ندارم صبر تا محشر
 بگو با عادل داور بگو با خالق یکتا

هرچند در روند تاریخ مرد و زن در این معطله بزرگ و آتش کشنده قفس ساخته شده آدم برای آدم می‌سوزند. اما در این نگارش صحبت از یک طبقه خاص جامعه ما شاعران زن می‌باشد که در طول تاریخ اگر مثل بلبلان در قفس طلایی اسیر و زندانی نبودند بلکه (رابعه‌ها، مخفی‌ها، محجوبه‌ها و نادیا انجمن‌ها) در چهار دیواری تنگ و تاریک اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، عقیدتی، خرافاتی و در محدودیت آزادی بیان، ناله و فریاد و درد دل را در جهان « شاعران آزاد در قفس » سروده اند. قفسی که ساحه تخلص شاعرانه را نیز برین شاعران زن چند و آژده اسیر، زندانی و بیانگر درد و غم ساخته بود. شاعر زن در قفس شرایط آن را سزاوار زندگی خود نمیدید که تخلصی با هوای آزاد از قفس را انتخاب کند یا س و اندوه از لابلای تخلص‌های شاعران زن بیانگر زندگی عینی و ذهنی می‌باشد که خود را در آن یافته اند. حجابی، مخفی، مستوره، محجوب، نهانی، بیدلی و ...

همچنان که تخلص‌های شاعران آزاد در قفس تمثیل حقیقت مآبانه از زندگیشان می‌باشد. شرح حال و نمونه کلام شاعران زن نیز در تاریخ کهن ادبیات فارسی دری بی رنگ و روی می‌باشد. در بین صدها و هزاران شاعر مرد، صفحات معدودی در تاریخ ادبیات فارسی دری بیانگر شرح حال و نمونه کلام شاعر زن می‌باشد. شگفت آور است که گاهی حتی نمونه کلام شاعر زن درج نشده است. هویت و شخصیت زن شاعر در بسا موارد مجموعه خصوصیاتش یا شرحی از شکل و محتوی شعرش نبوده بلکه فقط به افتخار اینکه زن فلان بن فلان و دختر این و یا آن اکتفا گردیده است. در کتاب آثار هرات از استاد خلیل الله خلیلی که زحمات زیادی در جمع آوری این مجموعه کشیده است؛ شرح حال یک شاعر زن بنام « بیدلی » را چنین می‌خوانیم. « قاضی صاحب در تذکره خود (قاضی ملا محمد صدیق خان هروی نویسنده حالات نسوان) نام او را بی بی معرفی می‌نماید و به اسناد ریاض الفردوس او را بیدلی می‌نویسند. در هرات اقامت داشته و زوجه شیخ عبدالله دیوانه بوده است مرآت الخیال در هراتی بودن او چیزی نمی‌نویسد اما می‌گوید که زوجه شیخ عبدالله بود و شیخ عبدالله پسر خواجه حکیم است. از این سیاق معلوم می‌گردد که خواجه حکیم همان شوهر مهتری باید باشد. » و تنها دو بیت نمونه کلامش را یافته اند.

روم به باغ و ز نرگس دو دیده وام کنم
 که تا نظاره آن سرو خوش خرام کنم
 من مسکین به سر کوی تو هرچند دویدم
 غیر آهی و سرشکی ز دل و دیده ندیدم

بیدلی با همین دو بیت مقام والای شاعری خود را در قلب تاریخ ادبیات ثبت نموده است. اما قفس سازی در زندگی زن، هنوز شخصیت و هویت او را به رسمیت قبول نکرده و «بیدلی» بنام زن خواجه حکیم افتخار وجود و شخصیت می‌یابد. در فرهنگ ماهنوز هم در بسا مناطق مجال ابراز شخصیت را از زن گرفته اند. با وجود اینکه برای شناخت زن در تولد نامی انتخاب می‌کنند اما بنا به دلایلی که شرح آن به درازا می‌کشد زن را بنام دختر و یا زن فلانی می‌شناسند و یا او را مادر فلانی و یا «سیاه سر» صدا می‌کنند.

هنوز در بخشی از جهان، زن در چنان قفسی زندگی می‌نماید که حق انتخاب همسر برایش خواب و خیال می‌باشد. دختر را که هنوز به سن قانونی ازدواج حتی بلوغ نرسیده است به بهای نقدی یا بالمثل و یا تبادل با یک یا چند رأس حیوان به همسر مسن و یا نا شناخته و ناخواسته می‌سپارند که بیشتر به یک تبادل خرید و فروش شباهت دارد تا به یک ازدواج دختر و پسر که به میل، ذوق، فهم، دانش، تمایل و توافق خود آنها باشد. جای بس تعجب است حتی در امریکا و اروپا هنوز اکثر دختران و پسران مسلمان وقتی نکاح می‌نمایند دختر که کار می‌کند به مکتب و فاکولته رفته است موتر درایو می‌نماید در بسا مسؤلیتهای زندگی آزادی نسبی دارد ولی متأسفانه در وقت نکاحش حاضر نمیباشد و در غیابش بنام وکیل و یا پدر وکیل تصمیم می‌گیرند. مهریه که حق دختر می‌باشد از طرف دیگران و گاهی با مجادله و مشاجره فیصله می‌گردد. این بیان نماینگر یک تمثیل بزرگ از نام این کتاب «شاعران آزاد در قفس» می‌باشد که هنوز بسیاری موضوعات عادی که می‌شود دختران با تمام ادب، اخلاق و عفت تصمیم بگیرند خواسته یا ناخواسته از ایشان صلب گردیده و هنوز دختران و همه و همه دست بدست هم ندادیم تا دیوارهای قفس های نا مرئی را شکسته با اعتقاد و احترام به باورهای دینی و عزت و محبت به زیبایی های فرهنگی قفسهای ساخته شده را که به باورهای دینی و فرهنگ اصیل ما هیچ مناسبت و ارتباطی ندارد؛ شکسته و مراسم خود را به شکل منطقی و علمی و با زیبایی خاص که مطابق با حق و شخصیت زن است؛ عملی نماییم.

پرپر زدن شاعران زن در قفس

هدف از نگارش «شاعران آزاد در قفس» بیان تمام حقایق و نابرابری‌های جنسی از دیدگاه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و دینی می‌باشد و ایجاب نگارش کتابها را می‌نماید و می‌زبید که قلم بدستان این دین را ادا نمایند. همچنان هدف تاریخ نویسی و یا تذکره نگاری نیست. بنابر این اگر از نام همه زنان شاعر یادی نشده است مقصر شمارید و امیدوارم تاریخ نگاران ما در این راستا سعی و کوشش نموده تاریخ نسبی کاملی از شاعران زن را ترتیب و پخش نمایند. در این اثر بنابر ارتباط

موضوع « شاعران آزاد در قفس » از بعضی شاعران زن و نمونه کلامشان یاد خواهد گردید. گفته آمد که از بعضی شاعران زن حتی نمونه کلامشان در دست نیست اما از شاعران زن که اثری و یا نمونه کلامی از ایام گذشته در دست داریم به وضاحت رنج و اندوه و پرپر زدن درون قفس را حس می‌کنیم. مهری هروی همدوره شاهرخ میرزا که به یقین شاعر توانا با فضل و علم می‌باشد در دو رباعی حالات و زندگی زن متمول که مال و منال دارد اما حقوق و آزادی را تجربه کرده نمی‌تواند. همچنان رسم و رواج های ازدواج دختران جوان با مردان پیر را نقادانه به شکل احسنی تمثیل می‌نماید.

دو رباعی از مهری هروی

درخانهء تو آنچه مرا شاید، نیست
بندی ز دل رمیده بگشاید، نیست
گویی همه چیز دارم از مال و منال
آری همه هست، آنچه میباید نیست

شوی زن نوجوان اگر پیر بود
چون پیر شود همیشه دلگیر بود
آری مثل است آن که گویند زنان
در پهلوی زن تیر به از پیر بود

شاعر دیگر « آغابیکه » شاعر متمول در زمان تیموریان هرات سلطان حسین بایقرا زندگی می‌کرد. دوران سلطان حسین بایقرا در ساحه ادبیات شعر و شاعری به اوج خود رسیده بود. در همین زمان از آغابیکه فقط یک بیت در دست است و در آن شاعر آزاد در قفس را می‌بینید.

آه از آیین دامی که دارد رشته جان تاب از او
وای بر فعلی که هر دم می خورد خوناب از او

در نیمه اول قرن سیزدهم محبوب هروی از درد دیگری فریاد می‌کشد. محبوب با مردی ازدواج نموده که بجای محبت، دوستی، همدردی و همزیستی از اسلحه خشم و قهر کار گرفته و زندگی را بر این شاعر فرزانه تلخ و تاریک ساخته است. محبوب هروی در سال ۱۳۶۴ به اثر ظلم و ستم شوهر در جوانی جهان فانی را وداع و به رفیق اعلی پیوست. در این غزل درد دل، نامهربانی و ستم همراهش را بیان نموده است.

رفیقان بر لب آمد جان ز هجران دلفگاری را
 که می‌گوید به آن بیرحم حال جان سپاری را
 نه از بختم سر یاری نه از دلدار غمخواری
 بود مشکل بسر بردن بدیسان روزگاری را
 تو ای صیاد ییاد آور به قیید افتاده دامت
 کشا از محنت هجران اسیر خسته زاری را
 جفا از حد فزون کردی بیا یک ره وفا آموز
 دوا کن درد افگاران مسوزان داغداری را
 گذر کن جانب محبوب ای دلبر زیان نبود
 اگر باری بجای آری، دل امیـدواری را

شاعران زن در طول تاریخ ادبیات فارسی دری هر چند از دیدگاه تعداد شاعران، بیان مفصل شرح حال و تعداد معدود نمونه کلام، کم رنگ می‌نماید. اما آنچه را این مشت نمونه خروار واضح می‌سازد همانا عنوان این اثر « شاعران آزاد در قفس » می‌باشد. شاعر زن با همه مشکلات و ساحتنگ و تاریک زندگی و بیان درد دل باز هم با آثار و اشعار معدودی که از آنها ثبت تاریخ است ناله‌ها، فریادها و ناگفته‌ها را به شکلی از اشکال و نحوی از آنها بیان نموده اند که در شرایط سخت زندگی و محیط تاریک و تنگ که برایشان ساخته شده بود از انتهای جرئت و شهامت کار گرفته و امروز تمثیل نسبی از زندگی‌شان در « شاعران آزاد در قفس » بیان می‌گردد. شاعران زن در صد سال اخیر از نگاه کمیت و کیفیت درخشش بهتر و بیشتری را دارا می‌باشند. مجموعه‌های شعری از زنان و تاریخنامه‌های از شاعران زن اقبال چاپ و پخش یافته است. این جریان قویتر از گذشته شرایط را آماده می‌سازد تا جهان بینی زن و تغییر و تحولات عمیق و شاخص شده را در جریان شعر زن مطالعه نماییم. شاعر زن

هر چند در داخل قفس به امید آزادی پرواز می‌نماید هنوز دیوارهای قفس کاملاً شکسته نشده است تا پرواز شاعر زن را با تمام اهلیت و قابلیت آن در آسمان بی انتهای جهان بینی، عقیده، تخیلات، حقوق و آزادی به پرواز شاهد باشیم. ولی کم لطفی خواهد بود که مهر صحنه بر این حقیقت نزنیم که شاعران زن معاصر چنان تقدس گونه شهامت زنانه را به تجربه کشیده اند که باید با افتخار بر حرکت، نهضت، مقاومت، مبارزه، جان نثاری و جانفدایی شان تهنیت و مبارکباد گفت. در طول چند دهه اخیر با وجود همه مشکلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، عقیدتی و امنیتی به نمونه‌های از اشعار قوی زنان برمی‌خوریم که دروازه گشای برای رسیدن باغ بزرگ می‌باشد.

شاعران زن در چند دهه اخیر با وجود مشکلات و بدبختیهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی و محدودیت‌های آزادی باز همچنان آثار گرانبها به ارمغان گذاشته اند که نمونه‌های جدی و قوی از مبارزات و پرپر زدن برای نجات از قفس و پرواز در کلهکشان آزاد اهلیت و توانشان می‌باشد و نمونه‌های کلامشان چون چراغی می‌درخشد و دروازه‌های امید را گشاده، فردای روشن و خوش آیندی را مژده می‌دهد. بخشی از شاعران چند دهه اخیر در مقابل مشکلات و بدبختیها زبان به شکایت که خود سنگر مقاومت و مبارزه است همچنان بیان نارضائیتی اشعار ناب سروده اند. همچنان شاعران در ساحه‌های دیگر محتوی متنوع با اشکال ناب اشعار قوی و مستحکم بیان داشته اند. محتوی عشق و محبت وطن، درد و رنج مردم، عرفان و تصوف، حرکت و مقاومت و دهها موضوع دیگر از درخشش خاصی در شعر امروز زن برخوردار است که به نمونه‌های از آن بعد از بیان نارضائیتی و مقاومت می‌پردازیم.

شکایت، نا رضائیتی، اعتراض، مقاومت و حرکت در شعر زنان شاعر

محتوی شعر شاعران زن از نخستین سروده‌ها تا امروز جریان قوی و بزرگی از بیان مشکلات، مصائب، تحمل پذیری و پر زدن در قفس و تلاش آزادمنشانه‌هایی در شرایط دست داشته را تمثیل می‌نماید. شرایط عینی و ذهنی و در حقیقت زندگی واقعی زن به شکلی در لابلای اشعار معدود بیان گردیده است. اما کم لطفی و بی‌اعتنایی خواهد بود که از تنوع، نوسان و تحول محتوی شعر زنان چشم پوشی گردد. این خصوصیات از دیدگاه کیفیت و محتوی، قدرت و انرژی مستحکم بر پایداری و دوام شعر زن بخشیده است. شعر بطور کل جلوه درون‌گرایی و بیرون‌گرایی را روشنی می‌بخشد. شاعر درون‌گرا جهان بینی، عقیده و احساسات درونی خود و شاعر بیرون‌گرا از اوضاع، تحولات، شرایط اجتماعی، واقعات محیط و ماحول زندگی و جامعه متأثر و بخشی از آن را تمثیل می‌نماید.

شاعران زن برعلاوه بیان حقیقی زندگی خود در قفس با گنجینه‌های معتبر در شکل‌های متنوع غزل، قصیده، رباعی، ترجیع بند، قطعه ... محتوی با ارزش حماسی، محبت وطن و مردم، پند و اندرز، علم و دانش امروز، عرفان تصوف و حتی بیان تکنالوجی امروز بهترین آثار را عرضه داشته اند.

شاعر زن در پهلوی بیان رنج، اندوه، مصیبت و درد فراوان زندگی مستقیم و غیر مستقیم فریادهای اعتراض آمیز و نارضائیتی خود را نیر ثبت تاریخ نموده است. شعر اعتراض آمیز و نارضائیتی زن، ریشه حرکت و مبارزه در مقابل نابسامانیها و ناگواریها می‌باشد. در شعر زنان شاعر خصوصاً در این اواخر نهضت اعتراضی و شکایتی دست و پای خود را فراتر از گوشه نشینی باز نموده و شاعر از واقعات تلخ و ناگوار نه تنها نارضائیتی خود را بیان می‌دارد بلکه اعتراض و شکایت نیز می‌نماید.

- ۱- اعتراضات، نارضائیتی و شکایات شاعران زن ساحه وسیع دارد.
 - ۲- شکایت و اعتراض باخود و جلوه مفهوم شکایت و اعتراض شکایت از خود یا ناتوانی و بیچاره گی خود.
 - ۳- قهر و خشم بر خود و کم نمایی خود
 - ۴- شکایت و اعتراض از روزگار، طبیعت و ساحه عمومی که حلقه محتوی آن گسترده اما مختص نمیباشد.
 - ۵- شکایت از دیگران دوست یا دشمن داخلی و یا خارجی
 - ۶- شکایت و اعتراض از اشخاص و قدرت های قومی، خانواده گی و گروهی که باعث این حالات شکایتی و اعتراضی میشوند.
 - ۷- شکایت از قدر تمندان سیاسی، نظامی و یا افراد مافیایی ظالم وستمگر، طرفین جنگ در مقابل یکدیگر گروهی و یا انفرادی
 - ۸- اعتراض و شکایت از مخلوق بسوی خالق، اعراض و شکایت حتی از خالق.
 - ۹- اعتراض و شکایت از انتحاری، فساد داری، حکومت، بیکاری، فقر، ظلم و ستم.
 - ۱۰- شکایت از همسر چه ازدواج اجباری و یا زن ستیزی.
 - ۱۱- شکایت و اعتراض بر ظلم و واقعات نابخشودنی بر سرزن.
- پیرامون هر یک از این موضوعات اشعار ناب وجود دارد که در خور ثبت میباشد مشت نمونه خرواز چند مثالی می‌آوریم. ناگفته نباید گذاشت که بعضی از این اشعار شکایت و اعتراض و مطالب مهم دیگری را در آغوش خود نهفته است.

سیمین حسن زاده درین شعر زیبا و دلنشین برای سرپرستی یتیمان مقام زن را گاهی بابا و گاهی مادر بیان می‌دارد.

هان مگو در بهای زن بودن
 گوشه انزوا سزاست مرا
 ناتوان، بینوا، حقیر، ضعیف
 زآفرینش همین بهاست مرا
 دویتیمم ز من پدر می خواست
 سرپرست و ولی و نان آور
 چه بگویم چه ها کشیدم آه
 گاه بابا شدم گهی مادر

در یک واقعه ناگور و نابخشودنی به تاریخ ۲۸ حوت ۱۳۹۳ هجری شمسی مطابق ۱۹ مارچ ۲۰۱۵ فرخنده به ضرب مشت، لگد، سنگ و چوب در شاه دوشمشیره کابل کشته شد و بعداً موتر را از روی نعش خونینش عبور داده او را به دریای خشک کابل انداختند و آتش زدند. این واقعه فریاد و فغان شاعر زن متعهد را بلند نمود و چند پارچه شعر اعتراضی را پیرامون این واقعه می‌آوریم. حمیرا نگهت دستگیر زاده چه پر محتوی سروده است.

چه روز تلخ و سیاهی به چشم دنیا بود
 چه آشکار دل شهر زیر پاها بود
 دلی که ناله برآورد سنگ خارا بود
 زنی که سوخت به آتش میان دریا بود

راحله یار چنین می‌گوید « من با تمام احترامی که به خانواده ی ارجمند فرخنده دارم ناگزیرم این را بگویم که امروز فرخنده صرف به خانواده و اقاربش تعلق ندارد او دیگر به نماد مظلومیت زن افغانستان مبدل شده است، هیچ کس حق ندارد قاتلین و تایید کننده های شکنجه غیر قابل تحمل و اعدام صحرايي اش را دوست فرخنده خطاب نماید و روی خون انسانیت پا بگذارد!»

تو را باخرمن موی پریشانست که می‌سوزی
نگاه بی پناهت را به هر نامرد می‌دوزی
ندایت در میان شعله می‌رقصید فرخنده!
زمین از شرم چشمان تومی لرزید فرخنده
جبین و گونه و لب های زیبایت اناری بود
شب آغاز سال نو، شب مرگ قناری بود
دلیم از سخت جانی خودم دلگیر می‌گردد
و از بار خجالت هفت پشتم پیر می‌گردد

۲۴مارچ ۲۰۱۵

بهار سعید درد از دست دادن فرخنده را در رگ رگ وجودش حس کرده است .

من از سرودن فرخنده ناتوان شده
برای گفتن دردش چه بی زبان شده‌ام

درین خموشی خود گریه گریه می‌جوشم
وچشمه چشمه درون خودم روان شده‌ام

وای فرخنده توای یا که منم هی مردم؟
هرچه سنگ و لگد و چوب که خوردی، خوردم

توسرشانه ی من خاک سپاری رفتی؟
یا که بردوش خودم مرده ی خود را بردم

عارفه بهارت می‌گوید: زنان در جامعه سنتی هنوز دسترسی کامل به نهادهای عدلی ندارند، فریادشان در گلو خفه شده است. او خشونت علیه زنان را به تصویر کشیده در مورد خشونت تجاوز جنسی یک پدر بر دختر خورده سالش در ولایت نیمروز چنین سروده است.

بابا جوانی یی ترا در پای طغیانهای شهوت میکند مصلوب
شوهر، ارزانی کند اندامهای نازنینت را
برای همدمانش در بساط برد و باخت شامهای خود
برادر، میدرد بطن ترا و کودکت را
در طویله میفشارد زیر پای کین
کجا رو آوری خواهر؟

بهار سعید شاعر آزادمنش با صراحت و جرئت، دردها و محدودیتهای زندگی زن را نقدگونه بیان و شکایات و اعتراضات را روح دادخواهی می‌بخشد.

سـیه چـادر مـرا پـنهـان نـدارد
نـمـای مـو مـرا عـریـان نـدارد
چـو خـورشـمـیدم ز پـشـت پـرده تـابم
سـیـاهی هـا نـمیـگـردد نـقـابم
نـمی سـازد مـرا در پـرده پـنهـان
اگـر عـابـد نـبـاشـد سـسـت اـیـمـان
تـو کـز شـهر طـریـقـت هـا بـیـایی
بـه مـوی مـن چـرا رـه گـم نـمـایی
نـخـواهم نـاصـح و اـروـنـه کـنـارم
کـه پـای ضـعـف تـو مـن سـرگـذارم
کـی انـصـافی دـرین حـکـمـت بـیـنـم
گـنـه از تـو و مـن دـوزخ نـشـینـم

بجای روی من ای مصلحت ساز
به روی ضعف نفست چادر انداز

لینا روزبه حیدری شاعر زن در جهان غرب توجه خاص به حقایق زندگی زن دارد و آنرا حس نموده در لابلای شکایت، اعتراض و فریاد آزادی خواهانه می‌سراید.

مرا بکش! که نهایت بله همین باشد
بله، تمام گناه از زن لعین باشد
مرا بکش و بیرم مرده را به کوه حرا
بگو که نسل زن از ابتدا چنین باشد
مرا بکش و به صد تیر و خنجر غیرت
بزن به فرق سرم، تا که این زمین باشد
اگر ز ظلم تو، من ناله و صدا کردم
بزن به تیغ گران گردنم که این باشد
بنام غیرت و ناموس مرا فروش و بخر
و با درایت خود خطبه ده که دین باشد
بگو که عزت و حرمت فقط برای زنست
هر آنچه مرد کند، حق کند، وزین باشد
گاهی به سنگ و به آتش، گهی اسید و چماق
سزای جنس زن، این خلقت حزین باشد
تمام غیرت مرد، یک لگد به جسم زنی
تمام غیرت زن، صبر واپسین باشد

محبوبه ابراهیمی تمثیلی شکایت آمیز و اعتراضی از زندگی زن را صادقانه بیان می‌دارد.

صبح می‌شود و باز کودکی بهانه گیر
خستگی، ملال، غم، نان و چایی و پنیر

چشم را نمی شود روی صبح وا کنیم
 صبح، چادری به سر رفته پشت نان و شیر
 صبح، رخت های چرک، صبح کوه ظرف ها
 در اتاق کوچکی باز می شوی اسیر...

ضیا گل سلطانی در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی دیده به جهان گشود. شاعری مبارز و فعال با ختم دوران تحصیل تدریس مینمود و در همان زمان به نشر ماهنامه « رهروان سمیه » می پردازد. در این شعر تمثیلی چند بعدی از زندگی زن با جهانی مقاوت و فریاد دارد.

شامگاه تیره دلان

مقصودت چیست که چشمان مرا می بندی
 بعد، بیهوده به این کار خودت می خندی
 من سرگشته که در دام تو سرگردانم
 بهر چه باز به دام دگرم افکندی
 خاطر هست که در شامگاه تیره دلان
 در پس پرده چه سان جان مرا میکندی
 عهدی بندی و سپس می شکنی حیرانم
 به چه قانون و چه میثاق کنی پایبندی؟
 باز کن چشم مرا تا که ببینم رویت
 به چه سانی ز گرفتاری من خرسندی

شاعر زن زیر جهانی از مشکلات و بدبختی های که در زندگیش تجربه می کند؛ لب به هر نوع شکایت و اعتراض می گشاید. از این و آن، از حالات و سرنوشت اما وقتی کیسه صبرش لبریز می شود شکایتها و اعتراضها به جای های بلند می رسد. در دو شعر زیر نادیا فضل اولا از آدمهای که زیر نام الله

اکبر دست به جنایات می‌زنند و در شعر دیگر به ذاتی که او را خلق نموده است چنین فریاد اعتراض آمیز سر می‌دهد.

کوچه

کوچه غرق غرق بوی خون
 رفته در کسالت سیاه اعیاد
 دود چرس
 دود مانده از قیامت خبیث انتحار
 دود قلب تکه تکه‌ی زنی
 که بر جنازه‌ی پسر، کنار راه
 دود چپیده، خسته و شکسته است
 بر فضاش رخنه کرده بود
 مردی با عمامه‌ی سیاه
 مندلی به سر، مرد دیگری
 آن دگر... دور باشد از کرامت وجود جانور
 ریش و پشم
 تعفی قبا به تن
 ...خشم یک درنده‌ی جانواره رگ رگش
 از تن شکسته کودکی، کام جسته پارس می‌کشند
 کوچه غرق، غرق، غرق خون
 آن سه جانور، تکه‌های گوشت و خون دخترک
 به پنجه‌هایشان
 بر سستیغ قله‌ی حقارت و کثافت حضور خویش
 چیغ فتح می‌زنند
 الله و اکبر
 الله و اکبر
 الله و اکبر

خدا کجاست که یک آسمان ستاره ببارد
 ز سمت روشن سبز سحر دوباره ببارد
 برای مادر عاشق به کودکان به غریبان
 به جای آتش و باروت گل بهاره ببارد
 جبین و گیسوی مشرق لهیب شیون و دوداست
 مگر که حکم خدا بود کاین شراره ببارد
 وسیع قامت گلباغ ها و دامن قانا
 غریو و ناله یی دل‌های پاره پاره ببارد
 کجاست قلب مسلمان؟ شکوه نام دلیران
 که از تلاوت ایمان آشکاره ببارد
 به کاروان حقارت به عاصیان شقاوت
 از استقامت از آزادی بار باره ببارد
 خدا کجاست که یک لحظه عاجزانه بگیریم
 برای قلب غریبان شهر قانه بگیریم
 تمام جاری یی اسطوره یی بلند نجات
 برای نام فلسطین عاشقانه بگیریم
 لبان خسته لبنان را به بوسه بنازم
 و شقه شقه یی دستاش را شبانه بگیریم
 بسیط خاطره هایم فراز رنج و اسارت
 شبیه قامت غم‌هایش راز نانه بگیریم
 به نام مظهر ایثار و قلعه های شهامت
 نماز و سجده گزارم و بیکرانه بگیریم

خالده فروغ با بیان روان و جرئت تقدس گونه زنانه زندگی زن را از مشکلات و بدبختیها و پیوند آن به اعتراض و عصیان روح حرکت و مقاومت داده دعوت به قیام حق طلبانه و برابری می‌نماید.

ای برده‌ها! ز خویش بلالی برآورید
 از کارگاه روح کمالی برآورید
 ای دختران بادیه! ای هم‌رهان من!
 از هجر سرنوشت وصالی برآورید
 عاشق شوید و همت شمس‌ی به سرکنید
 از مثنوی عشق، جلالی برآورید
 تا رستمی عجیبه تولد شود ز شرق
 بخت سپید و معنی زالی برآورید
 شب را رها کنید و ز چشمان روزگار
 ایمان آفتاب مثالی برآورید
 آزادگان باغ! هیاهو گران شعر!
 تا کعبه صدا پر و بالی برآورید

مهر انگیز ساحل با افکار و احساسات خود صادقانه بیان رابطه نیکو و عاشقانه مرد و زن را تمثیل نموده و نابرابری را به انتقاد گرفته نوای مستحکم زن را بلند می‌سازد.

خروش عصمت عریان با نشاط منم
 خوشم چنانکه نگنجم میان پیره‌نم
 کی‌ام؟ چه کاره‌ام! تاناکجا رها شده‌ام
 همی‌نم، عاشقم و با تو اندرین چمنم
 رها شوم به تنت همچو بوی شیبوها
 هوای شاخه‌ی آغوش و لمس نسترنم
 حضور باغ تنم میکشد ترا در بر
 بیوس از کف پا تا به سر همه‌ی بدنم

چرا به حرمت سنگسار سرفرود آرم
 سیه چال شوم مرد را ز پا فکنم
 به هوش باش نی ام عاجزه سیاه سرتو
 غرور همت حماسه ام نوای زخم
 به موج ساحل آرام بوسه زن از صدق
 که مهر یاد تو ام عاشق نوات منم

عصیان بر شعر تکراری زن در شعر کوتاهی از تانیا عاکفی چنین مشهود است:

و من از شعر تکراری زنی به ستوه آمده ام
 که پیوسته از ناتوانی و بی کسی اش حرف میزند

راحله یار در این شعر از عصیان و شکایت به موج و حرکت دعوت می‌نماید و به زنان می‌گوید با اتحاد
 برخیزید.

همصدا! بر خیز کاخِ آرزوهایت شکست
 قامتِ کج و بلندای تماشایت شکست
 دخترت بر سر بساط شعله برپا کرده است
 حاصل عمر عزیزت سوخت فردایت شکست
 با دروغ دین و فریاد تساوی، حریت
 هرکسی باحیلهء نو دست یا پایت شکست
 بر تو شورید و تجاوز کرد و دربندت کشید
 بر تو خندید و رهایت کرد و دنیایت شکست
 مرگ بادش با چنین وحشت سرای بندگی
 خاک برجانی که لبخند مسیحات شکست
 با هیولای پلشتی اختیارت را گرفت
 با سر باز و غرور و بالِ عنقاییت شکست
 خواهرم برخیز! راه چاره‌ی برخورد بیاب
 بشکن آن دستی که کاخ سبزرعنایت شکست

راحله یار در این بیت از غزل دیگری مظلومیت زنان افغان و غربت خود را به شکلی زیبا تمثیل کرده است.

تورا ای مهربان با خنجر تیز ریا کشتند
مرا چون برگ پاییزی به توفان جفا کشتند

هما آذر محتسب زاده با دیدن درد ها، رنج ها، کشتارها، ظلم و ستمها فریاد عدالت خواهی می کشد و صدای زن را در آغوش شعر « فریاد » بلند می کند.

فریاد

من از فضای یأس از سبزه و بهار
از اندرون کلبه ای بی سقف و درب و قفل
من از ورای پنجره های بدون نور
از شهر بی درخت و گل و شادی و سرور
فریاد می کشم.

من از دیار بی هنران از سریرها
از مغز های نابغه آماج تیرها
من از محله های، که سرداب گشته اند
دریا که از تراکم اجساد کشته ها
مرداب گشته است
فریاد می کشم.

ز آنجا که میخها بر تارک بشر، کوبیده می شوند
ز آنجا که گوشت و مغز جوانان و کودکان
از سنگفرش های خیابان و رهگذر
روبیده می شوند
ز آنجا که گورها به سر انگشت مادران
کاوبده می شوند

فریاد می کشم.
 از دست های غاصب نا آشنا پرست
 از انجماد قامت مردان به دار بست
 از غرش هراس بر انگیز بمب ها
 از دخمه های تیره و تاریک بی هوا
 فریاد می کشم.
 ز آنجا که سال هاست
 تابوت نعش نهضت و آزاده پروری
 اندر فراز شانه ای جادوگران قرن
 بیرون کشیده شد
 من از گلوی زخمی مادر، به نام زن
 زیر فشار پنجه ای بیداد اهریمن
 فریاد می کشم.
 فریاد بیصدا
 آوای نارسا.

انجیلا پگاهی حسرت و وضعیتی کاملاً صمیمانه حال و هوای زنانه را به تصویر می کشد .

گوشه ی با درد سر تا پا عذاب افتاده ام
 حال میپرسی چه گویم لا جواب افتاده ام
 شادمانی نیست در لبخند این صبح خزان
 نور کم‌رنگم که لـرزان روی آب افتاده ام
 بسکه سرگردان ترازوی سروسامان عمر
 بی توازن خسته مدهوش و خراب افتاده ام
 بند آتش میکشد پای نفس از جستجو
 در تقلای دعای مستجاب افتاده ام
 ریخته انجام تقدیری ز آغازش چه سرد
 یخ گرفته دیده ها دیدم به خواب افتاده ام

شاعران آزاد در قفس بر مصیبتها و آتش سوزان بدبختیها پرپر می‌زنند و همه بی‌اعتنایی‌ها و کم‌لطفی‌ها را به جان و دل حس نموده احساسات و عقاید خود را به شکلی از اشکال بیان می‌دارند. یکی از این دردها تولد دختر می‌باشد. هنوز در بسا کشورها خصوصاً وطن عزیزما افغانستان با تولد دختر حتی عزیزترین نزدیکان غبار ناخوش آیند بر پیشانی شان هویدا می‌گردد. این حالت و درد را با احساس و نیروی مبارزه و حرکت لینا روز به حیدری چنین سروده است.

تولد یک دختر

نگاه‌های مضطرب
 انتظار کشنده
 سوال‌های پی‌در پی
 بوی اسپند سوخته و دود
 صدای مهره‌های شیشه‌یی یک تسبیح
 طنین صلوات و دعای مادر کلان
 فضای گرم و دم‌کرده یک اتاق
 ازدحام زنان
 و چشمان خسته یک مادر
 در انتظار تولد پسری!!
 درست در همان لحظه تو می‌آیی
 زمان می‌ایستد
 نفس در سینه حبس می‌شود
 و صدا در گلو خفه
 اتاق خاموش و چشم‌ها می‌خکوب بر زمین
 مادر چشمانش را میندود
 و زوزه‌های زنان گوش‌اش را پر میکند که
 "خیر اس...دفعه دیگه بچه میشه!"
 بعد از تسلیت‌ها تو را در تکه‌یی می‌پیچند
 و در گوشه‌یی می‌گذارند
 تو دیگر دست به دست نمی‌چرخ
 کسی بر گونه‌هایت بوسه نمی‌زند

و پدر
 با افتخار و سرور نمی خندد
 تو از همان لحظه یی اول،
 سنگینی هجوم هستی ات را در این دنیا با تار و پود وجودت
 حس میکنی
 از خانه یی که تو به دنیا می آیی
 نوای شادی و سرور بر نمی خیزد
 هیچ کس گوسفندی برایت قربانی نمی کند
 و پدر
 صدقه یی برای سلامتی و طول عمرت
 نمی دهد
 در خانه یی که تو بدنیا می آیی
 طاق هایش مزین به قرآن است
 اسم محمد ص بر دیوار آویخته
 اما کمتر کسی سوره النسا را میخواند
 و به قصه های فاطمه و خدیجه گوش میدهد
 در خانه یی که تو بدنیا می آیی
 خاموش بودن را می آموزی
 و مثل یک شاگرد خوب
 همیشه نامت را در آخر لست مینویسی
 و آرزوهایت را هر صبح
 مثل گرد و خاک کفش های براق مردانه
 با گوشه چادرت میزدایی و هیچگاه سرت را
 از حاشیه شانه هایت
 بلندتر نمی کنی تا مبادا به خطوط مقدس تبعیض شان
 اهانت کنی
 در خانه یی که تو به دنیا می آیی
 به تو می آموزند که گذشت و صبر و استقامت

و مهربانی و بردباری و فداکاری
 جاده های یک طرفه یی هستند
 که فقط تو در آن سفر خواهی کرد
 در خانه یی که تو به دنیا می آیی
 از مادری زاده میشوی اما آخر نامت
 همیشه بنام پدر و شوهر و برادری مزین است
 و تو هم مثل خانه، مثل قالین، مثل باغ انگور
 میشوی جز اشیا
 که از نسلی به نسل دیگر به ارث برده میشود
 در جامعه یی که تو بدنیا می آیی
 "سیاه سر" را بنامت پیوند میزنند
 تا سیاهی روزگارت را همیشه به یاد داشته باشی
 و تو
 برای همه نهال سیب میکاری
 زندگی میدهی و زندگی میسازی
 تا اینکه خود نمی دانی که زندگیت را
 در این گیرودار
 به کی و کجا گم میکنی
 میشوی فرش راه آرزوی دیگران
 که از خود هیچ آرزوی ندارد
 و برابر یک مشت خاک سیاه
 چیزی را که از آن خود بخواند، نمی یابد
 در خانه یی که تو بدنیا می آیی
 موهایت سفید میشود
 ولی تو
 همان سیاه سر باقی میمانی
 و سیاهی روزگارت هرگز به سفیدی نمی گراید
 و تو
 در ذهن کسانی که خود پرورده یی

برای همیشه و مثل همیشه
ناقص العقل باقی خواهی ماند!!

زنان شاعر در درون قفس بال و پر می‌زنند و با بیان اعتراضی و آزادمنشانه اظهار وجود و ناله از درد می‌نمایند. زنان مصیبت دیده که پیمانۀ صبر شان لبریز می‌شود و دروازه‌ها را از هر طرف به سوی خود مسدود می‌بینند به فکر پرواز و نجات از قفس دست به اعمالی می‌زنند که گاهی هر چند ناجائز مثل « خودکشی و خودسوزی » فقط به باور و امید اظهار و یا روش مقاومت و مبارزه داغ دیگری و یا زخم سوزنده دیگری بر وجود مجروح خویش نقش می‌سازند. خودسوزی و سوزاندن زن صفحه دیگریست که چون قطره اشک در موج اشکهای شاعران آزاد در قفس غرق می‌گردد.

خودسوزی و سوختاندن زنان

یکی از بدبختی‌ها و تارکترین حالات شاعران آزاد در قفس لحظاتیست که می‌شنوند و یا می‌بینند که دختر جوانی برسرش بینزین می‌ریزد و با جرعه گوگرد در بین موجی از آتش می‌سوزد. هنوز پارچه شعر و یا داستان غم‌انگیز خودسوزی یک نو جوان، کهنه نشده است که دیگری و دیگری دست به عمل خودسوزی می‌زند. خودسوزی دختران و بطور کل زنان در سالهای سیزده هشتاد و سیزده نود هجری شمسی به اوج خود رسید و شفاخانه‌های وطن هر روز شاهد چنین واقعات ناگواری بودند که تعداد زیادی دختران در آتش خودسوزی جانهای شیرین خود را از دست می‌دادند. مهم اینست که در شهرهای بزرگ مثل کابل و هرات افغانستان بیشترین واقعات خودسوزی ثبت شده است. وزارت صحت افغانستان در استانه روز جهانی محو خشونت با زنان از صد حادثه خودسوزی در سال ۱۳۸۸ هجری شمسی اطلاع می‌دهد. امین فاطمی وزیر صحت افغانستان چنین می‌گوید « ۶۴ مورد ازین خودسوزی‌ها در شهر هرات و ۱۷ مورد در شهر کابل و بقیه موارد در دیگر مناطق افغانستان به ثبت رسیده است » محمد عارف جلالی مسئول شفاخانه سوختگی حوزه غرب در هرات می‌گوید: « در چهار ماه گذشته سال جاری (۱۳۹۰ هجری شمسی) ۴۵ مورد خودسوزی به این شفاخانه منتقل شده اند که از این جمله ۲۴ تن آنان بدلیل بلند بودن میزان سوختگی جان خود را از دست داده اند... این بیماران دختران و زنان بین سنین ۱۲ تا ۲۵ سال بوده اند که بیشتر آنان از ساکنان شهر و ولسوالی های هرات غور و هلمند هستند. مسئول بخش سوختگی شفاخانه حوزوی هرات می‌گوید « شمار دیگری از واقعات خودسوزی نیز در ولسوالیها و مناطق دور دست هرات و ولایات همجوار وجود دارد که به دلیل دوری راه، سنت‌های خانوادگی و مسایل جنایی به شفاخانه مراجعه نکرده اند.»

عوامل عمده افزایش خودسوزی زنان در ولایات غربی مشکلات اقتصادی، روانی، ازدواج‌های اجباری و چندگانه، عدم آگاهی زنان از حقوق و رقابت‌های بین خانوادگی عنوان می‌شود. با این حال مسئولان ریاست امور زنان ولایت هرات نیز با تأیید افزایش آمار خودسوزی زنان می‌گویند که میزان خشونت علیه زنان در حوزه غرب نگران کننده است. به گفته آنان در جریان پنج ماه گذشته بیش از ۱۴۰ مورد خشونت علیه زنان در ریاست امور زنان به ثبت رسیده که باعث نگرانی مسئولان نهادهای مدافع از حقوق زنان نیز شده است. خود سوزی صفحه غم انگیز دیگری از زندگی شاعران آزاد در قفس می‌باشد. باید اعتراف نمود که یکی از بدبختی‌ها، رنج و اندوه‌ها سوختن زنها که اکثر با دست خود در بین شعله‌های آتش می‌سوزند؛ می‌باشد. دختران زیر فشار و مشکلات طاقت فرسا خصوصاً ازدواج‌های اجباری وسیله نجات و تعرض را خود سوزی سراغ نموده اند. امروز تعداد زیادی دختران درین آتش سوزیها جانهای شیرین خود را از دست دادند و یا نیم سوخته زندگی پر رنج و دردی را دنبال می‌نمایند. شاعران آزاد در قفس هم چنانکه در آتش رنج‌های خود سوختند برای خواهران پر رنج و اندوه خود نیز چون شمع می‌سوزند. هرچند تعداد زیادی زنان و دختران افغان زیر فشارهای گوناگون دست به خود کشی و خودسوزی زده اند و قطرات اشک گل‌های تخت عروسی شان شده است. شاعر زن آنگاه که آتش به جان خواهرش شعله ور شده؛ سوختگی را در تار و پود وجودش احساس کرده است مثل اینکه خودش را در بین شعله‌های آتش بسوزانند.

گفته آمد که خود سوزی زنان در کابل و هرات در سطح بالا می‌باشد. لیلاتیموری در شماره پنجم و ششم مجله « اثر » زیر عنوان « به پیشگاه زنان مظلوم و بینوای هرات » مضمون زیبایی را با یک شعر پر محتوی وقشنگ ارائه می‌دارد. « چه درد ناک است وقتی میبینیم انسانی در بین شعله‌های آتش می‌سوزد و هنوز دود تن او را بادها با خود نبرده اند که باز موجودی از همان قبیله خود را آتش می‌زند و بوی تن سوخته ای او را دیگران، آری دیگرانی که شوهر، فرزند، برادر، خواهر، مادر، پدر و هموطن او هستند تنفس می‌کنند. و بی تفاوت باز هم منتظر یک خود سوزی دیگر از یک حصار محکوم به همچو مرگ هستند. ما می‌شنویم، هراتیان عزیز میبینند و جهان می‌داند که زنان هرات سال هاست خود را آتش می‌زنند و هر روز رقم این فاجعه بیش تر از روز پیشترش می‌گردد. خواهر چه دردی ترا اینگونه به آتش می‌کشد؟ چه دستی ترا قاتل خودت کرده و چه چیزی جهانت را به کام شعله ای آتش فرو می‌برد! ازدواج اجباری، محرومیتها و محکومیت‌هایی که از دیر زمانی به آن آشنا هستی و یا سالهای جنگ؟ آیا وجدانت به تو اجازه نمی‌دهد تا با یک قاتل همسر و همسفر باشی. یا...؟! خواهر خود را آتش مزین که این بیرحم زمانه دلش سنگ و ترازوی عدالتش شکسته است! تو می‌سوزی و از خاکستر تو دیوار اسارت و استبداد بلند و بلند تر می‌شود. خود کشی و خود سوزی تو چاره گر درد هایت نیست بلکه تو با این عمل نا جایز، هزاران درد و مصیبت دیگری را به این نیمه تن جامعه

میبخشی. صبر کن خواهر صبر، تا مسیحای علم و دانش بر تو بدمد و تو دیگر فلج و جامعه ات نیم تن نباشد. خواهر! خود را مسوز ولی خود را بیفروز « و این هم شعر لیلا تیموری پیرامون خود سوزی و سوختاندن زنان .

قفس آتش بزن

قفس آتش بزن، آتش مزن این جسم داغانت
 مسوزان خواهرک، صدپاره قلب زار و لرزانست
 نمی دانی که آتش برتن خشکیده می تازد
 تو ای برگ خزان دیده مسوزان باغ و بوستانت
 به خار هرزه آتش زن که تا دستان ننگینش
 نگیرد از گریبانست، نسازد پاره دامانت
 چنین خاری نیچد بر قد بالای تو ای گل
 و یا هرگز ننوشد باده از فصل بهارانست
 مترس ای بینوا از سنگ واز مردان سنگ انداز
 بترس از ناامیدی تا نسوزد یأس آسانت
 که از بشکستن شیشه نلرزد قلب سنگ هرگز
 نه خودسوز و نه خود بشکن نه آتش زن بدامانت
 اگر چه قطره ی امارهی دریا شدن آموز
 که تا چون موج برخیزی بروز خشم و توفانت
 در و دیوار را بشکن نه دست و پای در بندت
 که تا بیرون کنی زین تنگنا، هم جسم و هم جانت
 ای خواهر نمی بینی که زندانبان بی تدبیر
 به صد رنگی بلند تر میکند دیوار زندانت
 و یا با حلقه ی ننگین عقدی با کهن سالی
 ترا چون خمچه می سوزد به دامن شگوفانت
 چو ابراهیم به عزمی گر گذاری پای در آتش
 کجا سوزد ترا آتش چو بیند زور ایمانت

چو شمع در دل این تیره شبها سوختن لایلا
که تا روشن شود دنیای تاریک عزیزانت

زن در شعر زن مقاومت و مبارزه

شاعران زن در مبارزه و مقاومت در برابر ناآرامیها و بی تفاوتیها و دهها دردسر دیگر از طرق گوناگون سعی و کوشش نمودند که زندگی عینی و ذهنی خود را مستقیم و یا غیر مستقیم تمثیل نمایند. در حقیقت مظلوم قرار گرفتن و یا زندگی ناخوش آیندی یا بهتر بگویم زندگی شاعران آزاد در قفس که متوجه زنان بطور کل و شاعران زن بطور خاص می باشد در لابلای اشعاری زیر عناوین معرفی زن و یا من زنم، زبان مبارزاتی گشته است. شاعر زن در اشعار زیبای معرفی نامه خود در حقیقت فریاد می-کشد.

زنم که ناله من خفته در گلوی من است
زنم که شام سیه صبح آرزوی من است

شاعر زن با معرفی خود دردهای خود را یکایک بیان می دارد. آنچه در شرایط خاص معرفی نامه زن توسط زن شاعر تجربه شده است جرأت و شهامت می باشد. گمان نکنید که بیان شرایط عینی و ذهنی شاعر زن آسان و سهل بوده است. در مقابل هر کلمه گاهی جزای و سزای می باشد. او پیمانانه صبرش پر گردیده و در معرفی خود خطر را قبول نموده و در پرواز نمودن و نجات از قفس دلیرانه می سراید .

زندگی در قفس بلای تن است
این مصیبت چرا برای زنست
به تنگنای ستم با شکنجه دمسازم
زنم که کنج قفس، گور آرزوی من است

یاد آن روز گرمی که قفس را بشگافم
سربرون آرم ازین عزلت و مستانه بخوانم

شاعر زن هر چند صبور است اما به این معنی نیست که از القاب و نامهای که بر او گذاشته اند؛ لذت می برد. او با شکیبایی در آتش نامهای طعنه آمیز و کوچک نما می سوزد. هر چند به شکل عادی و بی توجهی خاصی زن را «سیاه سر» «ناقص العقل» «عاجزه» «ضعیفه» و دهها نام دیگر یاد کرده اند. به این معنی نیست که برای او بی تفاوت است به این مفهوم نیست که او قبول نموده و از شنیدن آن لذت می برد. این هم مثل دهها پدیده دیگر که در جامعه معمول گشته و خوش آیند و پذیرفتنی نیست؛ عمر خود را طولانی و در جهان بی تفاوتی، تحمل پذیری را نمونه ساخته است. شاعر زن با صبر و شکیبایی نا رضایتی خود را در مقابل این نامها بیان می دارند؛ تا درسی برای آموزش باشد. مهر انگیز ساحل با افکار و احساسات صادقانه رابطه نیکو و عاشقانه مرد و زن را تمثیل می کند و در آن از کلمات «عاجزه» و «سیاه سر» یاد می نماید.

رها شوم به تنت همچو بوی شببوها
هوای شاخه ی آغوش ولمس نسترنم
حضور باغ تنم می کشد ترا در بر
بیوس از کف پا تا به سر همه ی بدنم
چرا به حرمت سنگسار سر فرود آرم
سیه چال شوم مرد را ز پا فکنم
به هوش باش نی ام عاجزه سیاه سرتو
غرور همت حماسه ام نوای زنم

آری منم سیاه سر دوران تار تو
ناقص و نیمه، نصف توام، در تبار تو

فکندند بر سر من تیره چادر
 « سیه سر » گفته پنهانم نمودند
 ضعیف و عاجز و یا ناقص العقل
 لقب دادند و گمنامی کشیدم

تنگنای ستم

زنم که ناله من خفته در گلوی من است
 زنم که شام سیه صبح آرزوی من است
 زنم که نعره من در سکوت حسرت مرد
 مزار سینه جلودارهای و هوی من است
 عقیق جام دلم رنگ خوشدلی نگرفت
 زبس که زهرستم در رگ سیوی من است
 چو گل ز ساقه جدا سازدم به بوییدن
 به بوستان جهان تاکه رنگ و بوی من است
 برید تیغ ستم رشته ای تنم که زنم
 به خون سرخ دلم سجده و وضوی من است
 برای لذت خود کامگان خون آشام
 هر آنچه هیچ نیرزیده آبروی من است
 زنم که زندگیم را رقم زند دگری
 حقوق حقه من در کف عموی من است
 به تنگنای ستم با شکنجه دمسازم
 زنم که کنج قفس، گور آرزوی من است
 اگر زبان بگشایم به دادخواهی و عدل
 هزار تیر ز هر سو رها به سوی من است

رهم ز دام بلا تا به اوج آزادی
 اگرچه روز من اکنون سیه چوموی من است
 به خاک و خون بکشم رسم بردگی ها را
 زخم که خصلت آزادگی به خوی من است
 به پاس قلب به خون خفته ای زنان «امجد»
 ز دیده گوهر اشکم روان به روی من است

«امجد رضایی»

لینا روزبه حیدری همان کلمات «سیاه سر» «ناقص العقل» را در شعر زیبا و پر محتوی چنین سروده است.

در چشم های من غم فردا نهفته است
 در قلب من ز درد، گل سنگ شگفته است
 آری منم سیاه سر دوران تار تو
 ناقص و نیمه، نصف توام، در تبار تو
 گاهی ز مشتم خشم تو فریاد می کنم
 گاهی به آتشی تن خود شاد می کنم
 گاهی به اشک رنگ، غمی پاک میشود
 گاهی هزار امید دلم، خاک میشود
 اما هنوز به باغ دلم آرزو بجاست
 در اوج بی پناهی من یار من خداست
 او که بهشت خویش به پایم فگنده است
 مرحم به درد و آه همه خلق و بنده است
 روزیکه در بهشت حوا نام من نوشت
 نسل تمام آدمیان را ز من سرشت
 تو ای حقیر بیخبر از حکمت خدا
 ای گم شده ز عقل ز منطق بسا جدا
 از عمق جهل خویش تو هرگز نرسیده یی

در را بروی مکتب و درس‌م تو بسته یی
 گاهی به ضرب سنگ تو من خاک گشته ام
 گاهی ز جهل تو همه برباد گشته ام
 لیکن ببین هنوز امیدم چه پا بجاست
 سرسختم و لجاجت من حل ماجراست
 من قدر لحظه‌ها و زمان را چشیده ام
 بس درد‌ها برای رهایی کشیده ام

عادله کمین مجددی

واین منم

شگوفهء که دهانش به خنده باز نشد
 دلی که هیچ برآورده اش نیاز نشد
 تنی که سوخت و دودش ندید هیچ کسی
 کسی که هیچ کسش یار و دلنواز نشد
 کسی که سخت به دیدار یار می‌کوشید
 بدیدن رخ زیبایش سرفراز نشد
 دو چشم تر که درو اشک شور می‌رقصید
 ز او شکسته هم این شیشه‌های راز نشد
 قدی که کج شده است زیر بار غم چون نون
 چو فارغ از غم و اندوه جانگداز نشد

زییده مستوره افغان

ستم به زن

ازچه زن زار و خون جگر باشد
مثل مرغ شکسته پر باشد
زندگی در قفس بلای تن است
این مصیبت چرا برای زنست
وای از ما زنان در زنجیر
چادری بر سریم و جنس اسیر
همه محبوس گوشه های اتاق
شوهر مستبد زند شلاق
زن درین ملک بی سروسامان
نه گلی بیند و نه آب روان
چون خریطه است چادری زن را
زن نبیند صفای گلشن را
تا که زن چادری به سر باشد
روزگارش ازین بدتر باشد
کاش این چادری کنار رود
این خریطه ز روی کار رود

شهلا لطیفی ولیزاده

شاخهء بهروزی و غریزه در میان آتشم زخم
 نعمتم
 سبز گلدسته زباغ پرنیان، در میان بنبست هوسم
 شوقم
 موج پُر نغمه از صداقت و مهر در لابلای لذتم
 عشقم
 شـــــهپره از دـــــیار حـــــیـــــارم
 دوستم
 خوش بافتِ عاطفه ز حریر سرمست فطرم
 مادرم
 لطـــــف و راســـــتین در بـــــرم
 کارگرم
 بهر آسایش افکار خسته ات من باورم
 آری من زخم
 و ز بـــــرای بـــــودنش مفتخـــــرم

پنجم مارچ ۲۰۱۳ م - فلوریدا

تنوع محتوی و شکل در شعر زن

اکثر شاعران زن از اولین شاعر تا همین چند صباى پیش، زیر چتر ظلم و ستم رژیمهای استبدادی، تفاوتهای نابخردانه جنسی، تعصبات جاهلانه، تنگ نظری، تقیدات فرهنگی، رسم و رواجهای کهنه گرایانه و ده ها دلیل دیگر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فهم و تفسیرهای نادرست و سخت گرایانه شخصی از باورهای دین نتوانستند در طول تاریخ ادبیات آنچنان که شایسته جسمی، فکری، ذوقی و مقام طبیعی آنهاست؛ جلوه و حضور بهم رسانند.

خوشبختانه که تعدادی از شاعران زن در تلاش و تپش به امید باز نمودن و شکستادن دروازه قفس و پرواز در آسمان بی انتهای حقوق شان سعی و کوشش و جد و جهد می‌نمایند. اما هنوز قفس بزرگ، تفاوت صریح جنسی در تمام دنیا به شکلی از اشکال حکمروایی می‌کند و هنوز زنجیرهای که نباید بسته باشند زولانه وار دست و پای زن بطور کل خاصاً شاعر زن را اسیر و فشار می‌دهند. شاعرانی در این ایام اشعار آزادی خواهی و فریاد حق طلبی می‌کشند رازهای نهانی زنانه رابه معنی مقدس گونه اش بلند می‌سازند. شاعر زن کاسه صبرش لبریز شده و دلیرانه پرواز می‌کند و دیگران را تبلیغانه رهبری می‌نماید.

در روند این قیامها و مبارزات حق طلبانه هر چند مردان فعال مدنی و اجتماعی سعی و کوشش نمودند تا در این راستا قدمی برداشته، مصدر خدمتی بشوند اما حقیقت امر اینست که درد، غم، پریشانی، محدودیت، شکنجه، اسارت، حقارت، حق تلفی وده ها جریان ناخوش آیند زندگی زن را، مردان آنچنانکه تجربه می‌شود؛ احساس کرده نمی‌توانند. این زن است که می‌داند و به رگ و پوست وجودش حس می‌کند وقتی او را « ناقص العقل » « سیاه سر » « مادر فلانی » و القاب دیگر صدا می‌کنند. این زن است که خواسته‌ها، تمایلات، علاقمندی، ذوق و خواهشات اش را می‌داند. هر چند تلاش مردان با فهم و دانش که سنگ مبارزات زن را بر سینه می‌زنند بدون شک دروازه های بزرگ را برای رسیدن به حقوق زنان باز می‌نماید. اما این زن است که سرانجام باید ایستاد شود و نگذارد حقوقش پایمال گردد و این زن است که با جان نثاری و فداکاری و یک مبارزه منطقی و علمی می‌تواند به قله های شامخ آزادی که شایسته اش می‌باشد؛ برسد.

هر چند دربخش قبلی این نوشته از مشکلات، تعرضات و عصیان زن شاعر نمونه‌های آوردیم. در حقیقت بیان این جریانات خودش یک مبارزه می‌باشد. شناخت این دردها و بیان آن دروازه گشای برای جستجوی راه حل می‌گردد. در بخش دیگر این نگارش چند موضوع را به طور خلاصه از زبان شاعران زن به اصطلاح نقل قول می‌نماییم. اولاً زن خود و زندگی خود را چطور یافته است. در لابلای اشعاری، زن را در شعر زن می‌یابیم. موضوع مهم دیگر که کمتر در گذشته شاهد بیان آن از زبان شاعر زن می‌باشیم. همانا احساسات و عواطف لطیف عاشقانه و مقدس گونه زنانه می‌باشد. که در لابلای اشعار بعضی شعرا درک می‌گردد. شاعر زن ساحه شعرش و سعت پیدا نموده و روی موضوعات گوناگون اشعار ناب سروده است. سعی و کوشش درین است که مشتم نمونه خروار از محتوی گسترده شعر زن مثالهای از جهان تصوف و عرفان، حماسه و وطن دوستی، احساسات مقدس زنانه و نمونه های از اشکال شعر غزل، قصیده، رباعی و شعر نو درین بخش درج گردد. هر چند بیان این موضوعات زیر چند عنوان معدود نمی‌تواند تمثیل بزرگی از شعر زن باشد اما امید است بجای دروازه کوچکی قبول

گردد. تا پژوهشگران دست بدست هم داده درین راستا سعی و کوشش نمایند و سرانجام آن باغ بزرگ شعر زن را با نمایشی قوی و تحلیلی جامع ارائه بدارند. تا رسیدن به آن مقصود « شاعران آزاد در قفس » را تخمی و یا نهالی قبول نموده امید است در پرورش آن باغبانان خوب و نیک باشیم.

بررسی تغیر و تحول در شعر زنان هر چند و وسیع و کنجکاوانه باشد باز هم به دلایل گوناگون سیاسی، فرهنگی و دینی شاید فراگیر تمام ابعاد این بحث مهم و با ارزش نگردد. اولاً آثار و مآخذ زیاد از اولین شاعران زن تا چند دهه اخیر در دست نیست. خوشبختانه در چند دهه اخیر که ساحه نشرات وسیع گردیده است به آثار زیادتر و تحلیل‌های مهمتر دسترسی داریم و شاید نسبی توانست حل مطلب نمود. با وجود این هم فهم و درک حقیقی محتوی شعر زنان شاعر دره‌مین دوره‌های نزدیک نیز از مشکلات و کوتاهی‌های بی قید و شرط خالی نمیباشد. بررسی شاعران عهد گذشته را در یک زمان دیگر بدست پژوهشگران با انرژی تری می‌سپاریم. در یک مرور گزرا شعر زن را در چند دهه اخیر هم‌نوا با شرایط سخت و ناگوار به شکلی از اشکال در قفس می‌یابیم. یک علت آن جریانات سیاسی نظامی می‌باشد که با عقاید متفاوت گاهی زنجیرهای را بر همه امور و بطور خاص بر ادبیات، آنهم شعر زنان حلقه نموده در مقابله و مجادله قرار داده است. اگر مروری بر شعر زن در چند دهه اخیر گردد شاهد می‌باشیم که رژیم‌های گوناگون با کودتاها و شرایط دیگر زمام امور را چنان ساخته است که شاعر و نویسنده در جهانی از تحیر و تعجب زیر فشارها غرق می‌باشد. در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی رژیم شاهی مشروطه که چهل سال خوش آیند یا ناخوش آیند مردم با آن انس و عادت گرفته بودند به رژیم جمهوری تبدیل می‌گردد و با یک تحول بزرگ سیاسی، نظامی و اداری، تأثیر مستقیم بر ادبیات و طرز بیان نیز دیده می‌شود. مدتی بعد از آن با کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ هجری شمسی که کمونستان قدرت را به کف گرفتند و مدتی بعد تر که به تاریخ ۶ جدی ۱۳۵۸ هجری شمسی هزاران سپاه اتحاد جماهیر شوروی به وطن عزیز ما تجاوز نظامی نمودند. دامنه کشتارها وسعت و ده‌ها و صدها هزار انسان شهید، مجروح و ملیونها مهاجر گردیدند. شاعر زن نیز خود را در قفس دیگری از رنجها و مصیبتها میبیند. شاعری که در وطن مانده است با جبر و اکراه و یا خوشبینی اشعاری سروده است تا دل دولتمردان را خوش نگهدارد و یا از رژیمی که خوش و یا ناخوش بوده است و شخصیت‌های که دوست داشته و یا نفرت، تمجید نماید و بر یک سلسله حقایق که بیان کرده نمیتواند؛ در بین قفس بسوزد و بسازد. شاعرانی که بیرون از کشور پناهنده شدند در یک جهان دیگری بیشتر از قربانیان، شهدا، آوارگی و دربردی درد دل، شکایت و یا اعتراض نمودند و یا فریادهای حماسی، وطنی و آزادمنشانه کشیدند. درین دوران بررسی شعر زن در خور غور و تحقیق عمیقتر و نیازمند مطالعه وسیع اوضاع سیاسی، نظامی و اجتماعی می‌باشد. رژیم کمونستی و تجاوز نظامی اتحاد جماهیر شوروی با جهاد، مبارزه و مقاومت مردم افغانستان سرنگون گردید و مجاهدین قدرت را بدست گرفتند. این

دوران به شکل دیگری بازهم سلسله جنگ و کشتارها و مهاجرت ختم نیافت و مصیبتها و بدبختیها دوام پیدا نمود. شاعر زن با وجود تحول بزرگ عقیدتی، سیاسی، نظامی و اداری باز هم با بدبختیها دست و پنجه نرم می‌نمود. آنگاه که طالبان قدرت را به دست گرفتند؛ زندگی زن درخور مشکلات دیگری گردید. در تمام دوران چند رژیم شاعر زن را به شکلی از اشکال در قفس می‌یابیم. رشته‌های حکمروائی این رژیم‌ها باعث گردید که در بعضی مناطق، مکاتب دخترانه مسدود و یا از بین رفت و یا هم با خطراتی مواجه گردید که دختران با ترس و دلهره به مکتب می‌رفتند. شرایط شعر سرودن و آزاد بیان کردن را برای زن شاعر درین حالت خود تصور نمایید. درین دوران بطور کل می‌توان از شاعرانی چون عارفه بهارت، پروین پژواک، لیلیا صراحت روشنی، خالده فروغ، خالده نیازی، ماهرخ نیازی، ثریا واحدی، راحله یار، حمیرا نکهت دستگیرزاده، ضیا گل سلطانی، بهار سعید و چند شاعر گرانمایه دیگر که در همین لحظه نامهای مبارک شان در حافظه نیست؛ نام گرفت. با آثار در دست داشته چنین برداشت می‌گردد که شاعر زن در داخل افغانستان بی حد تحت فشارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار داشته است و در خارج افغانستان زن در شرایطی قرار دارد که آن فضای آرام و بی سر و صدای شعر سرودن آن چنان که باید میسر باشد؛ نیست. در ایران و پاکستان بدون شک همان مشکلات و فشارهای سیاسی، نظامی، اداری و نابسامانی‌های اقتصادی واجتماعی هنوز چهره مخوف خود را نمایان می‌سازد و در امریکا و اروپا سرزمین ماشینی که زن و مرد باید کار کنند تا لقمه نانی بدست آورند و یا بهتر گفته آید در سرزمین ماشینی گاهی فرصت سرخاراندن میسر نیست چه رسد به آن محیط آرام و بی تشویش تا شاعر بتواند احساسات خود را صمیمانه و صادقانه بیان نماید. هرچند در سالهای اخیر شرایط شعر سرودن خوشگوار تر می‌نماید. بازهم به طور کل شاعر زن در یک نوع قفس نامرئی چنان زندگی نموده است که آثار کمتری اقبال چاپ و پخش را نصیب شده است. با وجود این درد دلها خوشبختانه اشعار پرمحتوی از دل زن شاعر برخاسته که بردل ما مینشینند. این شعر بهار سعید نمونه خوبی از فریاد و فغان شرایط ناگوار می‌باشد.

ز پاييم بگسلم زاولانه ها را
 که دردی می کشد در من زبانه
 ز طاقت سوزی دردم بسوزد
 تحمل ها و صبر جاهلانه
 دریغ و داد! تا گفتم که هستم
 نو را از زبان من گسستند
 چو فریادی زدم از دست ظالم

زدند مشت و دهانم را شکستند
 زدم گامی که تاخود را نمایم
 به کنج خانه زندانم نمودند
 فکندند بر سر من تیره چادر
 «سیه سر» گفته پنهانم نمودند
 گرفتند تا مرا از اختیارم
 دگرخود را به جای خود ندیدم
 ضعیف و عاجز یا ناقص العقل
 لقب دادند و گمنامی کشیدم

با وجود همه فشارها و تنگنای خلق شده، شاعر زن انگیزه‌ها و حالات عاشقانه را از جهان خود محو نکرده و اشعار عاشقانه نیز در لابلای همه خار زارهای جنگ، کشتار، فریاد، فغان و آواره گی مثل گل زیبا و خوشبوی می‌درخشد.

باز قرار یافته این دل بی قرار من
 عشق فواره می زند از رگ و پودوتار من
 بخت مرا کنار شد ، یار دوباره یار شد
 آنکه کناره می گرفت آمده خود کنار من
 عطر بنفشه ریخته از درو بام کوچه ام
 غرق شکوفه گشته است خانه بی بهار من
 شور هوایی می دمد در بر ساق و ریشه ام
 شوق نهانی می خزد در بن خار خار من
 تا سردار بردمی ، کشتمی و رهاند می
 بوسه زنان برقصمی بر سرچوب دار من
 من که ز تو گریختم ساخته را بریختم
 رجعت عاشقانه شد ضابطه فرار من
 ابر بهار بایدم ، برق شرار بایدم
 قالب تازه وا کند غنچه انتظار من

با تو اگر بجفتمی ، راز نگفته گفتمی
در نهفته سفتمی با لب بوسه بار من

چه زیباست که شاعر زن با وجود ناامنی و بدبختی‌های بیشمار که در افغانستان وجود داشته، احساسات زنانه خویش را به باد فراموشی نسپرده و چون بلبل خوش آواز هر چند در قفس، پر و بال کشیده و خواسته‌های دلش را با فریاد رهسپار فضای بیکران جهان انسانیت نموده است.

در پهلوی موضوعاتی که گفته آمد. شاعر زن نفرت و انزجار خود را از جنگ، مصیبت‌ها و آواره گی ها به شکلی از اشکال بیان نموده است. بدون شک تأثیرات ناگوار و تلخی از جنگ و بربادیها در خاطر شاعر زن ثبت است و کلامش با آن همنوا گردیده است. نفرت و انزجار از جنگ در شعر شاعر زن گاهی به دامن یأس، ناامیدی و دلهره اشک می‌ریزد. هر گاه حکایت جنگ و کشتار در میان می‌آید سایه سیاه و مخوف شب بر شعر زن تاریکی خود را حکمفرما می‌نماید و فردای تارک را مژده می‌دهد. نفرت از جنگ به شکلی عکس العمل و واکنش در مقابل شرایط ناگوار نیز می‌باشد.

پیرامون این بخش هر چند خلاصه باز هم به همان اصطلاح مشهور پناه می‌بریم مشت نمونه خروار و یا کم ما و کرم شما . در حالیکه شعر عاشقانه نمونه وار درج گردید. باید اعتراف نمود که شعر زن از فقدان و یا کمرنگی حس و تشخیص خصوصیات و حالات نیک و تقدس گونه زنانه در خالیگاه بزرگ دست و پنجه نرم می‌کند. تا آنجا که گاهی درک شعر بدون نام شاعر، که آیا زن سروده یا مرد مشکل می‌نماید. این شعر بیان عشق به وطن را هما محتسب زاده آذر سروده است.

تا عشق تو در دلم نهران می سوزد
جانم ز غمت شراره سان می سوزد
ای کشور ای همیشه در خاطر من
از هجر توام روح و روان می سوزد

چند مطلب دیگر پیرامون شعر این دوره قابل یاد آوری می‌باشد. البته این مطالب چنان نیست که همه شاعران را در یک صف بیاورید. بلکه خصوصیات است که در اشعار شاعران این دوره بوضاحت جلوه افزائی می‌کند. شاید این مطلب در اکثر ادوار تاریخ یکسان باشد و آن تکرار و تقلید است که دامن شعر را به شکلی از اشکال فشار می‌دهد. همچنان شاعر زن درین دوران بیشتر با واقعات و یا چشم دیده‌ها و شنیده‌های زندگی می‌کند که در هر لمحہ زندگی اتفاق می‌افتد و احساسات خود را ماهرانه با زیبایی خاصی بیان و تمثیل می‌نماید. شاعر این دوره در حقیقت دروازه گشای می‌باشد به

شاعران بعدی تا بیشتر به عنوان یک اندیشمند و ژرف نگر قضاوت به عمق فاجعه و واقعات نموده چراغی گردد تا در روشنی آن درک عمیق برای دیگران میسر آید.

با این بررسی و مرور سطحی ازین دوره گذشته به دوره بعدی سیر و سفر باید نمود. بعد از سالهای هفتاد تا امروز با تفاوتها در محتوی و طرزبیان در شعر زن صفحه پر رنگ دیگری تمثیل می‌گردد. شاید بطور کل چنین ادعای که بیشتر شاعران درین دوران بیرون از وطن زندگی می‌کردند؛ صحبت جامع و کاملی نباشد. اما نسبی میتوان ادعا نمود که تعداد زیاد شاعران زن درین دوره به خارج از افغانستان زندگی می‌کنند. یکی از خصوصیات مهم این دوره تعداد زیاد شاعران زن با مقایسه دوره گذشته میباشد. خوشبختانه ده‌ها بلکه شاید صدها شاعر زن میسرآیند و خوشبختانه شرایط رسانه‌های گروهی از صوتی، تصویری، نگارشی و انترنیتی اجتماعی آنقدر وسعت پیدا نموده است که به آسانی شاعران می‌توانند آثار خود را به دیگران برسانند. برعلاوه در خارج از وطن خصوصاً اروپا و امریکا دست و پای نسبی آزادی بیان نیز وسیله نیکو برای اظهار عقاید و احساسات حتی احساسات لطیف زنانه می‌باشد. شرایط مساعد تر و کمیت اشعار، دست بدست هم داده موفقیت در ساحه شعر زن را در تاج تاریخ شاعران زن ثبت می‌نماید. زیبایی دیگر این دوره امیدواری‌ها و فردا نگرهای روشن در ساحه شعر زن می‌باشد. در پهلوی اکثر شاعران دوره اول که نامشان ذکر گردید و خوشبختانه سروده‌های پرمحتوی شان در پیشانی رسانه‌ها می‌درخشد. نام شاعران دیگر را نیز می‌توان درین دوره علاوه کرد. البته ده‌ها و صدها شاعر دیگر هستند که شاید درین مقطع زمانی در حافظه نباشد که ثبت گردد. با پوزش از آن شاعران طلب لطف بخشایش آنها را دارم. هر چند نام بردن از همه شاعران این دوره برای نویسنده غیر ممکن می‌باشد. با آن هم نام این شاعران یادداشت می‌گردد. زییاست که نام تعدادی ازین شاعران تکراراً در هر دو دوره ثبت می‌گردد. بهار سعید، مرحومه نادیا انجمن، ناجیه کریم قیومی، لیلا تیموری، حمیرا نگهت دستگیرزاده، مرحومه صراحت روشنی، هماطرزی، مؤمنه نیکخو، صالحه وهاب، لینا روزبه، عادلہ کمین مجددی، زهرا حسین زاده، دینا صافی دوست زاده، زهرا زاهدی، معصومه صابری، کریمه عارفی، معصومه احمدی، کبری آخوند زاده، مریم ترکمنی، خدیجه احمدی، زهرا محمودی، محبوبه ابراهیمی، شکریه عرفانی، ذاکره حسینی، فریبا حیدری، لینا نبی زاده، رحیمه میرزایی، فاطمه سجادی، مینا نصر، رؤیا سادات، ناهید باقی، عادلہ کبیری، گلثوم صدیقی، جمیلہ متقی، صفیه بیات، ریحانه یوسف، خدیجه کاظمی، فاطمه فیضی، فاطمه حسینی، بتول مرادی، راضیه مظفری، فرزانه احمدی، زهرا لطفی، فرشته حسینی، سوسن ابراهیمی، منیژه تمنا، فاطمه طاهری و... در کتاب فرشته‌های سخن بانوان سخنور افغانستان از عصر ویدی تا امروز اثر غلام حیدر کبیری هروی شرح حال و نمونه کلام تقریباً ۲۳۴ شاعر زن ثبت گردیده است که اکثر آنها درین بخش قرار می‌گیرند.

یکی از برازنده ترین خصوصیت شاعران این دوره همان بیان احساسات لطیف و زیبایی زنانه می-باشد که در دوره های گذشته و روند تاریخ شعر زن کمرنگ می-نمود. شعر زیبا از کبری آخوند زاده.

دو پلکم شعله ور از تو، دلم دریای توفانی
 کمی در من توقف کن دوچشم سبز روحانی
 !دلیل دست هایم را نمی پرسی چرا تنهاست
 همان تقدیم چشمانت دو دست سرد زندانی
 تمام لحظه ام ناخوش ولی باتو تماشایی است
 تو و این روز و آرامش من و شبهای طولانی
 بیا و رنگ خوبت را کمی با من تعارف کن
 بسوزان گریه هایم را بسوزان نرم و پنهانی
 تمنا می کنم روزی صدایت را شکوفا کن
 بخوان آواز دریا را به آن سازی که می دانی
 بخوان آواز دریا را بسوزان ساحل ابری
 منم آن چتر پرآتش تو خواهش های بارانی

با این بررسی و مرور گذرا مشتم نمونه خروار نظریات و دیدگاه های تعدادی از فرزانه گان زن و مرد در این راستا درج می-گردد.

پیرامون محتوی و شکل و یا بطور کل تغییر و تحول در شعر زنان افغانستان دیدگاه های بعضی صاحب نظران را علی آقا مزیدی در نوشته فراز و فرود شعر زنان افغان چنین جمع آوری نموده است.

فریده حسرت می-گوید از اواخر دهه ۶۰ در بین دختران، به خصوص کسانی که در مهاجرت بودند، جوش و خروش قابل ملاحظه برای شعر سرودن به وجود آمد و چنین نظر می-دهد « اشعار زنان در این دهه، رنگ بحران و جنگ را به خود می-گیرد. در ضمن شعر زنان افغان گاه سیاسی می-شود و گاه اشعار عاشقانه نیز می-سرایند و اغلب در غربت از دوری وطن می-نالند، ولی به هر حال گامی است که زنان را به عرصه شعر تبارز می-دهد » از جمع این دختران و زنان کسانی که امکانات لازم در اختیار شان بود، رشد نمودند و برخی به علت مشکلات خانوادگی و ناهنجاری های فرهنگی حاکم در خانواده ها، از رشد بازماندند.

باورخانم روشنی یحیایچنین است. « با وجودی که در گذشته زنان نامداری مانند رابعه بلخی، محجوبه هروی، مخفی بدخشی، زیب النسای مخفی و عایشه درانی داشتیم. اما متأسفانه زنان در کشور

ما از رشد کمتری در شعر برخوردار می‌باشند ... موانع زیادی پیش روی زنان وجود دارد که در صحنه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از جمله شعر و شاعری نمی‌توانند حضور فعال داشته باشند، سنت های حاکم در جامعه، دید سنتی مردان نسبت به زنان، رسم و رواج های خانوادگی و از همه مهم تر محروم بودن زنان از بهره گیری سواد، عوامل عمده می‌باشند که زنان را در تمام عرصه ها و بخصوص در عرصه شعر و ادبیات محروم نگهداشته است « ولی یکی از مشکلات دیگر زنان را هراس و ترس شاعر زن از تبارز دادن خواسته های درونی شان می‌داند.

خانم حسرت تصریح می‌کند: « شاعر زن نمی‌تواند در اشعارش به خصوص وقتی بخواهد اشعار عاشقانه بسراید، عواطف و احساسات واقعی خود را بروز دهد، زیرا می‌ترسد تا دوستان و جامعه از شعرش برداشت دیگری نمایند.»

عبدالشکور نظری، شاعر و منتقد ادبی با تأیید مطلب فوق، می‌گوید: « خانم ها در عالم مهاجرت، رشد فوق العاده داشته و در حقیقت می‌توان گفت که در شعر و ادب، زنان افغان از عالم مهاجرت بهره های بسیار خوبی را برده اند «

به باور آقای نظری « در گذشته باور زنان نسبت به خودشان و اینکه آیا می‌توانند به عنوان یک زن شاعر در عرصه ادبیات کشور بدرخشند، بسیار کم بود، ولی رشد و تحصیل دختران در داخل و خارج از کشور، نگاه شان را باز نموده و خود باوری به آنان ایجاد کرد که اکنون ما شاهد درخشش زنان در عرصه های شعر و ادب در کشور می‌باشیم.»

اما خانم روشنی به بعد منفی و تأثیر پذیری از ادبیات بیگانه اشاره می‌کند. « این درست است که مهاجرت شرایطی را برای زنان شاعر فراهم ساخت تا رشد کنند، اما باید گفت که ما شاهد تأثیر پذیری شاعران از ادبیات کشورهای بیگانه نیز هستیم که این برای ما خوب نیست»

پیرامون مرزبندی میان زنانه سرایی و مردانه سرایی خانم روشنی معتقد است که « وقتی یک زن با احساس و عواطف زنانه شعر می‌سراید، معلوم است که این شعر زنانه است، اصولاً رشد زنان شاعر وقتی است که بتوانند احساس، عواطف و وضعیت اجتماعی شان را در شعرشان تبارز دهند»

صدیق الله بدر، شاعر و نویسنده باورمند است که "شعر در اصل زنانه و مردانه ندارد، اما احساس زنانه و مردانه در شعر امر حتمی است. بطور مثال یک شاعر مرد هیچگاهی قادر نیست تا عواطف و احساسات یک زن را در اشعارش انعکاس دهد، همانگونه که زن نیز احساسات رقیق خود را نمی‌تواند به عوض احساسات مردان در قالب شعر بیان کند... تبارز احساسات و عواطف زنان شاعر، در حقیقت بیان از پختگی شاعر زن دارد «

عبدالشکور نظری می‌گوید: « در کشور ما دیدگاه مردانه و زنانه در تمام عرصه ها وجود دارد، با آنکه از لحاظ انسان شناختی هیچ فرقی درمیان نیست، ولی در کل باید دیدگاه زنانه زنان، در شعرشان

تبارز کند، زیرا دید زنان نسبت به پدیده‌های اجتماعی و احساسی که آنان دارند، متفاوت از مردان است»

در لابلای جستجوی نظریات شاعران بخصوص شاعران زن پیرامون تغییر و تحول درین راستا به نوشته اعتراض و عصیان در شعر شماری شاعران زن در مهاجرت از زهرا صور اسرافیل برخوردارم که چنین مینویسد: «...موضوع و محوریت اصلی شعر شاعران زن بیشتر از انسجام و اتحاد و همدلی سخن می‌زند. و با مطالعه‌ی شعر های زنان افغان می‌توان پی برد که در اشعار و سروده ها، عمدتا دفاع از حقوق زن افغان و تلاش برای تحقق آزادی و برابری، برای وی محوریت دارد. طبیعتا تاثیر تحولات اخیر و برخورد های زن ستیزانه‌ی نظام های حاکم و ارزش های مرد سالار در بطن جامعه افغانی محوریت این موضوع در اشعار زنان کشور غیر قابل انکار است. هر چند نحوه ی پرداخت به موضوع حقوق زن افغان و دفاع از حقوق او در شعر شاعران متفاوت و گاه گره خورده به جغرافیای زندگی شاعر است. اما گسیختگی جغرافیا اتحاد موضوعی و مفهومی را برای شاعران زن افغان رقم زده است. ... نگاه زن افغان در شعر بیش از آنکه به دنبال ارضای مخاطب با بیان الطاف و زیبایی‌های زندگی باشد. بیشتر زمینه ارضا شاعر برای فریاد عدالت خواهی و بیان احساساتی است که بدون سانسورهای اجتماعی در بطن شعر اتفاق می‌افتد. زبان شاعران زن امروز کمتر به سانسور تن می‌دهند. و سعی می‌کنند همواره با پرداختن به موضوعات اجتماعی سیاسی و حتی نوشتن از تنانگی‌های جنسیتی تابوهای جنسیتی را بشکنند و با گذر از خطوط قرمز اجتماعی در زبان شعری زمینه تثبیت هویت خود را در ادبیات پارسی به تثبیت برسانند.»

برمیگیریم بر محتوی و شکل شعر زنان افغانستان که حاوی دوبخش میباشد.

اول- شعر شاعران زن از دیدگاه شکل

شاعران زن مثل مردان در اوزان عروضی و آزاد نمونه‌های خوب و نیک عرضه داشته اند. از اولین نمونه ها تا امروز در قالب های غزل، قصیده، رباعی، دوبیتی، مخمس و قطعه اشعار و مجموعه‌های نفیس در دست است. وقتی شکل شعر از دامن اوزان عروضی پرواز بسوی شعر نو نمود با زهم زنان شاعر در این جهان نیز مثل ستاره های درخشان آسمان ادبیات را نورباران گردانیدند. درین بخش چند نمونه بطور مختصر میاوریم و دربخش محتوی شعر زنان سعی و کوشش برین است تا با تفصیل بیشتر حق مطلب نسبی ادا گردد.

عزل

پری بدخشی

چشمی که باز نیست به روی تو بسته به
دستی که دامن تو نگیرد شکسته به
برخواستی قیامت کبرا بلند شد
بنشین دمی که فتنه محشر نشسته به
حرفی که درد عشق ندارد نهفته خوش
آهی که بی اثر بود از دل نرسته به
جان را که نسبت است بر آتشگه وجود
پیوند اگر به غیر تو باشد گسسته به
چون میرسد به خاطرات از خاطر ملال
قاصد هلاک و بال کبوتر شکسته به
امشب چراغ نشئه ی «پری» می دهد به بزم
زاهد بیا که شیشه تقوی شکسته به

حورالنساء مستوره در سرزمین غور دیده به جهان گشود. دیوان او بنام « تحفه العاشقین » دارای سه هزار و پنجمصد بیت و در جوانی سی و چهار سالگی به سال ۱۲۴۵ هجری قمری چشم از جهان فرو بست. این غزل زیبا از اوست.

دل عشاق گرد عارضت مستانه میرقصد
بلی چون شمع روشن شد دو صد پروانه میرقصد
مگر نقاش در بتخانه زد نقش جمال تو
که از شوق تو میبینم بت و بتخانه میرقصد
مرا واعظ دیروز وعظ ترک عشق و می میکرد
شکست امروز پیمان و سر میخانه میرقصد
دلچون دام زلف و دانه خال تو میبیند
ز ترس دام می لرزد ز شوق دانه میرقصد

مگر باد صبا از چین زلفش نگهتی دارد
 که بلبل در گلستان جغد در ویرانه میرقصد
 که باشد در پس پرده نوای دلبری دارد
 ز آوازش ببین مستوره را دیوانه میرقصد

شاه بی بی ناله شاعر زیبا کلام از دیار کابل در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی دیده به جهان گشود. در رشته ژورنالیزم از فاکولته ادبیات کابل سند تحصیلی بدست آورد. این غزل پر محتوی از سروده های ناله می باشد .

بهار حسرتم در دیده خون ارغوان دارم
 شقایق وار صد داغ شقاوت در نهان دارم
 شکسته پای در زندان بدکاران و بی دردان
 هزاران حسرت پرواز وترس از پاسبان دارم
 گل امید پر پر شد نهال آرزو خشکید
 اسیر برگریزان و بدل زخم خزان دارم
 نه با ظلمت دلم خو میکند نی زنده ام بی نور
 نه شمعی پیش روی شب نه ماه از آسمان دارم
 من آن آزرده ام کازار کس هرگز نمی جویم
 کبوتروار در جولانگه باز آشیان دارم
 درین آشوب قهر و کینه و بیداد و خونریزی
 ز بی مهری گریزانم که از الفت نشان دارم

لیلا خرم متولد سال ۱۳۴۷ هجری شمسی در کابل به زبانهای پشتو و فارسی دری شعر سروده است . این غزل زیبا از طبع روان اوست.

در ذهن فقیر خود طرح چمنی داریم
 ما خانه بدوشان نیز در خود وطنی داریم
 ماندیم در آبادی ویرانه ای گمنامی
 در پرده این وادی باغ و سمنی داریم
 آنگاه که از کینه آباد جهانی شد
 از بهر خراب دل دار و رسنی داریم
 گرچه چولجزاریم گنداب لباس ما است
 شادیم که اندر پی شفاف تنی داریم
 دریای ابدجاریست در رگ رگ جان ما
 سیلش ببرد از جا گر پیرهنی داریم
 شامیست غم آلوده در هر نفس خوابی
 تعبیر به هر خوابش صبح حسنی داریم

بهار سعید

به استقبال بیت زیبای فرخی یزدی

« شب چو در بستم و مست از می نابخ کردم »
 ساقی فتنه شدم شوق عذابش کردم
 چشم او جام عطشش بود و مرا میطلبید
 ریختم در نگهش تا که خرابش کردم
 لب او را بگرفتم که چشم طعم شراب
 آب شد در دهنم نوش چو آبش کردم
 شعله عشق شدم دور دلش پیچیدم
 اشکها ریخت چو در خویش کبابش کردم
 تا فرستاد تنتش را که تنم را ببرد
 ناز را حادثه راه شتابش کردم
 تا سحر در طلب آب، عطش می پیمود
 تشنه جان بردمش و غرق سرابش کردم
 آنقدر سوخت که بگریست شرر در غزلم
 مرد قسمت زده بخت کتابش کردم

محبوب هروی از شاعران هرات باستان در سال ۱۲۶۴ هجری قمری جهان فانی را وداع نموده است. این غزل زیبا از سروده های اوست.

دیدى آن پیمان گسل از یاری ما عار کرد
از نظر انداخت ما را با دل اغیار کرد
آشنائی کرد اول تا قرار از دل ربود
گشت چون آرام دل بیگانگی اظهار کرد
از برم رفت از تغافل روی سوی من نکرد
چشم امیدم براهش از قفا خونبار کرد
بی سبب رنجید آن بدخو بمن واضح نشد
کان چرا بی موجبی از دوستان انکار کرد
گفتمش مرد از غمت محبوب گفتا مردمرد
ای خوش آن عاشق که او جانرفدای یار کرد

نمونه های از رباعی، دویتی

ثریا واحدی زاده کابل در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی بعد از پایان دوره تحصیلی از دارالمعلمین به تدریس اولاد وطن وظیفه مقدس استادی را پیش می برد.

فانوس بلورین طرب می شکند
امید به دل نغمه به لب می شکند
گلدسته ی عاشقانه ی نام ترا
شبخون مهاجمان شب می شکند

ای اشک شرر که درفغان میگذری
 وزبرکه ی شوق بی امان میگذری
 تندیس فریاد که هستی که چنین
 پویا و تناور و جوان میگذری

گلزار وطن غرقه به خون است هنوز
 آزرده ی وحشت و جنون است هنوز
 گمراه ترین سیاه جغد ازلی
 طاغی صفتانه در فسون است هنوز

این جا که منم شب است و شب بر سر شب
 آیین شب و نام شب و کشور شب
 آن جا که تویی سرود صبح است بلند
 این جا همه شب لشکر شب سنگر شب

گلنور بهمن شاعر زیبا سخن از کوهپایه های بدخشان دلتنگی های خود را در دو رباعی چنین فریاد می کشد.

شب است وساحلی در خواب رفته
 ز چشم آسمان مهتاب رفته
 تن بیجان یک مرغ مسافر
 به مانند گلی در آب رفته

شب از این کوچه ها کوچیدنی نیست
 عروس صبحدم خندیدنی نیست
 نسیمی از نفسهای بهاران
 درین دوزخ دگر پیچیدنی نیست

بهار سعید

گریزانم دگر از گوشه گیری
 قفس ها کی « تحمل خانه » گردد
 چنان بهر رهائی مشقت کویم
 که « زور آباد » ها ویرانه گردد

شعر نو

چنانکه در مقدمه این اثر آماده است در تواریخ ادبیات فارسی دری تعداد کمی از شاعران زن اقبال آنرا یافته اند؛ که شرح حال شان ثبت گردد. گاهی حتی نمونه کلامشان به چشم نمیخورد. این خود بیانگر حالات و کیفیات می باشد که تنوع شعر زن در یک محدوده قرار داشته باشد. آنگاه که شعر نو چهره نمایان ساخت باز هم متوجه می شویم که در جهان شاعران زن نمونه های کمتری از شعر نو به چشم میخورد. پیرامون این موضوع یکی از شاعران زن افغانستان زهرا حسین زاده مهاجر در مشهد ایران درباره وضعیت شعر زنان در افغانستان چنین می گوید: « اصولاً تعداد زنان شاعر در افغانستان کم است و آنها که هستند همانها هستند که از گذشته شعر می سرودند و بدون تغییری همچنان هم به همان سبک و سیاق شعر می گویند. اخیراً در جشنواره پروین اعتصامی چندتن از این شاعران به ایران دعوت شده بودند و من شعرهایشان را شنیدم اما چندان امیدوارکننده نبود. بیشتر متمایل به شعر کهن هستند و تجربه های اندکی در شعر نو آزاد دارند.»

با در نظرداشت گفته زهرا حسین زاده باز هم نمونه های زیبای شعر نو از قریحه شاعران زن در دست می باشد.

فهیمة صادق طهوری متولد ۱۳۳۸ هجری شمسی کابل شعر نو « ناله » را به پیشواز روز جهانی زن سروده است.

ناله!

ناله ای از پس دیوار وطن
می‌رسد باز به گوش
وای کاین ناله‌ی هم جنس من است
ناله‌ی بیوه زن است
ناله‌ی یک زن بیچاره افغان غمین
که کند مویه چنین:
که رهاند ما را؟
زین قفس - زین زندان -
آخر اطفال یتیم همه نان می‌خواهند
نان ازین خسته روان می‌خواهند...
و مرا نیست اجازت که کنم مزدوری
و بگیرم مزدی
بخرم نانی چند
بهر طفلان یتیم، ای وایم!
این صدا رفت به گوش همه خلق جهان
همه مردان و زنان
شده اند آماده
کز قفس مرغ زمستان زده را
باز آزاد کنند
بهر او - بهر زنان -
کاری ایجاد کنند
دل اطفال پدر مرده، کنون شاد کنند
ناله ای از پس دیوار وطن
می‌رسد باز به گوش

وای کاین ناله ی هم جنس من -
ناله ی بیوه زن است...

تاشکند - هشت مارس دوهزار میلادی

لیلا کویان در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی در کابل دیده به جهان گشود. تحصیلات را در رابعه بلخی و بعداً دارالمعلمین عالی کابل تکمیل نمود. بخشی از شعرنو « میهن » سروده لیلا تقدیم می‌گردد.

بتو مینازم ای میهن

بتو ای قهرمان میهن

بتو و آن قله های سربلند برف پوش تو

بتو و آن چشمه های روشن جوشان جاویدت

بدریا های مست و پر خروش تو

به سرسبزی هر دشتت

به پر باری هر باغت

بتو مینازم ای میهن

به ذره ذره خاکت

به صخره صخره سنگت

به صبح روح بخش تپه هایت

به شام دلفریب دره هایت

بتو مینازم ای میهن

نفیسه ازهر با جهانی از درد های اجتماعی این شعر نو را سروده است.

به چه خشنود شویم؟

همه جا ویران است

و در آغاز بهاران

گلکی نیست به شاخ

آب در باغ ز رفتار خود استاده که جنگ

خون در آن افکنده است...
 خواهرم شاد
 که فردا عید است
 خیرش نیست
 که مردم همه ماتم زده اند
 و من و مادر من
 سوگواریم که مردم همه ماتم زده اند.

مخمس

در بخش شعر زنان شاعر از دیدگاه شکل خواستم نمونه از مخمس نیز داشته باشیم. در کتاب « پر طاووس » مخمس زیبایی بر شعر عایشه درانی از شاعری بنام « فاطمه » ثبت شده است. پیش از اینکه بخشی ازین مخمس را درج نمایم. سوانح این شاعر را آنچنان که در پر طاووس نوشته شده است تکرار می‌کنم. نکته جالب اینست که این شاعر در حالیکه ۸۷ سال عمر کرده و یک عمر معلم و استاد و تدریس نموده است. تنها و تنها بنام « فاطمه » یاد می‌شود. « فاطمه از زنان روشن کشور ما در سال ۱۲۸۸ شمسی تولد شده و بعد از فرا گرفتن تعلیمات خصوصی بخدمت معارف کمر بسته تا اواخر عمر بحیث معلمه با افاده اولاد وطن زانو زده است. طبع روان داشته اشعار شیرین سروده است. بالآخره بتاريخ ۱۱ عقرب ۱۳۷۵ بسن ۸۷ سالگی داعی اجل را لبیک گفته تابوتش در گورستان شهدا صالحین بخاک سپرده شده است. او یک شعر عایشه درانی را اینطور مخمس کرده است »

تا بکی ای دل ز دور دون شکایت سر کنم

تا بکی از بخت واژون خاک غم بر سر کنم

چند در کنج محن فریاد و شور و شر کنم

خیز در صحن چمن سیر گل احمر کنم

یاد روی مصطفی و عارض حیدر کنم

سخت مخمورم از لطفی به ما امداد کن

تا خدایت دسترس داده دلی را شاد کن

خاطرم را یکزمان از بند غم آزاد کن

ساقیا بر خیز بزم عیش را بنیاد کن

تا شراب ارغوانی را بجام زر کنم

آنکه او را برگزیده از دو عالم کردگار

بر سرش بنهاده از لولاک تاج افتخار

کرد در قرآن صفات حضرتش را بشمار

شرح اوصافش نمیگنجد به لوح روزگار

برگ اشجار و ورقهای گل ار دفتر کنم

بسکه مشتاقم بطوف کوی شاه انس و جان

حضرت ختم النبیین سید کون و مکان

از کمال شوق و فرط اشتیاق بیگمان

همچو بلبل وصف آن گل با شدم ورد زبان

وندین ساعت که از خواب گران سر برکنم

بعد عشق سجده درگاه آن والا تبار
 آنکه میباشد دو عالم را بذاتش افتخار
 جان و تن دارم ز حب آل بیئتش بیقرار
 کنده ام برخاتم دل نقش مهر چار یار
 از محبت سینه ام چون گنج پر گوهر کنم

کیستند آن چار رکن دین و مصباح هدی
 پیروان و جان نثاران شه هر دو سرا
 نام شان را ورد خود سازم هر صبح و مسا
 چون ابوبکر و عمر، عثمان، علی مرتضی
 چشم دارم رتبه بر افلاک چون خاور کنم

بسکه لغزانیید نفس شوم و شیطانم ز راه
 روزگار خویش در لهو و لعب کرده تباه
 صرف کردم زندگی را تا بعضیان و گناه
 عمر خود کردم تباه و روی خود کردم سیاه
 شست و شوی روی خود از چشمه کوثر کنم

گر چه هستم در خطا کردارئی خود من بی عدیل
 یارب از احسان بی پایان و از فضل جمیل
 نار را گلزار کن برمن بمانند خلیل
 جامه عصیان بیرون کن از تنم وقت رحیل
 هست امیدم لباس مغفرت در برکنم

آنکه شاه انبیاء و شافع روز جزاست
 آنکه دل را عشق طوف بارگاهش مدعاست
 من چه بنویسم که شوقش بر سر من تا کجاست
 خاک پاک آستانش توتیای چشم ماست
 دیده را روشن ز خاک کوی آن دلبر کنم

چند از شرم عمل سر در زمین داری فرو
 در محیط یأس باشی تا بکی از چهار سو
 فاطمه خواند برایت آیه لا تقنطوا
 عایشه گرچه گنهکاری مشو نامید از او
 حضرت خیرالنسا را شافع محشر کنم

داکتر حمیرا نکهت دستگیر زاده شعر « سوگ سرود » را با یاد « بابا » سروده است.

سوگ سرود

صبح شد آواز ده خورشید را ، قرآن بخوان
 باز گو در زیر لب یا ربنا قرآن بخوان
 در صدای خوانش هر واژه روشن میشود
 با چراغ آن صدای آشنا ، قرآن بخوان
 شاخه های روشن اکاسی و گنجشک ها
 صبح ها در آرزویت همصدا: قرآن بخوان
 نیست خاموشی سزای آن سرای پرنشاط
 نی برای ما برای آن سرا، قرآن بخوان
 خفته ای خاموش و ما فریاد را پر داده ایم
 ای رسانده سوگ ما را تا خدا ، قرآن بخوان
 می چکد گویا هنوز از پنجه هایت آفتاب
 با وضوی پر خلوص تا رها ، قرآن بخوان
 در صدایت چیز دیگر بود والاتر زعجز
 باز گو یا ربنا فغفر لنا ، قرآن بخوان
 دستهایت تا به سوی نا کجا وا میشدند
 نور میشد بال پرواز دعا، قرآن بخوان
 گر نخوانی آفتابم می برد از یاد خود
 تا نگیرد شام دنیای مرا ، قرآن بخوان
 گر نخوانی کودکی هایم زمن پا می کشند
 تا نریزم ذره ذره زیر پا ، قرآن بخوان
 کی توانم بی تو مانم ای تنم قربان تو
 کی رود از یادم آن آوا هلا ، قرآن بخوان
 دیده در راهم که با آن سبز بکر چشمهات
 باز آوازم دهی : نسرين بیا ، قرآن بخوان
 دیده در راهم درآ با خنده های بی دریغ

قصه کن حرفی بز ن شعری سرا ، قرآن بخوان
 مانده است دور از صدایت نام ما ، قرآن بخوان
 کرده ای ما را فراموش از دعا ، قرآن بخوان
 صبحگاه است و دعا و عادت سبز صدات
 ای پدر ای اعتیاد لحظه ها ، قرآن بخوان
 بی صدایت بی صدایی رخنه کرده در دلم
 عاشقانه مهربانها بهر ما ، قرآن بخوان
 آن صدای صبح ما را مرگ داسی شد درود
 ای پدر بر صبح های بی صدا ، قرآن بخوان
 بی هوای بودنست تنها ترین فصل غم
 ای پدر تنهایی تلخ مرا ، قرآن بخوان
 می تند دور تنم ترسی به رنگ گم شدن
 تا نگرده دستت از دستم رها ، قرآن بخوان
 قبله گاه من تو بودی قبله گاه من تویی
 بر که آرم من نیاز و التجا ، قرآن بخوان
 رفته ای من مرده بودم لحظه ها را آنزمان
 تو صدا می کردی ام دختر بیا ، قرآن بخوان
 خاک شد بر سر مرا وا حسرتا ای وای من
 رفت بابایم که را گویم هلا ، قرآن بخوان
 رفت با با رفت با او "خانه ما" هم به باد
 من در این وحشت سرا خوانم ترا ، قرآن بخوان
 نی دگر قرآن نخوانی زاری ام بیهوده است
 رفتی و تنها شدم مرگ مرا ، قرآن بخوان
 نی دگر قرآن نخوانی با صدای پر خلوص
 باغ چشمت بسته شد بروی ما ، قرآن بخوان
 یادم آید گفتمی ام وقتی که دلتنگی مدام
 صبح برخیزو نمازی کن ادا ، قرآن بخوان
 صبح شد آواز ده خورشید را من مرده ام
 بی تو هر لحظه نمازم شد قضا ، قرآن بخوان

صبح شد من شب شدم بی تو نیمانم پدر
تو برای من نمازی کن ادا، قرآن بخوان

دوم - شعر شاعران زن از دیدگاه محتوی

شاعران زن و تصوف عرفان

شاعران زن در روند تاریخ ادبیات با محتوی متنوع و غنای شعر، آثار برارنده به ارمغان گذاشته اند. شعر فارسی دری از بدو پیدایش تا امروز در تحول و نوآوری سبکها و مکاتب بزرگ خراسانی، عراقی، هندی و شعر نو را تجربه نموده است و شاعران زن در هر یک از پله‌های این زینه‌ها پروازهای بر قله های شامخ سبکها و محتوی قوی داشته اند. یکی از خصوصیات سبک عراقی پربار شدن آن با محتوی تصوف و عرفان می‌باشد. سبک خراسانی که ساده سرای و زبان گویندگی مردم با نظم و حالات ادبی است در روند زمان و ساحه وسیع تر جغرافیایی با پرمایه گشتن از حالات و کیفیات عرفان و تصوف گامی عمیقتر برداشته و نضج و پختگی را در اشعار ماندگار شاعران بزرگی چون سنائی، مولانا بلخی، جامی و دیگران سرآمد صفحات فراموش ناشدنی در تاریخ ادبیات ساخته است. در مکتب یا سبک عراقی که تصوف عرفان یکی از خصوصیات آن می‌باشد شاعران زن نیز آثار گرانبها به ارمغان گذاشته اند. ناگفته نباید گذاشت که در عرفان و تصوف اسلامی زن از جایگاهی بالا بر خوردار است. ابن عربی زن را سیمای خلاقیت پروردگار می‌داند و می‌گوید: «صورت زن برای عارف، کامل ترین مظهر تجلی و نمودگار خلاقیت الهی است و صورت وصلت نکاح مانند توجه الهیست به خلقت انسانی و نفخ روح در قالب بعد تسویه مانند دمیدن نطفه است در رحم تا مانند او فرزندی حاصل شود که خود را در وی مشاهده کند»

اولین شاعر زن که در کتب تاریخ ادبیات فارسی دری ثبت شده است؛ رابعه بلخی می‌باشد. حضرت مولانا عبدالرحمن جامی، ابوسعید و عطار پیرامون اشعار رابعه بلخی حالات و کیفیات عرفان و تصوف را درخشان می‌بینند. حیدر ژوبیل ادبیات شناس شناخته شده کشور در مورد شعر رابعه می‌گوید که: «شعر عرفانی رابعه بنیاد تصوف در ادبیات دری است»

رابعه بلخی با داستان عاشقانه که به بهای جاننش تمام گردید اولین اشعار عاشقانه را سروده است. مقام رابعه بلخی از چندین نگاه ارزش خاص دارد. یکی از آن جریان قوی عرفان و تصوف در شعر او

می‌باشد. هرچند دکتر رضا اشرف‌زاده، سلیمان راوش نقادانه اشعار رابعه بلخی را عاشقانه و با فاصله از تصوف و عرفان یادآور شده‌اند. پیرامون تصوف و عرفان در شعر رابعه بلخی مطالبی در بخش دیگر این اثر زیر عنوان شرح حال رابعه بلخی تقدیم می‌گردد که از تکرار آن درین بخش صرفه جوئی می‌شود.

بعد از رابعه بلخی در شعر شاعران زن، عرفان و تصوف جلوه‌های و زیبایی خاص خود را نمایان می‌سازد. در عهد تیمور شاه درانی شاعر شیوا بیان عایشه درانی اشعار ناب و پرمحتوی سروده است. عایشه درانی در شهر کابل دیده به جهان گشود او در عصر تیمورشاه درانی و پسرش محمود شاه می‌زیست. آنگاه که بیست سال بیشتر از بهاران عمرش نگذشته بود شعر زیبای " افق گلفام " کابل را در حضور تیمور شاه درانی زمزمه نمود.

شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون
مگر خورشید را کشته که دارد دامن پر خون

نخبگان ادبیات زندگی شاعرانه عایشه درانی را به سه مرحله تقسیم نموده‌اند.

اول : دوران غزل سرایی و سالهای جوانی .

دوم : شعرهایی با رنگ و بوی تصوف و عرفان که مصادف با دوران جنگهای داخلی پسران تیمورشاه و حمله انگلیس به افغانستان است.

سوم : مرثیه سرایی‌های پس از شکست سلسله درانی‌ها در افغانستان و چکامه و غزلیات که بیانگر حالات روحی وممثل زنده گی پرفرازو نشیب اوست.

عایشه درانی در دوره دوم زندگی شاعرانه خود اشعار تصوفی و عرفانی سروده است

حالتی عجیب دارم خویش را نمیدانم
کیستم کجا بودم در تفکر حیرانم
گاه مست ومدهوشم گه ز سر رود هوشم
گاه به بزم عاشقان گه چو گل پریشانم
گاه چو صبح نورانی گاه چو شام ظلمانی
گاه به تخت سلطانی گه فقیر و حیرانم
گاه روم به میخانه گه روم به بت خانه
گاه روم سوی مسجد گه به ذکر قرانم

گاه عشق می‌ورزم گاه چو شمع می‌سوزم
 گاه به مجلس رندان گاه چو ابر نیسانم
 گاه شود چو دیوانه گاه شوم چو فرزانه
 گاه چو ابر گریانم گاه چو غنچه خندانم
 گاه دلیل افلاطون گاهی میشوم مجنون
 گاه پی شفای خویش گاه به ترک درمانم
 گاه روم سوی صحرا گاه نشسته ام تنها
 گاه چون عاشق مجنون گاه به سلک زندانم
 گاه به حیرت عایشه گاه به فکر و اندیشه
 گاه زغم جگر ریشم گاه ز خود گریزانم

در روند تاریخ ادبیات نمونه‌های از آثار تصوف و عرفان در شعر شاعران زن ما را به عصر حاضر می‌رساند.

یکی از شاعران عصر حاضر هما طرزی در جهان تصوف و عرفان کتاب «زمزمه‌های نیایش» را به ارمغان گذاشته است. در دنیای اشعار تصوفی و عرفانی واژه‌های حکایت، شکایت، فراق، جدایی، سوختن، نفس، هجر و ناله با حالات و کیفیات خاص بیان شده است. در شعر لیلا طرزی از کتاب زمزمه‌های نیایش پیرامون این واژه‌ها مثالهای می‌آوریم.

ناله و فغان جدایی روح از اصل :

در مرگ جسم ، ناله و افغان چرا چرا؟
 دلبستگی به خانه ی ویران چرا چرا؟
 یک چند اگر اسیر تنم در مغاک خاک
 الفت به قید کلبه احزان چرا چرا؟
 من زره ام ز اوج فلک سرنگون شدم
 آیا رسد زمانه به پایان ؟ چرا چرا؟

شکایت

گرچنین من شکوه ازدوران کنم
 کار دل با گفتنش آسان کنم
 مشکلم برجاست تا من زنده ام
 وقت مردن درد خوددرمان کنم
 جان من با جان او وصلت گزید
 لحظه ها در طاعتش قربان کنم
 درد هجران میگذارد پیکرم
 پیش او من شکوه ها اذعان کنم
 تا بدست آرم رضای یار خویش
 بهر خلق از جان و دل احسان کنم
 چون هما از هجر او پر پر زند
 سیر خود با ناله و افغان کنم

سوختن

ز شوق دیدن رویت کنون مستانه میسوزم
 توشمع عشق یارانی و من پروانه میسوزم
 وجود عشق تو دایم مرا در دل فزونی باد
 که هر جا میروم پنهان چنان جانانه میسوزم
 سراپا عطر یزدانی ، سراپا نور پنهانی
 هما از بوی زلف یار در ویرانه میسوزم

درد فراق

سوزم ز عشق دایم ، درد فراق قایم
 درسوزوسازدوران خونم زدل روان است
 وقت درود آمد، گاه سجود آمد
 سمرت او همان شد او خالق جهان است

هما طرزی از اصل وجدایی حکایت میکند:

روزوشب درشهردل حیران منم
 از فراقست چشم تر گریان منم
 خلقتم در اصل از آن تو بود
 خالقم تو ، پس چرا نالان منم
 درد دوری پییر کردم ای عزیز
 عاشقم با درد بی درمان منم
 چون نپرسی از هما حال درون
 صبح و شب با ناله وافغان منم

نوای زار او بشنو

درین شبهای ظلمانی، درین دنیای توفانی
 تودستم گیر ای جانان، دوی درد دنیا باش
 بسان شمع در هجران، بسوزم در غم جانان
 دمی در خانه ام بنشین، صفا و نور دلها باش
 هما افتاد در دامت، اسیر دام بر بامت
 نوای زار او بشنو، دمی با ما و تنها باش

رقص

مه و خورشید به رقص آمده با درد خدا
صبح بگشود رخ خوش به هنگام دعا
خوش و دلشاد بود هر که دلش زنده به اوست
زنده ی یار ندارد به دلش غیر وفا

نفس

حیله گر شد دشمن جان در زمین
نفس مکار و پراز نیرنگ و کین
چهره را چون دوست بهر دل نمود
طینتش چون مار اندر آستین
هر زمان تا سوی حق راهی شوی
بهر مؤمن سنگ راه است اینچنین
برحذر باشی هما از مکر نفس
تا نگردی نادم، روز پسین

حضرت مولانا جلال الدین بلخی در مثنوی معنوی چنین می‌سراید :

هر کسی از ظن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من

اسرار هما طرزی که در آغوش کتاب زمزمه‌های نیایش ریخته شده است امیدوارم روزی برای من قابل فهم و درک شود.

حافظه مجددی

حافظه مجددی در دهکده برناباد ولسوالی غوریان هرات دیده به جهان گشوده و دروس اولیه اسلامی و تلاوت قرآن شریف را نزد پدر بزرگوار حاجی حضرت صاحب عبدالوهاب مجددی آموخته است. از عنفوان جوانی با عشق و علاقه به شعر و ادبیات فارسی دری، درد دل و اندوخته هایش را به زیور شعر بیان مینماید. حافظه مجددی حالات و کیفیات عقیدتی و عارفانه، احساسات عمیق وطن دوستانه و نارضائیتی از اوضاع ناگوار چهار دهه اخیر (سال ۱۳۵۷ هجری شمسی تا امروز) را در لابلای اشعار مرغوب ارائه داشته است. درین بخش شعر «یارب» که نمونه وسمبل زیبا از شعر ایمان و عقیده مستحکم به خداوند (ج) و جلوه های عارفانه صوفیانه میباشد؛ پیشکش شما ادب دوستان میگردد.

یارب چه شود بخود ره‌ایم نکنی
وز لطف و عنایتت جدایم نکنی
من غرق به عصیان و گناهم تو دمی
بر من نظر افکنده فنایم نکنی
یارب تو غنی و من فقیر در تو
با فقر زمانه مبتلایم نکنی
ادریس که لباس اهل جنت دوزد
مأیوس نیم تو لا قبایم نکنی
در کشتی توفانی گمراهانت
در بحر گنه تو ناخدایم نکنی
دریای کرامت تو بی پایان است
چون قطره زبحر خود جدایم نکنی
گر نیکم و گر بد، به امید کرم
یارب نشود تو رهنمایم نکنی
یارب به فضیلت و عطای شب قدر
زین دهر که روم، تو بی پناهم نکنی

حافظه مجددی

عشق و وطن

عشق و وطن محتوی دیگریست که در شاه‌رگ اشعار زنان شاعر موج می‌زند. در هر دوره تاریخ بیان احساس تازهء محبت و وطن در دل لمس می‌شود. عشق و محبت و وطن و شعر حماسی در چهار دهه اخیر که مردم و وطن عزیز افغانستان غرقه در خون و ویرانیست خاطر شاعران را به خود پیچیده است. شاعران زن چه در داخل وطن و چه آنهاییکه درد ورنج آواره گی را تجربه کرده اند همه به شکلی از اشکال احساس عمیق و وطن دوستی را در سروده‌های خود تمثیل نموده اند. هر چند در دوران گذشته نیز این احساس در رگهای شعر زنان محسوس است اما در چهار ده اخیر خصوصاً از سال ۱۳۵۷ هجری شمسی جریان وطن دوستی را یکی از خصوصیات و محتوی با تاثیر و آموزنده شعر زنان می‌یابیم. نمونه های اشعار وطن دوستانه دیروز و امروز نقل می‌گردد.

یکی ازین شاعران که عشق و وطن در شعرش هویداست زبیده مستوره مشهور به مستوره افغان میباشد. او دختر میرزا محمد امین خان منشی عبدالرحمن خان در سال ۱۲۸۷ هجری شمسی در شهر کابل دیده به جهان گشود. او با وجود اینکه اکثر عمر خود را با مریضی قلبی دست و پنجه نرم می‌کرد اما هیچگاه عشق و وطن از جریان شعرش فاصله نگرفته است. مستوره افغان در باره خود و وطن دوستی چنین می‌گوید: « من بیچاره که مدت بیست سال با درد و مرض مزمن قلبی هم آغوشم به هیچ صورت نمیتوانم در شمار سخن گوینان ادب و دانش در آیم آثار ناچیز من مجموعه ابیاتی است که به صورت غزل ، قطعه و مخمس سروده شده است و به علت مریضی صورت دیوان و کتاب به خود نگرفته است و حتی قسمت بیشتر آن مفقود شده است. چون عشق و وطن در نهاد من از نخست موجود است قسمت زیاد آن وطنیه می‌باشد »

وطن

تا مرا قطره خونی به تن است
 وقف در راه رضای وطن است
 عشقش اندوخته ام در دل خود
 صفتش شام و سحر و ردمن است
 وطنم رشک مه رخشنده
 وطنم منبع هر علم و فن است
 وطنم خانه ارباب کمال
 وطنم مسکن اهل سخن است

نغمه مرغک بد خوان وطن است
بهتر از صوت خوش بته و فن است

ماهرخ نیاز که به عشق وطن میسوزد درین شعر زیبا بیاد کابل قشنگ است او می‌داند که در دوران جنگهای خانمان سوز، کابل زیبا ویران و مردم آن در جهانی از غم و اندوه روز را به شب می‌رسانند. چه زیبا عشق وطن را درین شعر بیان می‌دارد.

امشب خبر از کابل ویرانه به من گوی
از غمزدگان شده دیوانه به من گوی
ای روشنی دیده بیا گوهری افشان
تعریفی از آن گوهر یکدانه به من گوی
من تاب تماشا چو نیاورده، نرفتم
باری تو زلغمان و زبارانه به من گوی
دیروز که نبود کابل ما این همه ویران
ویرانگی اش را تودلیرانه به من گوی
از شهر و وطن مانده همه دور و غریب
اندوه غم خویش غریبانه به من گوی
این فاجعه جز بی سرو سامانی مانیست
از فاجعه ها بسی سروسامانه به من گوی

حمیرا نکهت دستگیرزاده با ژرف نگری عشق وطن را چنین مسراید.

برون از جغرافیا

الا مهین برون آی از دل تاریخ
سفر کن از فراز قلعه پامیر
تو بایسد رخت بر بندی
و بنشین میمان قاره ی دیگر
برون کن از تنت رخت هریوارا

بـرون آـی از دل هـنـدوکش مـغـمـوم
 سـفر کـن از بـسـاط خـسـتـه ی کـابـل
 بـرون شـو از دل زابـل
 فـرود آـی از فـراز بـام دنیـا

شعر نو

بلخ بی همتا

بجو جغرافیای فارغ از غوغا
 فرود آی و سلامت شو!
 برون از آسیا این قاره قابیل
 برون از قاره تاریک افریقا
 برون از قاره ی قارون و قدرت ، قاف امریکا
 اروپا ، مسند فرعون و سالاران دریایی
 برون از خاک
 برون آب های تیره ی راکد
 برون از چار دیوار هوای باسی مسموم
 بیا در جای بیرونتر از ین دنیای پوشالی
 فرود آی و بکن رخت از دیار ناله و نفرین
 برون آی از تن نفرت تبار جنگ
 مرا جغرافیای بی وطن کرده ست
 ترا جغرافیای خالی از فریاد من کرده ست
 مرا جغرافیای بی نصیب از خویشتن کرده ست
 ترا جغرافیای بی نصیب از عشق من کرده ست.

هما محتسب زاده آذر به یاد سرزمینش چنین میسراید.

سرزمین من

ای سرزمین من
 ای زادگاه کوچکم
 ای بهترین من
 محراب سجده ام
 عشق و یقین من
 هر جا روم نیاز و تمنای من تویی
 عرش غرور و شوکت دنیای من تویی
 می خواهمت به کام
 می جویمت مدام
 در برکه های شب
 در آیه های نور
 در امتداد غربت و تنهایی و سکوت
 در لحظه های شادی و خوشبختی و سرور
 می بینمت، دریغ . . . !
 آشفته ، بی قرار
 با پیکر و زخمین،
 داغدار
 افتاده در اشارت عفریت،
 اهرمن
 ای مانده ز افتخار نیاکان
 به یادگار.
 هر شب در آستان
 دستان ستون سپهر دعای توست
 تقدیس بوسه های نثار لبان من
 مرهم گذار درد آشنای توست

لیلا صراحت روشنی، شاعری تنها، که درد و سوز تنهایی « کسی نیست این جا » « روز هایم خالی شام هایم خالی » تار و پود اشعارش را در آغوش فشار می‌دهد در غربت بیاد وطن می‌سوزد و به عشق آسمایی چنین می‌سراید.

برای آسه مایی

دل‌م گرفته شهر من برای آسه مایی ات
 ببین تنوره می‌کشد ز دل غم جدایی ات
 ز دیده ام گشوده ام هزار چشمه آرزو
 مگر که بارور کنم نهالک رهایی ات
 دل‌م گرفته شهر من که دیو زاد فاجعه
 شرف‌کنده اینچنین به شهپرهمایی ات
 چه شد شکوه باورت بهار عشق پرورت
 که سرشکسته می‌رسد خزان بینوایی ات
 دل‌م گرفته شهر من سرود آه می‌شوم
 سرود گریه می‌رسد به دیده ء فدایی ات
 چه زخم هاست برتنت چه قصه هاست بی منت
 چه داغ هاست بردلم ز درد بی دوایی ات
 تو شوکت شهامتی، چرا اسیر حیرتی
 ببین که می‌کشد مرا بسیط بی صدایی ات
 نوای سبز باورت اگر که بارور شود
 دو باره باز اگر رسد زمان کبریایی ات
 اگر چه پرشکسته ام اسیر و بال بسته ام
 به بال ناله می‌رسم برای همصدایی ات

بهار سعید که فرسنگها دور از وطن زندگی می‌کند درد و عشق وطن را با تار و پود وجودش حس کرده و عاشقانه برای وطنش می‌سراید:

آرزو

چشمان مرا به « بلخ » زیبا ببرید
 دستان مرا به لمسس « با با » ببرید
 خاکستر قلب داغ هجرت زده ام
 بر سینه ی داغدار « بکوا » ببرید
 یا پیکر من روان آمو دارید
 یاروح مرا به جسم دریا ببرید
 سوز جگر نشسته در خونم را
 بر مرهم « قندهار » بی ما ببرید
 خشت و گل و سنگ از استخوانم سازید
 برساختن « کابل » فردا ببرید
 صدبوسه ی عاشقانه از لبها یم
 بر چهره ی سنگ سنگ کوه ها ببرید
 دامن ، دامن شگفتن شعرم را
 بر جلوه ی لاله های صحرا ببرید

پند و اندرز

پهن آوری محتوی شعر زن از عشق وطن ، عرفان و تصوف، درد هجرت و آواره گی ، معلم وار دروازه باغ پند و اندرز را باز می‌نماید. حادثه هروی در شعر « از خواب گران خیز » چه زیبا پند و اندرز می‌دهد.

حاذقه هراتی

از خواب گران خیز

ای دل زبلاغت به صناعت نظر انداز
 از دامن غیرت به زراعت ثمر انداز
 از جوف قضاتیرهدف زن به صف غیر
 در کشف فلز لرزه به کوه حجر انداز
 از پود و گلو بگذر رو سنگ شکن باش
 از کسب صناعات به دل شور و شرانداز
 می پوش برگ ، باش به کرباس مزین
 از البسه غیر ملامت به سر انداز
 در بحراب غوطه زن و علم به چنگ آر
 در زورق دل کیسه ای دُر و کهر انداز
 امروز تو خواب آمد و فردای تو حسرت
 از خواب گران خیز و به فردا نظر انداز
 از روی کرم دست جفاگیر ز ملت
 با فکر و خرد، هوش به سوی هنر انداز
 ابیات تو «حاذقه» دُر و رطب است است
 زان در و یکی قطره به کام بشر انداز

احساسات لطیف عاشقانه زنانه

شاعران زن در گذشته کمتر احساسات لطیف مقدس گونه زنانه را بیان نموده اند. هرچند اشعار عاشقانه از اولین سروده‌های شاعران زن تا به امروز از جلوه قوی و خوبی برخوردار است. اما این احساسات مقدس گونه زنانه است که چون شعله آتش در درون شاعر سوخته و اقبال بیان نیافته است. شاعر زن در هر عصر و زمانی بنا بر روند طبیعی، احساسی این غریزه را در وجود درک و قبول داشته است اما بیان و اظهار آن کمرنگ می‌نماید. شاعرانی درین ایام رازهای نهانی زنانه و احساسات عاشقانه رابه معنی مقدس گونه اش بلند می‌سازند. شاعر زن کاسه صبرش لبریز شده و دلیرانه پرواز می‌کند و

دیگران را تبلیغانه رهبری می‌نماید و آن احساسات مقدس عاشقانه زنانه که در قفس تعصبات، تفوقات، کهنه گرائی و ده ها مرض دیگر دروازه اش بسته بود. با جرئت و شهامت باز گردید و این احساسات را تعدادی از شاعران زن تمثیل نمودند لیلا یلدا (متولد ۱۳۴۳ هجری شمسی) و بهار شاید از شامخانی باشند که در لابلای اشعاری نغز و زیبا با تمام سختی‌ها، در شعر شان از یأس و تسلیم خبری نیست.

لیلا یلدا چنین می‌سراید:

با سیه چشمان خود خواهم که مدهوشت کنم
 با سپید اندام خود یک شب کفن پوشت کنم
 مست می‌لرزد تنم در خواهش این اشتیاق
 جامها می از لبانم جان من نوشت کنم
 من سراسر شور و شوقم اندراین ویرانگی
 با گل گلبوسه‌ها چون باغ گلپوشت کنم
 پرده‌های عفت و این دشمنان جان من
 ناصحا این حلقه را من سخت در گوشت کنم
 آه من دیوانه‌ام تو زان یار دیگری
 صبر خواهم از خدا تا که فراموشت کنم

لیلی صراحت روشنی

چشم‌های من ندارد قصد خواب
 بستم آتش گرفت از اضطراب
 خاطرات گرم و لذت آفرین
 میکشدد دل را به اوج برترین
 وای ازین طوفان گرم یادها
 در دلم این شعله فریادها
 خون سبزش شعر در آواز تو
 بازوان سخت ویران ساز تو
 بیخودی و گرمی آغوش تو

آن لبان گرم و لذت جوش تو
 رود آتش کرده جاری بر تنم
 بوی آغوش تو در پیـراهنم
 عشق را با ننگ یکسان کرده ای
 گوهرم با سنگ یکسان کرده ای
 می شود پوشیده از غم ریشه ام
 تارهای محکم اندیشه ام
 دادمیخـواهم خـدایا داد ده
 قلبم از او واستان بر باد ده
 من که از شهوت گریزان بوده ام
 پاک چون روح بهاران بوده ام
 تو مرا آلوده کردی با گناه
 شعله ام آمیختی با دود آه

اشعار زیر از بهار سعید

بیا مرا بتراش

بیا مرا بتراش ای تنم بدستانت
 به بت سرای دلت در شبان رویایی
 بیا مرا بتراش تا سحر مرا بتراش
 به لمس و بوسه و نازونیاز و زیبایی

بیا مرا بتراش در حریر و ابریشم
 به بستتر شب تنهای سوز عریانت
 به شوق پنجه کشیدن زپای تا به سرم
 چونور و سوسه ی شمع ذوق چشمانت

زبوسه ریز لبانت بیسار گل به تنم
 شراب تشنگی عشق در گلویم ریز
 ببردلم به سر باله‌های مژگان
 به جذبه‌های نگاهت زخود فرویم ریز

بکش مرا به خم و پیچ‌های آغوش
 به کوره‌ی نفست آتشم کن ، آبم کن
 میان عشق قوی پنجه‌ی دو بازویت
 بگیرم و بفشار ، بشکن و خرابم کن

چشیدن

من بدستان تو آیم که تنت را بچشم
 روی لب‌های تو لغزم دهننت را بچشم
 پنجه‌هایم بدرد چاک گریبان ترا
 لمس آن سینه بی پیرهننت را بچشم
 برزنم بامزه‌ها در شکر مژگان
 دیدگان غزل آرای منت را بچشم
 بکشم در نفسم عطر نفس‌های ترا
 سینه در سینه دل افروختنت را بچشم
 گوش روی دهننت مینهم و میکوشم
 کز روش‌های لبانت سخت را بچشم
 تا بدانی شب پرهیز چه صبحی دارد
 شبت آزارم و صبح بدنت را بچشم

کلبو

گل شب بو ز نم در گیسوانم
 که یارم تا رسد گل بو بمانم
 به لبهایم بمالم لاله ها را
 لبش را با لبانم گل نشانم

دور افتاده

فقط یکبار مینازم به بختم
 که انگشتان من گردد بمویبت
 بسوزد هر دو دستم تا به بازو
 ز لذت های داغ لمس رویبت
 فقط یکبار در چشمت ببینم
 که مژگانم بمژگانت تنیده
 بیارد گونه ات را بهر رویم
 نفس هایبت که در مویم وزیده
 فقط یکبار اگر آهو بگردم
 خرامم روی دشت سینه تو
 شود رام علفزار حلالوت
 حریص وحشی دیرینه تو
 فقط یکدم اگر درهم بپیچیم
 دودورافتاده از یک غم رسیده
 دوهجران دیده در یک قدستاده
 دوتا دل داده در یک دل تپیده

شاید

لبی تا در لبانت می گـذارم
 که شاید وصل تو بخشد قرارم
 زبس لذت بود در بوسه هایت
 لبانم را بـده طـاقت نـدارم

اشعار شاعران زن پیرامون تکنالوژی

شاعران زن خصوصاً آنهاییکه بیرون از مرزهای افغانستان (اروپا و امریکا) در چهار دهه اخیر زندگی می‌کنند. محیط آن دیار مستقیم و غیر مستقیم در محتوی شعر آنها تأثیر گذار بوده است. یکی ازین موضوعات دسترسی و یا سروکار داشتن با تکنالوژی جدید خصوصاً کمپیوتر، انترنیت و شبکه‌های اجتماعی می‌باشد. خوشبختانه که در چند سال اخیر تکنالوژی جدید ره بسوی وطن عزیز ما افغانستان نیز باز نموده و تعداد زیادی خصوصاً جوانان به این پدیده دسترسی دارند. شاعر عصر ما با در نظر داشت شرایط عینی و ذهنی محیطی که زندگی می‌کند گاهی اصطلاحات تکنالوژی جدید را کنار هم ردیف نموده و موضوع شعر خود می‌سازد. شاعر گرانیامیه ناجیه کریم قیومی در مجموعه شعر « نوای نی » که من درسر آغاز آن اثر « مروری بر نوای نی » را نوشتم و چاپ گردید؛ اصطلاحات تکنالوژی کمپیوتری مثل « وب سایت » « ویندوز » « سرچ » « سیتی ویژن » « آی پاد » « چت روم » و « وبلاک » را زیبا درج نموده است. او جهان تکنالوژی جدید انترنیت و کمپیوتر را محتوی شعر ساخته و بر روح آن تجدد زیرکانه می‌بخشد. شعر « دور کمپیوتری »

دیرسست گرم باازی کامپیوتریستم
 نی شور عاشقی نه سر شاعریستم
 وب سایت و تار نما و به ویندوز و پنجره
 در جستجوی سرچ و جادوگریستم
 چشمم به سینی وژن و گوشم به آی پاد
 چون کودکان کوچه به بازیگریستم
 سرگرم چت رومم و وبلاگ روز و شب
 بازار سرچ گرم و منش مشتریستم

در ادامه هر چند با محتوی تکنالوژی همسری ندارد؛ ناجیه کریم قیومی شکستن پیمانہ عرف و عادات را در جائیکه با ظرفیت والای انسانی منافات دارد؛ دلیرانه می‌شکند و در سر زمینی که هنوز بخش اعظم آن حتی نام شوهر خود را نمیگیرند و به نام فرزند خود « پدر فلانی » صدا می‌کنند در شعر « همسر » می‌سراید.

ای همسر — خـوب و مهربانم
 آرام دل و قـرار جـانم
 تادست بدست من نهادی
 بر وعده عقد من فتادی
 رنج و محن از دلم ربودی
 صد رشسته مهر را فزودی
 از مقدم تست خانه روشن
 مهر تو تجلی دل من
 یارب به پناه خود نگهدار
 این همسر من ز چشم اغیار
 خواهم که رسی به آرزویت
 از سعی و محاسن نکویست
 خوشبخت و خوشست روزگارم
 از لطف عطای کردگارم

شاعران آزاد در قفس

عنوان کتاب

با در نظر داشت مطالب یاد شده رجعتی به زندگی «شاعران آزاد در قفس» مینماییم . در روی زمین تعداد زیادی شاعران زن مستقیم ویا غیر مستقیم زندگی آزاد در قفس را تجربه نموده اند . در وطن عزیز ما افغانستان با در نظر داشت زندگی زنان بطور کل شاعران زن با بیان غم و درد و پرپر زدن خود در قفس تمثیلی از یک حقیقت انکار ناپذیر زندگی در قفس شده اند. همچنان اگر پای از مرزهای وطن بیرون گذاشته و مروری بر ادبیات و زندگی شاعران زن در جهان باشیم . بازهم به گونه های زیادی از «شاعران آزاد در قفس» برمیخوریم . شاید این قفس ها با هم متفاوت باشند. اما بیان یک

حقیقت است که شاعران زن در سراسر جهان به شکلی از اشکال و نحوی از انحا زهر تلخ زندگی در قفس را چشیده اند. درین بخش کتاب «شاعران آزاد در قفس» به زندگی چند شاعر وطن عزیز ما افغانستان که زندگی دردناکی را در آزادی درون قفس دیده و عمری برای آزادی و پروبال زدن با سروده های خود صفحه مهم و جاویدانی برای نسلهای آینده جهت آموزش عرضه داشته اند؛ روشنائی انداخته میشود. همچنان چند شاعر بیرون از مرزهای افغانستان که در زیرسقف شاعران آزاد در قفس شامل میباشند. مشت نمونه خروار تقدیم شما علاقمندان شعر، ادب و انسانیت میگردد.

رابعه بلخی

شاعری که شاهرگش بدست برادر قطع شد

شرح حال رابعه بلخی را نمی دانم از کجا شروع نمایم. اولین شاعر زن ثبت شده در تاریخ ادبیات فارسی دری یا اولین زن شاعر که به جرم عاشق بودن شاهرگش را قطع کردند و یا بلخ ام البلاد زادگاه رابعه بلخی. همه صحیح می نمود اما نوشته باقر معین برایم جالب آمد که با زبان روان و ساده مثل اینکه قصه بگوید؛ می نویسد: «در ایام نوروز امسال فرصتی پیش آمد که در بلخ باشم و شبی را با آشنایان اهل فرهنگ بگذرانم. برای من بلخ حال و هوای غمزده ای دارد. با اینکه نباید چنین باشد. درخت های بلند و سر به فلک کشیده. دشت هموار و سبز و مردمی با گام های آهسته. بلخ اما شهر ویرانی هاست. دیدن ویرانی ها و شنیدن داستانها از زندگی سرآمدان این شهر و دیار، بیشتر برای عبرت آموزی خوب است تا شاد شدن. با آشنایان به زیارت رابعه بلخی می رویم. گوش مثل خودش افتاده است و تنها. لابد چون زن بوده درخور زیارتگاه و بارگاهی نبوده. چون در کنار گور او آرامگاهی است بس با شکوه اما نیمه ویران از خواجه پارسا. مزار رابعه یک متر بالای زمین و یک متر زیر زمین است. از پنجره ای دولا می شوید و به زحمت پایین می روید. اتاقی کوچک، دلگیر و تاریک. گور رابعه این اتفاق را پیر کرده و شما را به یاد داستان هایی می اندازد که در شب اول مرگ از فشار قبر می گویند... زنان و مردان جدا جدا به درون مزار رابعه می روند و می آیند. زنانی را دیدم که با شوق به درون می رفتند و با اشک بیرون می آمدند. پیش خودم می گفتم که شاید آن ها هم مثل رابعه درد عشق داشته اند. و راز دل خود را به رابعه گفته اند. رازی که لابد با خود آنها به گور خواهد رفت.»

مزار رابعه بلخی بیانگر درد و رنج زندگی و سروده های عاشقانه که با رنگ خون در شهادتگاهش نقش گردید؛ می باشد. رابعه اولین شاعر زن فارسی دری است که تواریخ معتبر نام او را با فخر و عزت ثبت نمودند. پدرش کعب قزادادی که کولبار را از سرزمین عرب بردوش کشیده و به خراسان مسکن گزین و حکمروای بلخ، سیستان، قندهار و بست شد. تاریخ دقیق تولد و درگذشت رابعه بلخی مثل ده

ها شاعر دیگر معلوم نیست. به گفته عطار نیشابوری با رودکی دیدار و مشاعره نموده است. رابعه پیش از رودکی یعنی سال ۳۲۹ هجری قمری جهان فانی را وداع کرده است.

رابعه بلخی نامش در اولین صفحات تاریخ ادبیات فارسی دری اقبال ثبت یافته است. هر چند این سعادت بزرگی می‌نماید که نام یک شاعر زن شاید هم برای اولین مرتبه ثبت تاریخ گردیده است اما داستان غم انگیز و ظلم و ستم غیر انسانی و قطع نمودن شاهرگش به جرم عاشق بودن صفحه غم انگیز و ناگوار است که اشک به چشم می‌آورد و خشم، قهر و نفرین را نثار آنها می‌نماید که این بلبل خوش الحان را در قفس داغ حمام زندانی و شاهرگش را قطع نمودند که مظلومانه جان داد.

هر چند از زندگی شاعران زن در طول تاریخ معلومات کافی در دست نیست زندگی رابعه نیز ازین قاعده دور نیست. از دوران کودکی و نوجوانی رابعه اطلاعی کافی در دست نمی‌باشد. عطار نیشابوری در حکایت بیست و یکم کتاب الهی‌نامه، چهارصد و اندی بیت پیرامون زندگی رابعه بلخی آورده است. آنچه از گفتار عطار کسب می‌شود. استعداد، ذکاوت و توانایی رابعه بی نظیر و در هنر و فنون مهارتی داشت که پدرش کعب او را با لقب زین‌العرب (زینت قوم عرب) خطاب می‌نمود. عطار نیشابوری رابعه را در سرودن شعر و هنر نقاشی به غایت با استعداد و توانا و در شمشیرزدن و سوارکاری بسیار ماهر گفته است.

محمد عوفی در لباب الالباب، رابعه بلخی را چنین توصیف نموده: « رابعه بنت کعب القزداری، دختر کعب، اگرچه زن بود، اما به فضل بر مردان جهان بخندیدی، فارس هر دو میدان و والی هر دو بیان، بر نظم تازی قادر و در شعر پارسی به غایت ماهر و با غایت ذكاء خاطر و حدت طبع، پیوسته عشق باختی و شاهد بازی کردی و او را « مگس رویین » خواندندی و سبب این نیز آن بود که وقتی شعری گفته بود:

خبر دهند که بارید بر سر ایوب
 ز آسمان، ملخان و سر همه زرین
 اگر بیارد زرین ملخ بر او از صبر
 سزد که بارد بر من یکی مگس رویین

سوز و شور اشعار رابعه بلخی را بزرگانی جنبه عرفانی و صوفیانه خطاب نموده اند. ابوسعید ابوالخیر داستان زندگی و عشق رابعه بلخی را از جهان مجازی به دنیای عرفانی وصل می‌دهد. « من این جانب رسیدم و از حال دختر کعب پرسیدم که عارف بوده است یا عاشق؟ جواب دادند اشعاری که بر زبان او جاری بوده دلیل این است که در عشق مجازی، ایجاد اینقدر سوز و گداز ممکن نیست، در شعر او هزل

اصلا وجود ندارد بلکه در همه جا او ذات قدیم (جلّ شأنه) را خطاب کرده است « عطار نیشابوری که زندگینامه رابعه بلخی را در چهارصد بیت در الهی نامه سروده است گفتار ابوسعید ابوالخیر را پیرامون رابعه بلخی نیز چنین نظم نموده است.

ز لفظ بوسعید مهنه دیدم
 که او گفتست: من آنجا رسیدم
 بپرسیدم ز حال دختر کعب
 که عارف بود او یا عاشقی صعب؟
 چنین گفت او که معلومم چنان شد
 که آن شعری که بر لفظش روان شد
 ز سوز عشق معشوق مجازی
 بنگشاید چنین شعری به بازی
 نداشت آن شعر با مخلوق کاری
 که او را بود با حق روزگاری
 کمالی بود در معنی تمامش
 بهانه بود در راه آن غلامش

عطار توانایی رابعه در سرودن شعر را چنین توصیف می‌کند:

بلطف طبع او مردم نبود
 که هر چیزی که از مردم شنودی
 همه در نظم آوردی به یک دم
 بیوستی چو مروارید در هم
 چنان در شعر گفتن خوش زبان بود
 که گویی از لبش طعمی در آن بود

حضرت نورالدین عبدالرحمن جامی در بخش زنان صوفی نفحات الانس، رابعه بلخی را ثبت نموده است و بیانات شیخ ابوسعید ابوالخیر را چنین آورده است: «دختر کعب عاشق بود بر آن غلام، اما پیران همه اتفاق کردند که این سخن که او می‌گوید نه آن سخن باشد که بر مخلوق توان گفت. او را جای

دیگر کار افتاده بود. « روزی آن غلام آن دختر را ناگاه دریافت، سر آستین وی گرفت. دختر بانگ بر غلام زد گفت: «ترا این بس نیست که من با خداوندم و آنجا مبتلایم، بر تو بیرون دادم که طمع می‌کنی؟» شیخ ابوسعید گفت: «سخنی که او گفته است نه چنان است که کسی را در مخلوق افتاده باشد» حیدر ژوبل ادبیات شناس شناخته شده کشور در مورد شعر رابعه می‌گوید که: «شعر عرفانی رابعه بنیاد تصوف در ادبیات دری است» رضاقلی‌خان هدایت، داستان رابعه بلخی را زیر عنوان بکتاش‌نامه در کتاب مثنوی گلستان ارم در بیش از دوهزار و ششصد بیت به نظم درآورده است. در مجمع الفصحاء درباره رابعه بلخی چنین می‌گوید: «رابعه‌ی مذکوره، در حسن جمال و فضل و کمال و معرفت و حال، وحیده‌ی روزگار و فریده‌ی هر ادوار، صاحب عشق حقیقی و مجازی و فارس میدان تازی و فارسی بوده است. احوالش در نفاتح الانس مولانا جامی در ضمن نسوان عارفان مسطور است و در یکی از مثنویات شیخ عطار، جمعی از حالاتش نظماً مذکور. او را میلی به بکتاش غلامی از غلامان برادر مفرد به هم رسیده و انجامش به عشق حقیقی کشیده، بالاخره به بدگمانی، برادر او را کشته و حکایت او را فقیر نظم کرده و نام آن را گلستان ارم نهاده، معاصر آل سامان و رودکی بوده و اشعار نیکو می‌فرموده.»

رابعه را مادر شعر پارسی دری خوانده‌اند. اشعار که از او مانده بین هفت تا یازده غزل و قطعه گفته‌اند. ادعا چنین است که اکثر اشعارش را حارث از بین برده است. هر چند تمام اشعار رابعه بلخی در دست نیست اما آنچه باقی مانده است بیانگر استعداد عالی، ذوق سرشار و تسلط قوی او بر اوزان عروضی می‌باشد حتی او را بانی وزن جدیدی می‌دانند

شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم عقیده دارد که رابعه بلخی در بیت زیر بحری بر بحور فارسی دری افزوده است (بحر مسدس مختق):

تـرک از درم درآمـد، خـندانک
آن خـوبروی چابـک، مـهمانک

همچنین درین اشعار:

مرا به عشق همی متهم کنی به حیل
چه حجت آری پیش خدای عزوجل
به عشقت اندر عاصی همی نیارم شد
بذنبم اندر طاغی همی شوی بمثل
نعیم بی تو نخواهم جحیم با تو رواست

که بی توشگر زهر است و با تو زهر عسل
 بروی نیکو تکیه مکن که تا یکچند
 به سنبل اندر پنهان کنند نجم زحل
 هرآینه نه دروغ است آنچه گفت حکیم
 فمن تکبر یوماً فبعده عز ذل

همچنین :

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد
 بر یکی سنگین دل نامهربان چون خویشتن
 تا بدانی درد عشق و داغ هجر و غم کشی
 چون بهجر اندر بیچی پس بدانی قدر من

این غزل نیز بدو منسوب است:

زبس گل که درباغ مأوی گرفت
 چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت
 صبا نافه مشک تبت نداشت
 جهان بوی مشک ازچه معنی گرفت
 مگرچشم مجنون به ابر اندر است
 که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
 به می ماند اندر عقیقین قدح
 سرشکی که درلاله مأوی گرفت
 قدح گیر چندی و دنیی مگیر
 که بدبخت شد آنکه دنیی گرفت
 سر نرگس تازه از زرّ و سیم
 نشان سر تاج کسری گرفت
 چو رهبان شد اندر لباس کبود
 بنفشه مگر دین ترسی گرفت

و نیز:

عشق اوباز اندر آوردم به بند
 کوشش بسپار نامد سـودمند
 توسنی کردم ندانستم همی
 کز کشیدن سخت تر گردد کمند
 عشق دریایی کرانه ناپدید
 کی توان کردن شنای هوشمند
 عشق را خواهی که تا پایان بری
 بس بیاید ساخت با هر ناپسند
 زشت باید دید و انگارید خوب
 زهر باید خورد و انگارید قند

آنگاه که کعب حکمروای بلخ، سیستان، قندهار و بست جهان فانی را وداع و به رفیق اعلی پیوست سایه پر مهر محبت پدر از سر رابعه کوتاه و حارث برادرش در مقام پدر براریکه قدرت نشست و سرپرستی رابعه بلخی به او تعلق گرفت. حارث در محافل بزرگ پادشاهی خواهر خود رابعه بلخی را نیز میبرد در یکی ازین بزم‌های شاهانه چشم رابعه بر صورت بکتاش افتاد و به اصطلاح یک دل نه به صد دل عاشق بکتاش گردید. بکتاش را غلام و یا از کارگزاران نزدیک حارث گفته اند که در اکثر مجالس و محافل حارث را همراهی می نمود. عطارنیشاپوری بکتاش را کلیددار خزانه در دربار حارث گفته است. رابعه بلخی دختر کعب دلباخته بکتاش غلام و یا خدمتگار دربار برادرش حارث می گردد و این روزنه زندگی رابعه را بسوی قفسی آزار دهنده باز می نماید. رابعه راز نهانی دل را از بکتاش پنهان کرده نمی تواند و دایه رابعه بین این دو واسطه می شود. رابعه احساسات نیکو پسندیده عاشقانه خود را در لابلای اشعار زیبا میسراید و توسط دایه خود اشعار، نامه‌های عاشقانه و رسم تصویری از خود را به بکتاش می فرستد بکتاش نیز عاشق رابعه و نامه‌ها را صمیمانه لبیک می گوید. بین دو دلباخته نامه‌نگاری‌های پنهانی ادامه دارد؛ می گویند: روزی بکتاش رابعه را در دهلیزی می بیند و آستین او را می گیرد که «چرا مرا چنین عاشق و شیدا کردی اما با من بیگانگی می کنی؟» رابعه از او آستین می افشاند که «عشق من به تو بهانه ایست بر عشقی عظیم تر» و او را بخاطر افتادن در دام شهوت نکوهش می کند.

گفتیم که رابعه در شمشیر زدن و سوار کاری مهارت خاص داشت. عطار نیشاپوری در الهی نامه داستانی را پیرامون عشق رابعه به بکتاش و مهارتش در شمشیر زدن و سوار کاری چنین می نگارد:

روزی لشکر دشمن به حوالی بلخ رسد و بکتاش به همراه سپاه بلخ به نبرد میرود. رابعه که تاب بی خبری از وضعیت بکتاش را ندارد، با لباس که شناخته نشود و روی پوشیده، پنهانی از عقب سپاه بلخ به میدان جنگ می‌رود. بکتاش در این نبرد زخمی می‌شود و رابعه که جان بکتاش را خون آلود و در خطر می‌بیند، شمشیر از نیام کشیده و داخل محرکه و پیکار می‌شود و با مهارت و شهامت شمشیر می‌زند و تعدادی از سپاهیان دشمن را از پای در آورده، پیکر نیمه جان بکتاش را بر اسب کشیده از مرگ نجات می‌دهد:

بگفت این و چو مردان برنشست او
از آن مردان تنی را ده بخشست او

بر بکتاش آمد، تیغ در کف
وز آنجا برگرفتش برد باصف

نهادش پس نهان شد در میانه
کس‌اش نشناخت از اهل زمانه

عطار نیشاپوری راجع به شاعری رابعه بلخی نیز مطالب جاب را ثبت الهی نامه نموده است. رابعه بلخی در راه سفری به بخارا با رودکی دیدار می‌کند. رودکی بر استعداد و قریحه شکوفای رابعه تحسین نموده و هر دو با هم مشاعره می‌نمایند عطار نیشاپوری آن واقعه زیبا مشاعره را به شکل احسنی در الهی نامه بیان می‌دارد:

نشسته بود آن دختر دلفروز
براه و رودکی می‌رفت یک روز

اگر بیتی چو آب زر بگفتی
بسی دختر از آن بهتر بگفتی

بسی اشعار گفت آن روز استاد
که آن دختر مجاب‌اتش فرستاد

زلطف طبع آن دل‌داده دمساز
تعجب ماند آنجا رودکی باز

از داستانهای زیبای زندگی رابعه بلخی راز عشق او با بکتاش می‌باشد که برادرش حارث از آن اطلاع ندارد. سرانجام این راز به این ترتیب فاش می‌گردد. رودکی بعد از همراهی با رابعه بلخی به بخارا می‌رسد و در محفل باشکوهی در دربار امیر سامانی شعر زیبای از رابعه بلخی را قرائت می‌کند که بر دل همه شنیدن و مورد تحسین و تعقد واقع می‌گردد. امیر سامانی از شنیدن این شعر بسیار لذت می‌برد و راجع به رابعه وزندگیش معلومات بیشتر طلب می‌نماید. رودکی با انتهای صداقت و صمیمیت داستان عشق رابعه و بکتاش را برای امیر سامانی می‌گوید در حالیکه هیچ اطلاع ندارد که از بد روزگار حارث برادر رابعه بلخی نیز درین محفل حضور دارد و از داستان عشق خواهرش رابعه با غلامش آگاه می‌گردد. حارث با شنیدن داستان عشق خواهرش رابعه با غلامش بکتاش آتش قهر و خشم در رگهایش موج می‌زند و با شتاب و عجله به طرف بلخ روان می‌گردد. حارث با سپاه و خدم به اتاق بکتاش حمله می‌نماید و تمام وسایل زندگی بکتاش را زیر روی می‌نماید و پس از یافتن صندوقی حاوی اشعار و نامه‌های عاشقانه رابعه، به گمان و باور ارتباط نامشروع بین رابعه بکتاش به سپاهیان خود فرمان می‌دهد تا بکتاش را به زندان اندازند و رابعه را در بین حمام گرم و سوزان انداخته رگش را قطع می‌نمایند و دروازه حمام را با سنگ و گچ مسدود می‌کنند. رابعه در حالیکه خون از وجودش می‌رود انگشتش را باخون رنگین و بر دیوار حمام این شعر را می‌نویسد و با فروتنی در حالیکه جان از وجودش می‌رفت برادر را چنین دعا کرد:

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد
بر یکی سنگین دلی نامهربان چون خویشتن
تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری
تا به هجر اندر بیچی و بدانی قدر من

رابعه بلخی به جرم عاشق بودن شاه‌رگش قطع گردید و قطرات خون در بین حمام داغ از وجودش داستان غم انگیز عاشقانه را و خشم و قهر جاهلانه برادرش را در ذهن تاریخ ثبت می‌نمود. رابعه به چشم سر می‌دید که جانش می‌رود و آخرین قطره خون از شاه‌رگش لکه ننگ و نفرین را بر پیشانی برادرش نقش و آهسته آهسته در بین حمام تنهای تنها جان داد.

روز بعد که دروازه حمام را باز می‌نمایند نعش خون آلود بی جان رابعه را که مظلومانه نکته ختم یا شروع عشقش را با اشعار بر دیوارهای حمام نگاشته است؛ یافتند و آن اشعار ناب را تا امروز خاکیان با اشک و خون می‌خوانند. داستان عشق رابعه در کتاب شاعران آزاد در قفس شروع غم انگیزی است که درد آن را هر که با تیر عشق دلش زخمی و تپیده باشد تا آخرین لحظات این جهان حس خواهند کرد.

بکتاش در پشت میله های زندان در بین آتش عشق می سوخت و بگواه متنوع تمام احساسش نیرو و قدرت شد و دام زنجیر و قید سپاهیان را شکست و خود را به حارث رساند و با خنجری از درد و غم رفتن رابعه سینه حارث را شکافت و با حالتی افسرده آخرین قدمها را بسوی قبر رابعه برداشت و کنارش ناله و فریاد کشید و دیگر هیچ علاقه و محبتی به زندگی را در دلش احساس نمی کرد و هیچ طلوع را بر شام تاریک زندگیش نمی دید و با جهانی از درد و غم کنار قبر رابعه بر زندگیش نکته آخری را گذاشت و تراژدی عشق رابعه و بکتاش را جاویدانی ساخت.

مهری هروی

در قفس ازدواج اجباری

شکوفایی شعر و ادب در عهد تیموریان هرات صفحه درخشان بر تاج تاریخ ادبیات فارسی دری می باشد. درین دوران شاعران بزرگی چون نورالدین عبدالرحمن جامی با آثاری چون هفت آورانگ درخشیدند، شعرا و نویسندگان از عزت، احترام و مقام والای برخوردار بودند. در همین دوران قرن نهم آنگاه که شاهرخ حکمروایی می نمود و دربارش مدینه فاضله بر شعرا می نمود. شاعر شیواییان، ظریف و خوش طبع مهری هروی از مقام اجتماعی و وضع اقتصادی خوب برخوردار بود. مهری هروی ندیم و هم صحبت گوهرشاد بیگم همسر شاهرخ میرزا تیموری بود و ملکه گوهرشاد به او لقب زن فاضل و سخنور داده بود. اما مهری هروی در جهان خودش شاعر آزاد در قفس و برای پرواز به آسمانها و رهایی از دیوارهای قفس پر و بال می زد. مهری هروی با حسن و زیبایی خدا داد در عنفوان جوانی به امید پیوند شریک مناسب خودش روزهای زندگی را دنبال می نمود که دست ناخوش آیند شرایط ناگوار جامعه او را در قفسی اسیر ساخت و مهری هروی با خواجه عبدالعزیز یکی از طبیبان خاص شاهرخ میرزا مجبور به ازدواج شد. خواجه عبدالعزیز فردی کهن سال و مهری به او هیچ علاقه، محبت و احساس یکجا بودن را نداشت. «هنگامی که مهری هروی، آن گلبن نورسته و دل بسته شعر را اقتضای خانواده، به عقد پیرمردی زشت خو، درمی آورد، دیگر نباید از او دید خوشبینانه به دنیای پیرامونش را انتظار داشت؛ چه او مایه تحرک عواطفش را در وجود همسر و شریک زنده گیش می جوید. دردا که شاعر در اوج همه بی نیازی هایش، آنچه را که می جسته است، نمی یابد و آنگاهست که سوگوارانه می سراید.

درخانه تو آنچه مرا شاید نیست
 بندی ز دل رمیده بگشاید نیست
 گفتمی همه دارم از مال و منال
 آری همه هست و آنچه می باید نیست

درد روانفرسایی که مهری از آن شکوه دارد، بیشتر از همه درد بی‌هم زبان‌یست که از تفاوت‌های سن و سال و عواطف درونی وی و مرد زنده‌گیش مایه می‌گیرد. چه، زبان تغزل در شعر غنایی، آن هم از موضع "زن" میان قشر متعصب آن روزگار و حتی معاصر، برانگیزنده حساسیت‌هایی بوده است که آن شکوه‌های درد آلود و گاهی هجو آمیز مهری در مورد شریک زنده‌گیش، قیامیست در برابر تعصبات و حساسیت‌های گروهی، مهری این درد و غم جانکاه را چنین فریاد می‌کشد.

شوی زن نوجوان اگر پیر بود
 تا پیر شود همیشه دلگیر بود
 ضرب المثلی است اینکه زنان می‌گویند
 در پهلوی زن تیر به از پیر بود

روزی گوهر شاد بیگم در منزل بالای قصر نشسته بود و از مهری هروی و شوهر پیرش خواست نزد او بروند. شوهر مهری کهولت و پیری سبب قدم‌های ماموزون او شده بود، گوهر شاد بیگم وقتی قدم برداشتن ناموزون شوهر مهری را دیده خنده روی لبانش پیدا شد مهری دانست که سر قدم‌های ناموزون شوهرش خنده میکند؛ فی البدیهه چنین سرود.

مرا با تو سر یاری نمانده
 سر مهر و وفاداری نمانده
 ترا از ضعف و پیری قوت و زور
 چنانکه پای برداری نمانده

مهری هروی که احساس، توان، هوای عشق و محبت جوانی سراسر وجودش را در آغوش خود کشیده بود روزی احساس نمود محبت و عشق مسعود ترخان خواهر زاده گوهرشاد بیگم دروازه قلبش را باز نموده است و او عاشق و دل‌باخته مسعود ترخان گردید. مهری هروی روزی با مسعود ترخان در

برج قلعه نشسته بودند و متوجه شد که شوهرش حکیم عبدالعزیز از زیر قلعه می‌گذرد؛ مه‌ری فی البدیه چنین سرود.

کردم بر اوج برج مه خویشان طلوع
های ای حکیم طالع مسعود من نگر

حکیم عبدالعزیز که از عشق مه‌ری آگاه گردید به سلطان شاهرخ میرزا شکایت نمود و خواست تا مه‌ری را به زندان اندازد، مه‌ری را به جرم عاشق شدن به زندان انداختند، مه‌ری هروی شاعر آزاد در قفس می‌سوزد و چنین زمزمه می‌نماید.

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
حل این نکته که بر پیر خرد مشکل بود
آزمودیم به یک جرعه می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می
در هرکس که زدم بیخود و لایعقل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع
داشت او خود به زبان آنچه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه و از زاری من
لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند
سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مه‌ری را
حیف و صد حیف که این دولت مستعجل بود

شاعران آزاد در قفس مخفی بدخشی و محبوبه هروی

قلم بدست گرفتم مقدمه بنویسم، مقدمه‌ی که در آن حالات ناگوار، کیفیات ناهنجار، درد تبعید شدن، غم جدایی، افسانه تنهایی، اندیشه نهانی و رازهای احساسی، عاطفی و عاشقانه دوشاعر آزاد اما در زندان تعصب و کهنه‌گرایی، مخفی بدخشی و محبوبه هروی بهترین شاعر زنان نیمه نخست سده حاضر را روی صفحه کاغذ بیاورم و گوشه‌های از ابعاد وسیع زندگی این دوشاعر که فرسنگها راه، کوه‌های صعب‌العبور و دریا‌های خروشان آنها را از هم چنان دور و جدا ساخته بود که به جز ارتباط با نامه هیچ‌گاه چشم‌هایشان در زندگی به دیدار یکدیگر روشن نگردد؛ تمثیل نمایم. نمی‌دانستم از کجا شروع کنم هر لحظه بخشی از روند زندگی مخفی بدخشی و محبوبه هروی نوک قلمم را به سوی خود می‌کشید و مطلبی پیشقدمی می‌کرد، برخورد و شما فرهنگیان قهر می‌شدم که چرا سال تولد مخفی بدخشی که اجدادش از امرای محلی بدخشان بودند و نام و لقبش سیده، شاه بیگم، سید نسب، سیده‌النسب و پاچا جان را درست و صحیح نمی‌دانیم، شاه عبدالله بدخشی مؤلف کتاب (قاموس بعضی از زبانها و لهجه‌های افغانستان) در پاسخ گرد آورنده‌ی دیوان مخفی بدخشی که تصویری از مخفی تقاضا کرده بود؛ می‌نویسد: «از این که در باره‌ی عکس وی نوشته کرده بودی؛ تا حال در مطبوعات ما عکس برداری زنها معمول نیست. زینهار هوش کنی که دنبال این کار نگردی که مخفی حاضر نمی‌شود عکس بگیرد، شما عکس وی را خواستید من حتی نتوانستم نام اصلی آن را پرسان کنم.» تولد وی را در سال ۱۲۵۸ هجری شمسی در خلم و مرگش را در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی در (قره قوز) بدخشان نوشته‌اند. شاه مراد شاهی، دوست و منشی شاعر، نام مخفی را «شاه بیگم» و لقب وی را سید نسب می‌داند:

شاه بیگم بود نامش سید نسب او را لقب
دخت محمود شاه عاجز سید عالی نسب

مخفی در وصف زادگاهش و خوبان بدخشان چنین می‌سراید:

عمری است که بودم بدل ارمان بدخشان
صد شکر رسیدم به گلستان بدخشان
از نسترن و سوری و صد برگ و شقایق
فرش است به برکوه و بیابان بدخشان

در آب و هوا سالم و پر میوه که نغز است
 بی مثل بود نعمت الوان بدخشان
 از عیب صفاهان و سمرقند چه گویی
 ای بی خبر از بارک و شغنان بدخشان
 در کوکچه کن سیر جوانان شناور
 و آنگاه گذر کن به خیابان بدخشان
 خونابه شد لعل ز غم در جگر کوه
 از حسرت لعل لب خوبان بدخشان
 برکنده دل از قوم و وطن کرده فراموش
 هر کس شده یک مرتبه مهمان بدخشان
 در مصر جهان بود خریدار وی افزون
 افسوس که رفتند عزیزان بدخشان
 یا سید شاه ناصر و یا خواجه کرخی
 خواهید خداوند نگهبان بدخشان
 جوش گل و هنگام بهار و چمن و رود
 وین مخفی ما بلبل خوش خوان بدخشان

دوری زادگاه و خوبان بدخشان رنج جدایی و حسرت عشقش مخفی بدخشی را در گوشه تنهایی اسیر ساخته بود.

دوستان با که دهم شرح غم تنهایی
 عاقبت کرد خرابم الم تنهایی
 یار همدم بود زهر غم را تریاک
 همه غم سهل بود آه ز غم تنهایی
 کردی ای چرخ ز یاران موافق دورم
 گشتم از جبر تو آخر علم تنهایی
 لشکر فکر و غم از هر طرف آورد هجوم
 سر نهم بر سر زانو چو دم تنهایی
 شب یلداست شبم روز قیامت روزم
 دیدم این لیل و نهار از کرم تنهایی

فلک از جور چو هم صحبت غولانم کرد
یا الهی گویم از ستم تنهایی
آنچه قسمت زازل رفت نگردد کم و بیش
(مخفیا) صبر گزین در حرم تنهایی

مخفی بدخشی راز شعر سرودن را مرحم زخم های دلش تعبیر می کند.

گرچه مسکین و غریبم بوریای خویش را
کی برابر بر فراش تخت شاهان میکنم
مخفی دلریش را نبود سر بیت و غزل
خاطر خود را به این و آن پریشان میکنم

محبوبه هروی نام اصلیش صفورا دختر سکندر خان نظام الملک از خانواده سرداران ترک، در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی در بادغیس از توابع سابق هرات دیده به جهان گشود. او در چهارده سالگی اولین اشعارش را سرود و در لابلای اشعار محتوی گوناگون را بیان داشت. محبوبه هروی زندگی زناشویی خوبی با همسرش میرزا غلام نداشت و تا زمانی که شوهرش زنده بود؛ امکان شرکت در محافل ادبی برایش میسر نبود، بعدها عضو انجمن ادبی همچنان آموزگار در مکاتب نسوان هرات گردید.

دیوان محبوبه هروی با سه هزار بیت در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی توسط محمد علم غواص در هرات به زیور چاپ آراسته گردید، سرانجام در سال ۱۳۴۵ هجری شمسی در زادگاهش دیده از جهان بست. محبوبه هروی از ظلم و ستم چنین فریاد آزادمنشانه می کشد.

بلبل نه هرزه این همه فریاد میکند
بیچاره آشیانه خود یاد میکند
محبوبه در ترانه آزادی بشر
نفرین به ظلم و وحشت صیاد میکند

محبوبه هروی زیر شلاق قهر و خشم شوهرش از خوانین جلال آباد آزادی آموزش را از دست داد و جرئت داشتن عکس در جهانش به زنجیر اسارت زندانی گشت. پدر محبوبه در صفحه قرآن مجید از دامادش تعهد گرفت که دخترش را در هرات نگهدارد، محبوبه هروی در شرح حالی که خودش نوشته

است؛ چنین درد دل می‌نماید: « از انجمن ادبی کابل متشکرم که بسا عقده‌هایی که موقوف به فنون شعری است از مقالات برادران ادبی حل کرده‌ام، چرا که من عاجزه به واسطه عذر ستر و سخت‌گیری شوهر، کسب کمالات خود را نزد دانشوران وطن تکمیل کرده نمی‌توانم و بهترین معلم و ادیب بعد از فوت پدر بزرگوارم مقالات جرائد، سالنامه‌ها و مجلات وطن بود که به من می‌رسید. خودم در شهر کهنه به سرایی می‌باشم که از شهر مذکور کهنه تر است نشیمن دارم. مثل محبوسی که به کلی از عالم بی‌خبر باشد، با آن هم برای بیداری قوم برای تجدد خصوصاً طبقه نسوان می‌کوشم، می‌گویم، می‌شنویم، می‌سراییم تا خدا بخواهد به منزل مقصود برسیم.» محجوبه هروی درد ها را همنوا با فریاد ها و پیامها چنین می‌سراید:

شهر برمن تنگ شد آهنگ صحرا میکنم
 روی صحرا را زاشک خویش دریا میکنم
 در گلستانی که بر یاد رخت خوانم غزل
 بلبلان را بر نوای خویش شیدا میکنم
 نیستم زاغ و زغن تا مایل سفلی شوم
 من همای اوج قدسم میل بالا میکنم
 سرو چون قدی فرازد در میان بوستان
 من خیال قامت آن سرو بالا میکنم
 من که مخمور نگاه ی نرگس مست توام
 کافرم گر التفات جام و مینا میکنم

و اما مخفی بدخشی زیر بار تعصب و تاریک دلی شهر خود بدخشان را در تاریکی شب از سوراخهای برقع نگاه میکند. همچنان کله منار ساختن ها، به سیاه چاه انداختن ها و ظلم و ستم های امیرعبدالرحمن خان ، مخفی بدخشی هشت ساله و برادرانش را بعد از مرگ پدر محمد شاه از بدخشان به قندهار و کابل تبعید و آواره ساخت و به جز سالهای اخیر عمر زادگاهش را ندید. و احسرتا که دست عاشقانه مخفی را به انگشتان نکاح پسر عموی عاشقش سید مشرف که با آرمان و حرمان جان داد؛ نسپردند و مخفی بدخشی تمام عمر را با غم و درد مجرد زیست و با هزار آرزو و آرمان ازین جهان رخت سفر بست.

فریاد که از جهان پر ارمان رفتم
 یک گل نگرفته زین گلستان رفتم
 نکشاده لبی به خنده از جور فلک
 با داغ دل و دیـــــده گریان رفتم

مخفی با جهانی از درد، غم و رنج تنهایی زندگی، تجارب راچنین در آغوش این بیت می‌ریزد:

بدی به کس مرسان مخفیا و شاکر باش
 بقدر هر عملی عاقبت جزایی هست

زمانی هم در نگارش این مقدمه خوش بودم که دست ناخوش آیند مردسالاری ، عنعنات کورکورانه و تعصبات جاهلانه و هیچ کوه و دریایی نتوانست مخفی بدخشی را از محجوبه هروی روحا واحساسا جدا بسازد. آنها هر چند فرسنگها ازهم فاصله داشتند و در آن زمان دست رسانه های صوتی ، تصویری و الکترونیکی میسر نبود که پیامهای ایشان را با یک چشمک زدن به هم برساند ؛ قاصد از کوره راه ها با پای پیاده ویا سوار مرکب واسبی پیک اشعار را بین این دودوست ،همصدا ،همراز ومبارز رد و بدل مینمود هرچندخدا میدانند از سیل نامه ها چقدر در کشتی شکسته نامه رسان به ساحل رسیده باشد . مشمت نمونه خروار در دست است. آنها غزلهای یکدیگر را چنین استقبال میکردند.

ننوشـت به من نگار کاغذ
 بنوشـتمش ار هـزار کاغذ
 ای هـدهد خوش خـبر توـانی؟
 از مـن بـبری به یـار کاغذ
 وانگـاه بگـویش ای سـتمگر
 قحـط اسـت در آن دیـار کاغذ
 چـون یـار نـمی دهـد جـوابی
 مخفی، شـده شـرمسار کاغذ

محبوبه هروی چنین اسقبال نماید:

آمد بر من زیار کاغذ
 زان دلبر گل عذار کاغذ
 بنوشته بدان به من نگارین
 زانرو شده زنگار کاغذ
 خواهم که جواب خط نویسم
 از من که برد به یار کاغذ؟
 محبوبه چو نیست وصل دیدار
 سودت ندهد هزار کاغذ

همنوائی ، نزدیکی راه وروش ، همسنگری و رزم مبارزاتی و تپش های عاشقانه بر علاوه نامه های مخفی بدخشی و محبوبه هروی در لابلای اشعار شان نیز هویدا است.

مخفی بدخشی چنین میسراید:

ای چشم نیم مست ترا باشراب بحث
 دارد مهی جمال تو با آفتاب بحث
 ازباغها برون کنش بسته باغبان
 تا کرده با گل رویت گلاب بحث
 کج بحث عاقبت شود از گفتگو خجل
 سنبل! بزلف یار ترا نیست تاب بحث
 گردیده زان دروغ سیه روی نزد خلق
 با طره تو داشت مگرمشک ناب بحث
 آنها که گفتگو به سراین جهان کنند
 چون کودکان کنند برای حباب بحث
 هرگز بکام دل نرسیده است کس بدهر
 عاقل کجا کند به سراین سراب بحث
 زاهد می پرس مذهب رندان با ده خوار
 بنشین بکنج مدرسه کن با کتاب بحث

محبوبه هروی نیز شعری با همین قافیه و ردیف سروده است :

ای کرده رخ خوب تو با شمس و قمر بحث
وی کرده لب لعل تو با قند و شکر بحث
چشمان تو از ساغر می باج گرفته
دندان تو کرده است به لولو و گهر بحث

در نگارش این مقدمه خوشحالم از اینکه مخفی بدخشی را با همه غم و اندوه و تنهایی لحظه خوشحال یافتم. مخفی بدخشی در سال ۱۳۳۳ هجری شمسی، شادی خویش را از تحرک و جنبشی که در حیات بانوان کشور رخ داده است؛ در نامه یی به نفیسه شایق مدیر مجله میرمن چنین مینگارد: «خوش بختم که زنده ام و آرزوهایی که سالها در پیشرفت تعلیم و تربیه طبقه نسوان در دل می پروریدم الآن مشاهده می کنم با آن که عمر این ضعیفه ناچیز به هشتاد رسیده ؛ ضعف پیری، اعصاب و اعضای مرا خسته ساخته.»

مخفی بدخشی و محبوبه هروی دوشاعر آزادمنش و مبارز در قید و بند شرایط سنگین تعصب و تاریکی جهل ، زندگی را به امید فردای روشن دنبال نمودند و در نامه های که رد و بدل شده است دردها و پیامها و شرایط ناگوار را به شکل احسنی تمثیل کردند. با ثبت این دونامه ، در اخیر سرنوشت مقدمه خود را بدست شما میسپارم.

نامه محبوبه هروی به مخفی بدخشی : «همشیره قدر دانم مخفی بدخشی! شما شرح حال مفصل مرا خواسته اید خواستم گوشه ای از زندگی خود را به طور مشروح بنویسم. مکتوبات زیادی به من از کابل، بلخ و فاریاب می رسد. یکی از شاعران کابلی که شما اورامی شناسید (حبیب نوایی) او عکس مرا خواسته است من از این حسن نظر او که براین شاعر گوشه نشین دارد خوش شدم اما او ایجابات فامیلی و مشکلات زندگی مرا خبر ندارد که تا حال گوشه چادر مرا کسی در بیرون ندیده است. عکس من آیا ممکن است؟ چندین بار فضلالی هرات نزد من آمدند، حتی از پس پرده و در پرده با آنها همسخن شده نتوانستم آیا عکاس نزد من آمده می تواند؟ یامن نزد عکاس رفته می توانم؟ مگر عوض زبان گیسو و سرم بریده شود. همشیره شاعرم ! آیا در بدخشان هم همینطور وضع نا مساعد است؟ همینطور با زن معامله می شود؟ چقدر ناراحتم که چرا شاعر شده ام و باز چرا همسر یک مرد خود خواه و خود بین و متعصب شده ام . یک روز به من گفت طوطی و بلبل و مینا در قفس خوب ناله ها را موزون می سازند، اگر تو هوایی و صحرایی و شهری می شدی شعر خوب گفته نمی توانستی... باز هم خوشم اگر زبان ندارم همین قلم مایه تسلی دل ناتوان من است. نامه ام را با تاثر به پایان می برم. محبوبه ناتوان»

مخفی بدخشی به نامه رسان میگوید :

بر دولت سه روزه مشو غره چو بلبل
دوران گل و عیش جهان پا به رکاب است
قاصد تو ببر نامه‌ی مخفی سوی دلدار
(آنهم که جوایی نفرستاد جواب است)

اینهم نامه مخفی بدخشی به محجوبه هروی :

«خواهر ادیبه و آزاده مشربم محجوبه هراتی ! تا حال چند نامه تان را گرفته ام، اشعار موزون و سوزان تان را مکرر خوانده ام. از این که تاحال در قید اسارت بسر می بری خبر نداشتم. خوب شد که از حال واحوال پوره خبر شدم. اگرچه در فیض آباد (مرکز بدخشان) عین شرایط است. زن ها که به دعوت می روند، روز حرکت نمی کنند، من خودم بارها که در منازل اقاربم به غرض فاتحه خوانی و یا عروسی و... می روم، با دو محافظ محرم خود شبانه منزل می زنم و شبانه عودت می کنم. لکن به اندازه شما مقید نمی باشم. از زیر برقع شهر وبازار را دیده ام آن هم درشب، ... از نهضت نسوان یاد کردی، من هم این بشارت و اشارت را شنیده و به من هم رقعہ خبری رسیده است اما معذرت خواستم زیرا پای دردی دارم . از این که زنان از پرتو الطاف یک مرد ترقی خواه آزاد می شود نهایت خوشوقتم. اگر ما وشما به زندان مردان و عصر و زمانه گذراندیم جوانی را به پیری رسانیدیم گذشت . گذشته گذشت. اکنون بعد از ۴۰ سال انتظار خواهران ودختران ما از نعمت آزادی برخوردار می شوند. حوصله گفتارم نیست امید وانتظار دارم که بعد از رفتن و آمدن به کابل خاطرات خود را به من بنویسی و بفرستی»

با این تخیلات وقلم فرسائی ها چندین مقدمه نوشتم . برهر کدام مهر صحه زدم اما لحظات یا روزی بعد آن مقدمه را پاره پاره کردم فکر نمودم برهمه صفحات درخشانی که اشعار ومبارزات مخفی بدخشی ومحجوبه هروی به ارمغان گذاشتند، این مقدمه ها کم لطفی ، نامهربانی و ناچیر خواهد بود . اما حالا پشیمان هستم هرچند تلاش میکنم به یاد بیاورم که چه نوشتم به یادم نمی آید باید به لحظه هاو آن حالاتی که به من دست داده بود برگردم که هیچگاه میسر نخواهد شد وآرمان بدل بدنبال آن مقدمه ها ازین جهان خواهم رفت وبا این مقدمه آخری که نوشتم باید ساخت به امید اینکه مخفی عزیز ومحجوبه عزیز بواسطه عشقی که به هردو دارم وبه دلیل همراهی وهمسنگری که با مبارزاتشان مینمایم این مقدمه سر پا گم کرده را دوستانه بپذیرند.

نادیا انجمن

شرح حال ، فریاد های پردرد ، بیان حقایق و انگیزه های زندگی در قفس نادیا انجمن با یک سلسله مطالب وموضوعات مهم چنان گره خورده است که بدون بیان آن کتاب زندگی او بی مقدمه خواهد بود . از آن جمله مؤسسه آموزشی «خیاطی سوزن طلائی هرات» میباشد ؛ که نادیا انجمن مدتی عضویت آنرا داشت.

آموزشگاه خیاطی سوزن طلائی هرات

قبل از اینکه بر تاریخچه آموزشگاه خیاطی سوزن طلائی که شاگردانی مثل نادیا انجمن را در آغوش خود پرورانیده ؛ روشنی انداخته شود . لازم میدانم راجع به دلایل و شرایط گشایش این آموزشگاه معلوماتی تقدیم گردد.

هرات باستان در نشیب و فراز تاریخ چند هزار ساله خود شاهد دوران طلائی و شکوفای مثل عصر تیموریان و روزهای پر درد ورنج که در ودیوار آن بخون هزاران فرزند صدیق و جان نثار رنگین شده مثل ۲۴ حوت ۱۳۵۷ هجری شمسی میباشد . در روند این نشیب و فراز بعد از شکست اتحاد جماهیر شوروی توسط مردم مجاهد ، مبارز ، غیور ، شجاع و شهیدپرور افغانستان ، مجاهدین قدرت را بدست گرفتند . هنوز چند سالی از قدرت مجاهدین سپری نشده بود که طالبان از طریق کویته پاکستان به قندهار حمله نمودند و به دنبال آن شهر ها را یکی بعد از دیگری به تصرف خود در آوردند . در آن زمان امیرمحمد اسماعیل خان رهبری هرات را بدوش داشت . طالبان در روند پیش روی ها به طرف هرات براه افتادند وامیرمحمد اسماعیل خان و همراهانش در شب سه شنبه ۱۴ سنبله ۱۳۷۴ هجری شمسی هرات را به قصد ایران ترک نمودند و هزاران نیروی نظامی در هرات بی سرنوش ماندند. طالبان بدون هیچگونه مقاومتی شهر هرات را تسخیر کردند . به تاریخ ۱۵ برج سنبله ۱۳۷۴ اطلاعیه ۶ ماده ای توسط شورای مشترک علمای هرات و طالبان از طریق رادیو هرات پخش شد که متن آن به شرح زیر است:

- ۱- هیچ کس حق ندارد به طور انفرادی و هیئت به بهانه تهلاشی (بازرسی) داخل منزل مردم شود.
- ۲- هیچ کس حق ندارد بدون اجازه ولایت موثر شخصی کسی را بگیرد و اگر گرفته باشد باید دوباره به مالکش بر گرداند.
- ۳- مامورین و کارکنان دولتی مکلفیت دارند از اموال و دارائی اداره مربوطه خود توسط نوکریوال محافظت کنند .
- ۴- امنیت شهر از طرف برادران طلبه کرام گرفته می شود و قابل تشویش و نگرانی نیست.

- ۵- جزئی ترین مداخله به اموال شخصی و دولتی پیگرد شرعی دارد .
 ۶- قیود شبگردی از ساعت ۹ بجه شب تا ساعت ۴ صبح بر قرار است .

ابلاغیه شورای نظامی طلبه‌ها :

تمام کارکنان نظامی و ملکی روز پنجشنبه ۱۶ برج سنبله بر سر وظایف خود حاضر شوند، درغیرآن مطابق قانون با آنها برخورد می‌شود.

اطلاعیه شورای عالی طلبه‌ها : تمام معلمین و متعلمین ذکور مکاتب از روز پنجشنبه ۱۶ برج سنبله ۱۳۷۴ برسر درس و تعلیم خود حاضر شوند.

چنان که از متن اعلامیه پیداست، طالبان به طور رسمی زنان و دختران را از حق تعلیم و تعلم در مکاتب محروم کردند. این اطلاعیه قلوب زنان و دختران هراتی را که به علم، معارف و تحصیل عشق می‌ورزیدند نه تنها شکست ؛ بلکه تمام امیدهای آنان را به یأس مبدل کرد .

مسدود شدن مکاتب دختران شرایط سخت و ناگواری بود که تعدادی از خردمندان و عاشقان علم ودانش را به اندیشه راه های خوب آموزش زنان که از گزند و خطر محفوظ باشد ؛ انداخت . دختران در کنج خانه انتظار روزگاری را میکشیدند که دروازه های مکاتب دوباره باز گردد و با آموزش برای خود و دیگران مصدر خدمت گردند. دختران مکاتب و معلمین زن شرایط سخت را تجربه مینمودند . بیان این صفحه تاریخ وطن در حقیقت مقدمه بر گشودن آموزشگاه خیاطی سوزن طلائی در شهر هرات میباشد. آموزشگاه خیاطی سوزن طلائی مرکز آموزشی پنهانی دخترانه در دوران حاکمیت طالبان در هرات میباشد. در دوران طالبان و مسدود بودن مکاتب دخترانه تعدادی از نویسندگان انجمن ادبی هرات ، مرکزی بنام «انجمن خیاطی هرات» اساس گذاشتند. همین گروه در سال ۱۳۷۶ هجری شمسی (۱۹۹۶م) آموزشگاه سوزن طلائی را پایه گذاری کردند . تعدادی از دختران با شهامت و جرأت هرات سه روز در هفته به این مدرسه آموزشی می‌رفتند. آموزشگاه سوزن طلائی در ظاهر زیر نام آموزش خیاطی اساس گذاشته شده بود تا مشکلات و ممانعت کمتر گردد. اما در حقیقت لوازم و آموزش خیاطی یک بهانه بود. درظاهر برای آموختن خیاطی اما در واقعیت از استادان دانشکده ادبیات دانشگاه هرات موضوعات ادبی، شعر و نقد ادبی می آموختند. استادان و دانشجویان برای اینکه از خطر آمدن طالبان در محوطه آموزشی در امان باشند و با خاطر آرام از استادان بیاموزند کودکان را وظیفه میدادند تا بیرون دروازه مدرسه با بازی و ساعت تیری مصروف باشند و در حقیقت وظیفه دار بودند که با پیدا شدن سر و کله طالبان داخل محل شده و استادان و دانشجویان را از آمدن طالبان آگاه سازند تا در فرصت دست داشته شاگردان کتابها و قلم و کاغذ را پنهان نمایند و لوازم خیاطی را سر دست گیرند . به این ترتیب وقتی طالبان ناگهانی داخل محوطه آموزشی میشدند از آموزش حقیقی دختران آگاه نمی گردیدند . با خدمت و اطلاعات کودکان ، دختران میتوانستند با خاطر آرام علوم ادبی را فرا گیرند.

کریستینا لامب نویسنده کتاب «انجمن خیاطی هرات» میگوید: بدلیل فرهنگی بودن مردم هرات تحت شدیدترین کنترل‌های عقیدتی طالبان قرار داشتند. کریستینا لامب بریتانیایی به رادیو اروپای آزاد چنین می‌گوید: «آنان با برقع و کیف‌های پر از وسایل خیاطی و قیچی می‌آمدند. اما زیر این وسایل قلم و دفتر داشتند و وارد که می‌شدند، در واقع به‌جای آموزش خیاطی، درباره شکسپیر، جیمز جویس و داستایوسکی و آثارشان بحث می‌کردند. این یک مخاطره بزرگ بود. اگر گیر می‌افتادند، دست کم زندانی و شکنجه، شاید هم به دار آویخته می‌شدند.»

دختران آموزشگاه خیاطی سوزن طلائی برعلاوه اینکه هفته سه روز را از استادان در محوطه آموزشی می‌آموختند در فرصت‌های طلائی دیگر به مطالعه کتاب در دوران طالبان مصروف میشدند و بیشتر از کتابخانه‌های شخصی استادان که در اختیارشان بود؛ استفاده مینمودند.

ناهدید باقی نویسنده افغان مقیم لندن پیرامون کتاب‌خوانی دختران «سوزن طلائی» در زمان طالبان مطلب زیبایی در بخش فارسی بی بی سی به تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۳۹۳ هجری شمسی نوشته است. این مطلب جالب را باهم از قلم ناهدید باقی میخوانیم. «امروز روز جهانی کتاب است و ذهن من پر شده از خاطرات کتاب‌خوانی در دوره طالبان، دوره‌ای که بسیار تلخ بود ولی در بطن این تلخی، خاطرات شیرینی وجود داشت که طعمی متفاوت از تمام شیرینی‌های امروز زندگی دارد. ترس و دلهره هنگام سرزدن به کتابخانه‌های شهر و با خود کشیدن خورجین‌ها و توبره‌های پر از کتاب و تار و سوزن، نگرانی‌ای که در سیمای کتابداران موج می‌زد و دنیای رنگین ورای آنچه که از دریچه برقع می‌دیدیم و بزرگتر از هر دلهره‌ای بود. روزگاری عجیبی بود که چند دختر، فقط چند دختر سرکش و چند خانواده مهربان و چند استاد بزرگوار، تمام نظام طالبانی را مسخره گرفته بودند و همه سیاهی آن دوره را به چالش کشیده بودند. قفسه‌های کتاب استاد رهیاب «محمد ناصر رهیاب» که سر به سقف کشیده بود و به تمام زشتی‌های آن روزگار طعنه می‌زد و کتاب‌خوانی که برای آن دخترها حکم وظیفه را پیدا کرده بود و گویا ترک آن گناه کبیره است. آن وقت‌ها گل محمد بود که روزهای خالی ما را با خار و خس و دام‌های مریضی که می‌تلف می‌شدند، به طور غریبی پر می‌کرد و ابراهیم گلستان با مارال، رنگی به آن روزهای بی‌رنگ می‌داد. کتاب‌های عامه پسند: واقعیت دیگر آن روزها گرایش خاص به همین رمان‌های بازاری و عامه پسند فهمیه رحیمی، مریم جعفری، نسرين ثامنی و ... بود. دقیقاً یادم هست که مادرم، من و دو خواهرم، هر چهار نفر برای خواندن کتاب‌های فهمیه رحیمی به صف می‌نشستیم و چه بی‌صبرانه منتظر می‌ماندیم تا یک نفر یکی از کتاب‌ها را تمام کند و نوبت دیگری برسد. در آموزشگاه خیاطی سوزن طلائی هم با وجود تذکره‌های ملایم استادان که خواندن این کتاب‌ها را تلف کردن وقت می‌دانستند، بازهم این کتاب‌ها در توبره‌های ما و دل‌های ما جای خاصی داشت و برای مدت‌ها میان رمان‌های 'بامداد خمار' و 'در امتداد شب' سرگردان می‌ماندیم و نمی‌دانستیم حق را

به کدام یک بدهیم در کتاب‌فروشی‌های شهر هم، تقاضا برای به کرایه گرفتن این کتاب‌ها از کتب علمی بیشتر بود.

یکی از شب‌ها، هنوز بخشی از رمان 'پنجره' را تمام نکرده بودم که برق ژنراتور ما قطع شد. از اتاق رفتم بیرون و متوجه ماه شب چهارده شدم و نوری که یک شهر تاریک را روشن می‌کرد، رفتم روی ایوان جا پهن کردم و تا کتاب را تمام نکردم، نخوابیدم. در بین دختران سوزن طلایی آنهایی که برادرانی هم سن و سال خود داشتند، خوشبخت‌تر از بقیه بودند و نسبت به ما دسترسی بیشتری به کتاب‌ها و کتابخانه‌ها داشتند. اینها به بخش جوانان انجمن ادبی هرات رفت و آمد می‌کردند و بحث‌های ادبی که آنجا مطرح می‌شد، توسط خواهران‌شان به خیاطی کشیده می‌شد و ما بدون اینکه سری به انجمن ادبی زده باشیم، ارتباطی اندک از این طریق با آنها داشتیم که خودش دلگرمی بزرگی بود و هر وقت استادی به کتاب تازه‌ای اشاره می‌کرد از سیروس شمیسا و یا دیگران، سرگردانی جدید و شور تازه‌ای برای پیدا کردن مسافری که از ایران بیاید، آغاز می‌شد تا از او بخواهیم این کتاب را برای ما بیاورد و با خواندن آن آگاهی ادبی خود را بالا ببریم و هنگامی که استاد دیگری کتابی را که به تازگی چاپ شده بود با خود به خیاطی سوزن طلایی می‌آورد و معرفی می‌کرد، حرص خواندن آن کتاب، باز هم چیزی نایاب بود که این روزها در من نیست. پس از طالبان بعد از طالبان رفتند و ما توانستیم آزادی خریدن و خواندن کتاب را تجربه کنیم که باز هم لذتی بی‌نهایت داشت. کم‌کم شوق رفتن به مدرسه و دانشگاه در جان ما دمیده شد و برای مدتی شعر و ادبیات را به پستوهای ذهن خود فرستادیم تا ایکس و وای الجبر را برای امتحان کنکور فرابگیریم. هر وقت استادی به کتاب تازه‌ای اشاره می‌کرد از سیروس شمیسا و یا دیگران، سرگردانی جدید و شور تازه‌ای برای پیدا کردن مسافری که از ایران بیاید، آغاز می‌شد تا از او بخواهیم این کتاب را برای ما بیاورد. رفته رفته تعدادی از این دخترکان خیاط تبدیل شدند به چهره‌های شناخته شده در شهر هرات و توانستند روح خیاطی سوزن طلایی را زنده نگهدارند که برجسته‌ترین‌های این دسته خالده خرسند، لیلا رازقی، شیما قاضی زاده، یسنا رهیاب و... هستند. روانشاد نادیا انجمن شعر را هیچگاه در حاشیه قرار نداد با آنکه گاهی شوخی می‌کرد و می‌گفت از وقتی طالبان رفته‌اند، دیگر کمتر از چیزی الهام می‌گیرد. هنگامی که کتاب 'در قند هندوانه' و 'صید ماهی قزل‌آلا در آمریکا' به بازار آمد، طالبان رفته بودند و من دانشگاه را تمام کرده بودم و در وزارت کار می‌کردم و مهم‌تر از همه اینکه یک زن متاهل بودم. ولی در تمام مدتی که برای خواندن این دو کتاب انتظار کشیدم، دلتنگ روزهای کتاب‌خوانی در خیاطی سوزن طلایی بودم. من در کابل بودم و یارانم در هرات، در ایران و یا هم در زیر خاک. من یک کارمند ساده دولتی بودم و آنها مادران بچه‌دار و مصروف پخت و پز. دیگر زندگی هیچ کدام از ما با شعر فروغ آغاز نمی‌شد و انجمن ادبی روزهای چهارشنبه مثل یک راز سرگشوده باز بود برای همه جوانی که به ادبیات علاقه داشتند. «

سعی و کوشش و تدریس استادان دانشگاه هرات در آموزشگاه خیاطی سوزن طلائی گامهای مفید و سازنده در عین حال پر خطر بوده است. خوشبختانه شخصیت‌های بزرگ از جمله نادیا انجمن از دست پرورده های آموزش خیاطی سوزن طلائی میباشد. پیش از اینکه به شرح حال و زندگی نادیا انجمن زیر سقف شاعران آزاد در قفس روشنی انداخته شود داستان «دوشیزه در قفس» که حقیقت تلخی از دوران مسدود بودن مکاتب دختران در هرات میباشد. مشت نمونه خرواز از شرایط عینی و ذهنی و زندگی پر رنج زن بطور کل در وطن «در کتاب رازها اندیشه ها، افسانه ها چاپ شده است» حالا که کم و بیش معلوماتی راجع به خیاطی سوزن طلائی ارائه گردید. درین بخش شاعران آزاد در قفس به شرح حال و محتوی شعر. نادیا انجمن یکی از شاگردان این مؤسسه میپردازیم.

نادیا انجمن قربانی خشونت خانواده گی

در دامنه سفید کوه و سیاه کوه هرات باستان که اشعار و مناجات شاعران و نخبگان بزرگ تاریخ بشریت خواجه عبدالله انصاری و نورالدین عبدالرحمن جامی هنوز دل‌های جهانیان را پرورش و گوشها را نوازش میدهد، هرات ناخودآگاه در شب ۶ جدی سال ۱۳۵۹ هجری شمسی انتظار نوزادی را میکشید که چند بهاری بعد در قطار یکی از بهترین و شایسته ترین غزل سرایان شاعران زن افغانستان در صفحه تاریخ ثبت گردید است. شاید زیاده روی نباشد که صمیمانه اعتراف گردد اگر تنها همین غزل «نیست شوقی که زبان بازکنم از چه بخوانم من که منفور زمانم چه بخوانم چه نخوانم» از او به یادگار میماند؛ میتوانست شاهد این مدعا گردد.

آن شب در یکی از گوشه های شهر تعدادی زنان اقوام و دوستان به منزل منشی عبدالباقی نورزائی وکیل اسبق مردم هرات در لویه جرگه سال ۱۳۵۵ جمع بودند. همسر منشی صاحب ماه و روزش بود و زنان بدور مادر حامله حلقه زده انتظار نوزاد را میکشیدند. مادر حامله درد های شدید زایمان را با عرق روی پیشانی و فشار دادن گوشه لحاف با سرانگشتان و ناله های زار بدست صبر و تحمل می سپرد. زنان به چهره اش نگاه میکردند و زیر زبان چیزهای زمزمه مینمودند. یکی میگفت: پسر است و دیگری که تجربه بیشتر داشت. آهسته که صدایش را همه نشنوند به زن نزدیکش میگفت: دختر است حتما دختر است و به شکلی که همه متوجه نشوند به سر و روی زن حامله اشاره می نمود. شکمش پهن است دختر در رحم مادر دو دستش را به دو طرف سرمیگیرد و شکم مادر پهن میشود. بچه اگر باشد؛ شکم مادر نوکدار میباشد. بچه سرش پیش است. زن دیگری آهسته میگفت مژه هایش به هم پیوسته است این هم علامه دختر زائیدن است و با غرور میگفت: من سر خود را به دروغ سفید نکردم. تجربه دارم. حتماً دختر است و با چهره های ملامتگر به حال زن حامله تأسف می خوردند. از

تولد دختر حتی زنان خوش نبودند. افتخار بر پسر آوردن بود و زن خوشبخت و سعادت مند کسی است که هفت پسر کاکل زری داشته باشد. یکی از زنان همسایه با افتخار میگفت: مادر هفت نازنین پسر و بر دیگران فخر میفروخت. زن حامله نیمه های شب هنوز درد شدید زایمان را می کشید هرچند آرزو داشت صاحب پسر شود اما درد طاققت فرسا پسر و دختر را از ذهنش دور کرده میخواست ازین حالت نجات حاصل نماید. سر انجام لحظات سخت و دشوار و انتظار دیگران به سر رسید و کودک با فغان و ناله چشم به دنیا باز کرد. باعجله وشتاب نافش را بریدند و با بی میلی خبر دختر بودن را به دیگران رساندند. مردان نزدیک خانواده مثل اینکه سطل آب سرد بر سر شان ریخته باشند مبارکباد ناخوش آیندی به پدر دختر دادند و پدر دختر تشکر شکسته ریخته نثار مهمانان و نزدیکان مینمود. آن شب سرد زمستان که به امید گرم پسر زائیدن رونق خاصی را به ارمغان آورده بود با تولد دختر در ذهن فرهنگ زن ستیزانه سرد تر گردانید. روز های بعد نام این دخترک را نادیا گذاشتند. نادیا انجمن که سالها بعد سرود.

نیست شوقی که زبان باز کنم از چه بخوانم
 من که منفور زمانم چه بخوانم چه نخوانم
 من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت
 که عبث زاده ام و مَهر بیايد به زبانم

نادیا انجمن در خانواده علم دوست و ادب پرور پرورش یافت. از آنجائیکه انسان خصوصیات را از ارث و محیط می گیرد. نادیا انجمن سعادت هردو را داشت و بر ذکاوت و زیرکی اش از کودکی همه فخر مینمودند. در ۵ سالگی شامل مکتب دخترانه محجوبه هروی گردید. او در دوران تحصیل از جمله شاگردن ذکی و لایق به شمار میرفت و بر علاوه سعی و کوشش معلمان مکتب، پدر و مادر در عرصه آموزش بی اندازه کمک و تشویقش مینمودند. صنف پنجم مکتب بود همه چیز به خوبی میگذشت تا اینکه اولین لمحات سرد و تأثر بار چهره عبوس خود را رونماگردانید و نادیا تلخی آنرا تجربه مبنمود.

نادیا در صنف پنجم روزی با دل افسرده و چشمان پراشک بخانه برگشت. مادرش که نادیا را به آن حالت ناگوار دید؛ پرسید: چرا اینقدر متأثر و پریشان هستی؟ در مکتب خبری شده است؟ نادیا در حالی که بغض گلویش را گرفته بود لب به شکایت گشود واز اینکه در حقش بی عدالتی شده است؛ شکایت نمود. مادر با وارخطائی چه شده است؟ معلم صاحب نمره او را کم داده است. درحالیکه تمام سوالات را پاسخ درست نوشته است، ولی نمره یکی دیگر از همصنفانش را که تنبل ترین صنف است پوره داده بواسطه اینکه او خواهر زاده معلم میباشد. نادیا انجمن تا آنروز هیچگاه آنقدر جدی و

عصبانی نشده بود، مادر با مهربانی او را دلداری و به آرامش دعوت نمود و وعده سپرد تا فردا نزد معلم صاحب به مکتب برود و موضوع را روشن و حل کند.

آن شب نادیا انجمن بسیار ناآرام بود و احساسات خشم، قهر، نارضائیتی، محبت مبارزه، عدالتخواهی و انگیزه های ناخودآگاه دیگر دست بدست هم داده قریحه، استعداد و طبع شعریش را شکوفا و دروازه اولین سروده را برویش باز نمود و درد دل را روی صفحه کاغذ چنین نوشت :

وســــیله، ای دوی درد شــــاگرد!
چرا هرگز نیائی سوی ما تو؟
همی خواهم که با من یار گردی
دهی پایان بر این رنج و بلا تو

و در آخر آمده بود:

مبادا از طرف آزرده گردیدی!
که هرچه گفته این دختر صحیح است
مبادا کینه ام در دل بگیری!
که از مغز این دماغ من تهی است

این سروده اولین دست داشته از اشعار نادیا انجمن میباشد . فردای آنروز نادیا انجمن اولین سروده اش را با خود به مکتب برد و به دیگران دکلمه نمود . معلمان بر استعداد و قریحه شاعری این شاگرد صنف پنجم مکتب مهر صحه زده با نیکوئی ستایش و تشویق نمودند و از معلم صاحب که نمره بالا را به خواهرزاده اش داده بود؛ خواستند که به حق نادیا انجمن احترام و نمره عالی را که مستحق میباشد به نادیا انجمن بدهد.

انگیزه و عقیده مبارزه ، حرکت و فریاد های حق طلبانه باعث گردید که نادیا انجمن اولین شعرش را روی صفحه کاغذ ثبت نماید در حقیقت این انگیزه حق طلبی جریان خونی میباشد که در رگهای شعر نادیا جریان یافته است . از آنروز که در حقیقت سرنوشت جدید بر زندگی نادیا انجمن رقم زد در تمام محافل مکتب نادیا انجمن ده ساله را دعوت مینمودند تا سروده هایش را دکلمه نماید . دوستان و همصنفی هایش به حضور او افتخار میکردند و معلمین نیز به جمله بهترین دوستان و مربیان او پیوستند در خانه هموائی و کمک های دوستانه پدر و مادر و دیگر اعضای خانواده او را در بین همه محبوب و دوست داشتنی ساخته بود.

نادیا انجمن با نام و نشان هم‌نوا با محبت دوستان، معلمان و خانواده زندگی خوش و با سعادت را دنبال می‌نمود واز هوای مکتب و سرودن شعر و توجه و تأثیر آن در جامعه لذت میبرد و سالها با همه زیبایی‌ها بهار، خزان و زمستان را بدست بهاران می‌سپردند و نادیا انجمن به صنف دهم مکتب رسید حالا نادیا انجمن نوجوانی با آرزوها و پلانهای آینده ساز خشت‌های اولین پایه‌های مستحکم زندگی ادبی فرهنگیش را میگذارد و چشم براه آن بنای پر عظمت غزلیاتش در هوای گرم مکتب، دوستان و خانواده میباید تا بتواند فریاد‌های که در دل دارد آزادانه بلند نماید و در اجتماع نقش مؤثر و سازنده ایفا نماید. اما در زیباترین روزهای زندگی ابر سیاه و تاریک هوای زیبا و قشنگ را غبار الود ساخت و شکوفه‌های امید را پیش از شگفتن پرپر نمود. آنگاه که طالبان به شهر هرات حمله نمودند. قدرت سیاسی و نظامی را در دست گرفتند و به دنبال آن روش و اصول خود را بدون توجه به خواسته‌های مردم و احتیاجات زمان یکی پی دیگری عملی کردند. در شهر علم، دانش و هنر پرور هرات با جبر و اکراه از قدرت تفنگ استفاده نموده دروازه‌های مکاتب دخترانه را مسدود نمودند و دختران که تقریباً نیم از شاگردان مکاتب را تشکیل میدادند از نعمت تحصیل و آموزش محروم ساختند. دختران که با شوق و ذوق از معلمین در مکاتب می‌آموختند و در فضای اجتماعی کنار هم صنفیان درس‌های زیبای همزیستی باهمی و اجتماعی را درک می‌نمودند با یک حرکت غیر مترقبه از آن محیط علم و دانش خود را محروم یافته و در چهاردیواری خانه دور از محیط آموزش خود اسیر و در قفسی زندانی یافتند. نادیا انجمن نیز مثل هزاران متعلم امید و آرزوهایش را زیر سلطه طالبان پرپر شده یافت و با جهانی از تأثر و اندوه روزهای طولانی و خسته کن را در خانه سپری مینمود و به امید اینکه روزی دروازه‌های مکاتب دخترانه دوباره باز گردد لحظه شماری مینمود. نادیا انجمن در حالیکه تلاش برای بسته نمودن بال و پرش را به چشم سر میدید اما از آن مرغان بلند پرواز نبود که بتوانند او را اثر قفس نگاه دارند او دور از محیط مکتب قلم و کاغذ پیش روی میگذاشت و آرزوها، احساسات و باورهایش را با سروده‌های ناب نقش صفحات فراموش ناشدنی میساخت و با مقاومت عشق به حقیقت و نیروی مبارزاتی فریاد کشید:

من نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلرزم
دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم

نادیا انجمن به سرودن شعر ادامه داد و شب‌ها تا دیر وقت با کاغذ و خامه به جشن مبارزانی اش ادامه میداد.

با کاغذ و با خامه چه خوش جشن گرفتم
دیشب که لبم زمزمه باز شدن داشت

نادیا انجمن باور ها و احساساتش با محتوی قوی در غالب های نو و کهن شعر فارسی دری بیان میکرد. او با شعر سرودن و مطالعه چنان انس و عادت داشت که حتی هنگام غذا پختن در آشپزخانه، کتاب و قلم از نظرش دور نبود. در زمان طالبان به وقتش به شکل دیگری ارزش قایل میشد و از هر لحظه زندگی میخواست استفاده اعظمی نماید. هر گاه کتابی برایش میرسید مطالعه مینمود و یا به برنامه های مفید از جمله رادیوی بی بی سی بود، بخصوص برنامه های نیم روزی با دقت گوش میداد. نادیا انجمن درین دوران همیشه در تلاش بود تا به وسیله و راهی ازین گوشه تنهائی و کنج خانه ویا ساحل خشکیده به موج و دریائی برسد تا با فیض و نور درخشان و گرانبهای آن قطرات با عظمت چشیده و کام دل و ذهن را شاداب بسازد. هر روز بدنبال روزنه ویا دروازه ای بسوی باغ سعادت دست و پا میزد تا اینکه سرانجام آن سعادت میسر گردید و به آرزوی آموزش رسید.

نادیا انجمن در همان دوران رنج و اندوه و انزوای دختران از مکاتب به آرزوی بزرگش که همانا آشنائی با دانشمند گرانمایه محمد ناصر رهیاب استاد ورزیده فاکولته ادبیات پوهنتون هرات بود، موفق گردید. در آن زمان که زنان و دختران جرئت و یا بهتر گفته آید اجازه تنها و بدون محرم از خانه بیرون شدن را نداشتند. نادیا با جرئت و شهامت بدون ترس به اجازه پدر علم پرورش به خانه استاد رهیاب میرفت و از بحر علم و دانش استاد در ادبیات فارسی دری خوشه چینی مینمود. رهنمائی و تجربه استاد رهیاب زمینه پرورش ادبی نادیا انجمن را محیا گردانید و اشعار خصوصا غزلیات او رنگ و بوی سعودی میپیمود و در آغوش اشعار شاعران جوان ستاره وار میدرخشید. اشعار نادیا انجمن با این روزنه پر بار، شکوه و عظمت قوی یافته مستحکم گردید و او را راهی پروازهای بزرگ ساخت و با وجود اینکه دروازه های مکاتب هنوز مسدود بود مژده و نعمه های سعادت و خوشبختی در شاهرگ وجودش به پرواز درآمد. روزنه و دروازه دیگری که لبخند سعادت، خوشبختی و آموزش بیشر داشته های ادبی را بروی نادیا انجمن باز نمود همانا گشایش خیاطی سوزن طلائی میباشد که به همت دانشمندان فرهنگی و ادبی و استادان باز گردید. نادیا انجمن از پرورده های خیاطی سوزن طلائی میباشد. پیرامون تاریخچه، مؤسسین و اهداف خیاطی سوزن طلائی در همین اثر معلوماتی بیان گردیده است بنابراین درین جا فقط به این خلاصه اکتفا میگردد.

خیاطی سوزن طلائی در زمان حاکمیت طالبان، توسط شماری از فرهنگیان هرات از جمله استاد محمد ناصر رهیاب و استاد مسعود رجائی در شهر علم پرور هرات تأسیس گردید و در زیر نام آموزش خیاطی برای زنان و دختران زبان و ادبیات فارسی دری از جمله نقد ادبی و دانش و آموزش فنون شعر و دکلمه شعر تدریس میشد.

نادیا انجمن هنر خیاطی را نیز به بهترین صورت درآموزشگاه خصوصی خیاطی آموخت. این در حالی بود که تحقیق و مطالعه کتب سعدی، حافظ شیرازی، مولانای بلخ، بیدل دهلوی، مهدی سهیلی،

سهراب سپهری، نیمایوشیج، فریدون مشیری، فروغ فرخزاد، پروین اعتصامی، قهار عاصی، رمان های جلال آل احمد، صادق هدایت، فهیمه رحیمی، نسرین ثامنی ... و اصلاح کردن آثار ادبی دیگر نویسنده گان جوان در همکاری با انجمن ادبی هرات و معمولاً کار خانه را هم در پروگرام روزانه داشت.

با گذشت زمان همچنان که گویند پایان شب سیاه سفید است در پایان شب دوران طالبان سال ۱۳۸۱ هجری شمسی خورشید صبح روشن طلوع نمود و دروازه های مکاتب دختران دوباره باز گردید و دختران مثل اینکه دست و پای شان از زنجیر های اسارت باز گردیده باشد با شوق و ذوق و لبخند روی لبانشان کتابها و کتابچه ها را زیر بغل نموده به سوی مکاتب شتافتند. در حقیقت روح تازه بر وجود دختران دمیده شد و دوباره زندگی را در روند عادیش یافتند. چند سال دوری از مکتب به شکلی مشکلات خود را به ادامه تحصیل بر دختران حکمفرما مینمود آن دختران که در دوران طالبان شرایط برایشان میسر نبود که خصوصی درس بخوانند حالا سن شان بالا رفته و مشکل مینماید که با دختران خورده سال به صنف های ابتدائی درس بخوانند. آن عده از دختران که سعادت آموزش خصوصی برایشان میسر بود توفیق بیشتر برای شامل شدن به درجه های بلند تر میسر بود. وزارت معارف که این مشکل بزرگ را میدانست برنامه های امیدوار کننده برای دختران پی ریزی نمود و نادیا انجمن ازین فرصت طلائی استفاده نموده با تکمیل صنف دوازده امتحان کانکور را موفقانه پشت سر گذراند و به میل خود شامل فاکولته ادبیات شعبه دری پوهنتون هرات گردید. این سعادت و موفقیت برایش روح تازه بخشید مثل اینکه جهان را برایش بخشیده باشند لبخند خوشی روی لبانش و مزه شادی در دلش شکوفا گردید.

نادیا انجمن که استعداد فوق العاده و علاقه فراوان به آموزش داشت در فاکولته ادبیات نیز به شمار دانشجویان ممتاز و شایسته حضور خود را ثابت ساخت و در طول هفت سمستر، اول نمره عمومی دانشکده ادبیات و علوم بشری پوهنتون هرات بود. نادیا انجمن در دوران تحصیل به کامیابی های چشمگیری راه یافت و موجی از شهادتنامه، تقدیر نامه و تحسین نامه از آسمان علم پرور پوهنتون و انجمن ادبی هرات بر دامنش ریخته شد و بورسیه های تحصیلی دراز مدت و کوتاه مدت به او میسر گردید.

در سال سوم تحصیلی به اتفاق ده تن از استادان و محصلان اناث فاکولته جهت سیر علمی به ایران سفر کرد و با شاعران و دانشمندان از جمله دکتور حسین الهی قمشه ای ملاقات و مورد تشویق و تحسین قرار گرفت. بر علاوه با نویسندگان و شاعران دیگر ایران دیدار نمود و از اماکن و آثار تاریخی ایران دیدار به عمل آورد.

نادیا داری حسن خلق و رفتار نیکو صبور و با حوصله بود. تبسم ملیح بر لبانش او را محبوب دیگران ساخته بود، نادیا انجمن از غرور، تمسخر، آزار دیگران و اسراف بیزار بود و علاقمند خرید لباس های قیمتی و زیورات پر زرق و برق نبود.

نادیا انجمن به کودکان شفقت و مهربانی خاص داشت. آنگاه که در کوچه وبازار اطفال غریب را میدید که برای پیدا نمودن نان خوردن چیزهای را میفرشند با دلسوزی به آنان نزدیک میشد و بدون اینکه ضرورت و نیازی به خرید آن داشته باشد برای اینکه کمکی به آن اطفال نموده باشد چیزی میخرید وبا تبسم و کلمات خوش آنها را نوازش مینمود و به این باور بود که « طفلک خوشحال میشود» علاقمندی او به اطفال دروازه خانه را بروی اطفال چنان باز نموده بود که هر چند در خانه شان طفلی وجود نداشت اما همه روزه اطفال همسایه ها به ملاقات نادیا میآمدند.

نادیا انجمن که در اوج خوشی ها و دوران باسعادت تحصیل بر قله های سعادت سیر و سفر داشت تحول و تغییر فوق العاده دروازه خانه اش را کوبید. زنگ دروازه که برای هر دختری سعادت و خوشبختی نامیده میشود بر زندگی نادیا نیز به صدا درآمد. خواستگاران یکی پی دیگری میخواستند سعادت و افتخار همسفری دائمی را با این دختر زیبا، با دانش و شیواییان داشته باشند. نادیا تعداد زیادی را به اصطلاح جواب داد و در جهان آموزش علاقمندی خود را بهانه مینمود. سرانجام در اواخر سال ۱۳۸۲ به خواستگاری فرید احمد نیا کارمند فاکولته ادبیات جواب مثبت داد و در خزان ۱۳۸۳ هجری شمسی به خانه شوهر رفت.

نادیا انجمن آن غزلسرای آزاده با تبسم روی لبانش که تازه از قفس دوران طالبان آزاد شده بود یکبار دیگر خود را در قفس تنگ با پنجره ها و زنجیر های قهر و خشم مرد سالاری و ده ها قفل ناخوش آیند اسیر یافت و در زیر ابر های تاریک و سیاه و غبار آلود زندگی از شکست و مرگ روح شاعرانه زمزمه فریاد گونه سر میدهد.

ز بسکه رانده شد از جام لب ترانه من
شکست زمزمه در روح شاعرانه من
مجوی در سخنم معنی نشاط و سرور
که مرد در تب غم طبع شادمانه من
به چشم دفتر من گر ستاره میخوانی
فسانه ایست ز رویای بیکرانه من

زندگی نادیا انجمن با تحول دور از توقعش هم‌نوا می‌گردید و شادابی و آزادمنشی او در قید و بند های جدید دست و پایش را به زنجیری بست که دیگر آزادانه به محافل ادبی و گرد هم آئی های فرهنگی اشتراک کرده نمیتوانست .

نقیب اروین روزنامه نگار چنین می‌گوید: «آخرین بار که نادیا انجمن را دیدم ده روز پیش بود، در یک محفل شعرخوانی در انجمن ادبی هرات که به مناسبت ماه رمضان برگزار شده بود حاضر شد و شعر خواند. نادیا پس از ازدواج، کمتر در محافل شعرخوانی حضور می یافت، در این محفل شاید به دلیل مناسبت ماه رمضان توانسته بود بیاید. وقتی پشت تریبون رفت، گفت که شعر تازه ای ندارد و شعری از قهار عاصی خواند.» هوای زندگی جدید اشعارش را نیز در قفسی زندانی نمود. او که فریاد ها و احساسات آزادمنشانه اش را در لابلای اشعار بلند مینمود حالا در کنج قفسی اسیر و بیان حقایق ، مبارزه و فریاد با زنجیر ناخوش آیند در جهانی می یابد که با بیان حقیقت مشتی با مهر سکوت به دهانش کوبیده میشود.

من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت
که عبث زاده ام و مَهر باید به زبانم

نادیا انجمن شاعر آزاد در قفس است. و آرزو دارد پنجره های قفس را بشکند و آزادانه بسراید .

یاد آن روز گرمی که قفس را بشگافم
سر برون آرم ازین عزلت و مستانه بخوانم

در آغوش شاعران آزاد در قفس پرپر زدن نادیا انجمن شاعر جوان را زیر شلاق اختناق و ظلم و ستم غرق در موج خون می یابیم، چراغ روشن و نور افشان این شاعر شیوا بیان و غزلسرای آزاده که در آینده شعر زن نوید بخش بود، در عنفوان جوانی خاموش گردید و بسا اشعار ناب غزل های دلنواز نا سروده های برای همیشه سعادت سرودن را با خود بخاک برد نادیا انجمن هنوز بیست و پنجمین بهار زندگیش گل نکرده بود که شکوفه ناشگفته ده ها بهار دیگر زندگیش در قفس تنگ و مصیبت بار خانه پرپر گردید. نادیا انجمن با سروده های چند فصل کوتاه زندگی شکوفایی و برآزندگی شعرش را در جهان ادبیات فارسی دری ثبت و نقادان و استادان شعر را بر پایه بلند اشعار دلنشینش گرویده ساخت. نادیا انجمن انتظار بیست و پنجمین بهار زندگی را میکشید و هنوز یک سال از ازدواجش گذشته بود که در ۱۵ عقرب ۱۳۸۴ هجری شمسی مطابق با پنجم نومبر ۲۰۰۵ میلادی زیر مشت ولگد های شوهرش سخت زخمی و خون آلود گردید و در حالیکه آرزوی سرودن هزاران شعر و تماشای ده ها

بهار زندگی پیش چشمانش اشک ناامیدی برچشمان و آه وناله در دل داشتند نادیا انجمن با نامرادی جهان فانی را وداع گفت و با رفتن خون دل هزاران عاشق شعرش و هواداران ادبیات و زبان فارسی دری را با غمی فراموش ناشدنی رها نمود. نعلش خون آلود نادیا انجمن بیانگر ضربات و لت و کوب بود. نثار احمد پیکار، یک مقام پلیس هرات گفت: بر روی جسد خانم انجمن «نشانه‌های» درشت ناشی از «ضرب و جرح» به چشم می خورد. بی بی سی به نقل از پلیس هرات گزارش داد که آثار ضرب و جرح در جسد نادیا انجمن مشهود بوده است. پلیس همچنین گفت که شوهر وی، در بازجویی‌های اولیه، به ضرب و شتم همسرش اعتراف کرده است. بلی ... نادیا انجمن در حالیکه بیشتر از دو ماه به پایان دوره تحصیلش نمانده بود به سن ۲۵ سالگی جهان فانی را وداع و به رفیق اعلی پیوست. فردای آنروز سیاه و فراموش ناشدنی که اشک آسمان و خاکیان و ناله، نوحه و زاری هزاران تن از اقوام، دوستان و خانواده فرهنگی ادبی هرات جنازه نادیا انجمن را بدرقه مینمود در پایان غزل ناسروده زندگی شهریان ماتمزه و سوگوار هرات شاعره عزیز خود را در جوار آرامگاه خواجه عبدالله انصاری به خاک سپردند. از نادیا انجمن، بهرام سعید کودک ۵ ماهه به یادگار ماند که بیشتر از جان دوستش میداشت.

«نادیا انجمن شاعر زمان خود میباشد شاعری که حقیقت تلخ زندگی یک زن را با همه مصیبت‌ها بیان میدارد او کهنه سرای تنگ نظر نیست و هیچگاه به فکر این نبوده که کلمات و مفاهیم سروده شده دیگران و یا تکرار گذشتگان را با استعارات و تشابهات دور از حقیقت و بیگانه با شرایط عینی و ذهنی جامعه محتوی و شکل شعرش را آباد نماید نادیا انجمن هرگز نمی‌خواست بسراید که شاعر باشد او مولانا وار زندگی میکرد نی بود نی یعنی مولانا، زندگی مولانا، حقیقت مولانا، جدائی و حکایت و شکایت مولانا ... نادیا انجمن نیز نی یعنی زندگی خود بود نادیا و شعرش از هم جدا نمی‌باشند نادیا انجمن شعرش و شعرش نادیا انجمن است. نادیا انجمن زندگی زن روزگارش و زن هم زمانش شعر نادیا میباشد.»

شب است و شعر میزند شرر به لحظه‌های من
 ز شوق شانه میکشد به رشته صدای من
 چه آشتی است و اعجب که آب میدهد مرا
 و عطر روح می دمد به پیکر هوای کم
 ندانم از کدام کوه، کدام کوه آرزو
 نسیم تازه میورزد به فصل انتهای من
 ز ابر نور میرسد چنان زلال روشنی
 که نیست حاجتی دگر به اشک‌های من

اشعار نادیا انجمن حقیقت زندگی زن را تمثیل میکند او در حقیقت فریاد ، عصیان ، مظلومیت ، خشم ، قهر ، حقیقت زن ، آزادمنشی و بیان زنانه به مفهوم مقدس آن میباشد. زندگی نادیا انجمن زندگی یک زن یک شاعرزن در قفس ، بیان درد، فغان وناله یک زن میباشد آن چنان که سروده است.

صدای گامهای سبز باران است

اینجا می‌رسند از راه، اینک

تشنه جانی چند دامن از کویر آورده، گرد آلود

نفسهانشان سراب آغشته، سوزان

کامها خشک و غبار اندود

اینجا می‌رسند از راه، اینک

دخترانی درد پرور، پیکر آزرده

نشاط از چهره‌ها شان رخت بسته

قلبها پیر و ترکخورده

نه در قاموس لبهانشان تبسم نقش می‌بندد

نه حتی قطره اشکی می‌زند از خشک‌رود چشمشان بیرون

خداوندا!

ندانم می‌رسد فریاد بی آوای شان تا ابر

تا گردون؟

صدای گامهای سبز باران است!

دیدگاه دیگران پیرامون شعر و زندگی نادیا انجمن

فریدون آژند، شاعر و عضو انجمن ادبی هرات، خانم نادیا را از جمله شاعرانی می داند که زبان و پرداخت نو در اشعارش قابل لمس بود. او می گوید: "نادیا می توانست برای شعر آینده افغانستان یک استثنا باشد."

لطیف ناظمی چنین گوید:

انجمنی رفت

با مشت تو ای مرد مپندار زنی رفت
از کوچه لب دوخته گان، انجمنی رفت
شرمت که با بازوی پولاد تو آسان
از چنگ تو زندانی پا در رسنی رفت
از حلقه خود سوخته گان، چلچله شعر
صد حیف و صد افسوس که با پرزدنی رفت
فریاد دل انگیز بهارینه سبزی
خشکید به لب، بلبل شیرین سخنی رفت
بشکسته پری، بی نفسی، در قفسی مرد
کی طایر آزاده پری از چمنی رفت؟
خامش منشینید الا خیل قناری
از نزد شما باغچه یاسمنی رفت

نعمت الله ترکانی گوید:

در خانه ما مثل تو پیدا شدنی نیست
خار و خس صحرا گل رعنا شدنی نیست
در ریگ روان بذر شقایق چه فشانی
برگی و گلی هیچ زمان وا شدنی نیست
بسیار مکش رنج درین خانه که دیگر
در حجم کمش این دل ما جا شدنی نیست

افسوس و صد افسوس که از فقر تکلم
 این واژه ای «تو» گاه گهی «ما» شدنی نیست
 با وسوسه های دل سنگ اش تن گرم
 تندیس ملال است و فریبا شدنی نیست
 غارتگر تاریخ بهاران زده شمشیر
 بر قامت سر و من، و بالا شدنی نیست
 بگزار مرا با غم و دردم که بمیرم
 این حرف به کانون تو افشا شدنی نیست
 بیهوده مگـو قصه و راز دل مان را
 پاک است، نه آلوده، و رسوا شدنی نیست

سعید حقیقی میگوید: بسیاری از نویسندگان افغان در هرات، مرگ این شاعر را "فاجعه ادبی" برای افغانستان خوانده اند.

آثار نادیا انجمن :

- ۱- گل دودی : به همت پوهنمل محمد مسعود رجایی استاد فاکولته ادبیات و علوم بشری و رئیس انجمن ادبی هرات در بهار ۱۳۸۴ به زیور طبع آراسته و منتشر گردید.
 - ۲- یک سبد دلهره : دومین مجموعه شعر نادیا انجمن در سال ۱۳۸۵ به همت سعیدالدین « جامی » و کانون جوانان انجمن ادبی هرات چاپ و نشر شد.
- نادیا انجمن از خود این دو اثر پر محتوی را به ارمغان گذاشت . شاید اشعار دیگری نیز هنوز اقبال چاپ نیافته است و یا من اطلاع ندارم . اما اینقدر میتوان گفت که اگر از نادیا انجمن فقط همین یک شعر باقی می ماند میتوان او را در کنار بهترین غزلسرایان زن به افتخار یاد کرد.

نیست شوقی که زبان باز کنم از چه بخوانم
 من که منفور زمانم چه بخوانم چه نخوانم
 چه بگویم سخن از شهید که زهر است به کامم
 وای از مشمت ستمگر که بکوبیده دهانم
 نیست غمخوار مرا در همه دنیا به که نازم
 چه بگیریم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بمانم
 من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت

که عبث زاده ام و مَهر بیايد به زبانه
 دانم ای دل که بهاران بود و موسم عشرت
 من پر بسته چه سازم که پریدن نتوانم
 گرچه دیربست خموشم نرود نغمه زیادم
 زانکه هر لحظه به نجوا سخن از دل برهانم
 یاد آن روز گرمی که قفس را بشگافم
 سر برون آرم ازین عزلت و مستانه بخوانم
 من نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلرزم
 دخت افغانم و بر جاست که دایم به فغانم

شاعران آزاد در قفس ایران

تاریخ ادبیات ساحه بزرگ که افغانستان و ایران امروزی در آن موقعیت دارند در قرون گذشته با هم ورق زده شده است. اما از چند قرن به این طرف که تاریخ ادبیات افغانستان و ایران امروزی جداگانه نگاشته میشود. شاعران این دوران اخیر زیر سقف جداگانه دسته بندی گردیده اند. درین دوران شاعران آزاد در قفس ایران بحث و صفحه بندی بزرگتری را ایجاب مینماید بنابراین آن بخش را به یک تحقیق دیگر بررسی و دنبال میکنیم و برای اینکه روشنی بر شاعران آزاد ایران در تاریخ معاصر داشته باشیم. نمونه های از شاعران بزرگ ایران را یاد آور میشویم و از محتوی کلامشان روشنی بر شاعران آزاد در قفس خواهد تابید.

هیلا صدیقی

شاعر جوان که به شکل زیبا محتوی قوی و دکلمه دلنشین از اوضاع ایران نقد و فریاد های عدالت خواهانه میکشد چندین مرتبه به جرم بیان و عقیده اش پشت میله های زندان رفته است. این خبر را از نشرات ایرانی میخوانیم. «این فعال اصلاح طلب در اردیبهشت ۹۰ برای اولین بار بازداشت شد و به زندان اوین برده شد. سپس با قید وثیقه آزاد شد. او در ۲۵ مرداد ۹۰ در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب محاکمه شد و رسانه ها خبر دادند که به چهار ماه حبس تعزیری به پنج سال تعلیقی محکوم گردید. هیلا صدیقی همچنین از سال ۸۸ تا مهر ماه سال ۹۰ ممنوع الخروج بوده است. شنیده ها حاکی از آن است که در دادگاه فرهنگ و رسانه پرونده جدیدی برای او باز شده و حکمی غیابی هم از همین طریق برایش صادر شده است.»

هیلا صدیقی روز شنبه ۱۸ دی ماه ۱۳۹۴ یک بار دیگر زندانی شد. او بعد از رهائی از زندان چگونگی بازداشت و رفتار مأمورین زندان را هنگام بازگشت به تهران در فرودگاه امام چنین توضیح داده است. « من شب اول را در انفرادی بازداشتگاه فرودگاه بودم و شب دوم را در بازداشتگاه شاپور، معروف به سیاه‌ترین محبوس زندانیان خطرناک در یک بند ۴ متری در کنار ۸ زندانی خطرناک (البته این اصطلاح مرسوم است و برای من همان افراد انسان‌هایی هستند با حقوق و ارزش خودشان که هنوز هم نگران سرنوشتشان هستم) با بدترین و شنیع‌ترین رفتار انسانی، در حالی که ابتدا خود آگاهی شاپور نیز از پذیرش من در آنجا امتناع می‌کرد.» هیلا صدیقی اضافه کرده است: «جابه‌جایی من در شهر با قفس صورت می‌گرفت و نظارت‌ها در حد نظارت بر یک جانی.» اشعار زیبا و پر محتوی هیلا صدیقی زندگی شاعر آزاد در قفس را با هوای دیگری تمثیل مینماید.

خانه ات را باد برد - هیلا صدیقی

فروردین ۱۳۹۴

خانه ات را باد برد تو هنوزم نگرانِ وزش باد، در موی منی!؟

مسخِ افیونی افسانه‌ی اصحابِ کدامین غاری؟

در کدامین خوابی؟

خواب در چشمِ تو ویرانی صد طایفه است

تشتِ رسوایی دزدانِ امارت افتاد

تو نگهدار، هنوزم دو سرِ شالِ مرا

...

پشتِ این پرده‌ی پوسیده، تو در خوابی و من

با همین زلفکِ ممنوعه‌ی خود

نردبانی به بلندای سحر میبافم

تا برآرم خورشید

و تو در خوابی و آب

از سرت می‌گذرد

...

و ندیدی هرگز

توی جنگل، کاج را

شب به شب، جای سپیدار زدند

و نبودند پلنگان، وقتی
 که دماوندِ اساطیری را
 از کمر، دار زدند
 و به هر دانه برنجی که به رنج
 بر سرِ سفره ی ما آمده بود
 توی شالیزاران
 آهن و آجر و دیوار زدند
 ...
 و تو در خوابی و آب
 تشنه ی هامون شد
 خونِ زاینده برید
 و نفس های شبِ شرجیِ هور
 زیر گِل ، مدفون شد
 ...
 خانه ات را باد برد
 تشتِ رسوایی و غارت افتاد
 تو نگهدار به چنگت ، شبِ گیسوی مرا
 تا مبادا شبِ قحطی زده ی سفره ی ما
 مشتِ خالی ترا باز کند
 تا مبادا که ببینند همه خوی ترا
 موی مرا
 من حجابم
 نه حجابِ تنِ آزاده ی خود
 من حجابِ تنِ یغما زده و خوابِ توام
 پشتِ این پرده ی پوسیده تو در خوابی و من
 با همین زلفکِ ممنوعه ی خود
 نردبانی به بلندای سحر مییافم
 تا برآرم خورشید

شعر دیگر از هیلا صدیقی

از خاکم وهم خاک من از جان و تنم نیست
 انگار که این قوم غضب، هموطنم نیست
 اینجا قلم و حرمت و قانون شکستند
 با پرچم بی رنگ بر این خانه نشستند
 پا از قدم مردم این شهر گرفتند
 رای و نفس و حق همه با قهر گرفتند
 شعری که سرودیم به صد حيله ستاندند
 با ساز دروغی همه جا بر همه خواندند
 با دست تبر سینه این باغ دریدند
 مرغان امید از سر هر شاخه پریدند
 بردند از این خاک مصیبت زده نعمت
 این خاک کهن بوم سراسر غم و محنت
 از هیبت تاریخی اش آوار به جا ماند
 یک باغ پر از آفت و بیمار به جاماند
 از طایفه رستم و سهراب و سیاوش
 هیهات که صد مرد عزادار به جا ماند
 از مملکت فلسفه و شعر و شریعت
 جهل و غضب و غفلت و انکار به جاماند
 دادیم شعار وطنی و نشنیدند
 آواز هر آزاده که بردار به جا ماند
 دیروز تفنگی به هر آینه سپردند
 صدها گل نشکفته سر حادثه بردند
 خمپاره و خون بود و شب و درد مداوم
 بالاله و یاس و صنم و سرو مقاوم
 آن دسته که ماندند از آن قافله ها دور
 فرداش از این معرکه بردند غنایم
 امروز تفنگ پدری را در خانه

بر سینه فرزند گرفتن نشانه
 از خون جگر سرخ شد اینجاریخ مادر
 تب کرد زمین از سر غیرت که سراسر
 فرسود هوای وطن از بوی خیانت
 زهر دروغ و طمع و زور و اهانت
 این قوم نکردند به ناموس برادر
 امروز نگاهی که به چشمان امانت
 غافل که تبر خانه ای جز بیشه ندارد
 از جنس درخت است ولی ریشه ندارد
 هر چند که باغ از غم پاییز تکیده
 از خون جوانان وطن لاله دمیده
 سدگل به چمن در قدم باد بهاران
 میروید و صد بوسه دهد بر لب باران
 ققنوس به پا خیزد و با جان هزاره
 پر میکشد از این قفس خون و شراره
 با برف زمین آب شود ظلم و قساوت
 فرداش ببینند که سبز است دوباره

فروغ فرخزاد

یکی از شاعران پر آوازه با کلامی متفاوت و محتوی قوی و چراغ روشن ویا نمونه آشکارا از شاعران آزاد در قفس ایران میباشد. فروغ از جمله شاعرانی است که در اشعارش اعتراضات زیادی نسبت به وضعیت موجود در جامعه و زندگی اش درج شده است. اوبه زندگی مشترک و کلاً جنس مخالف نظر چندان مساعدی ندارد و شکوه‌های زیاد در لابلای اشعارش به چشم میخورد. فروغ در یکی از اشعار نابش حلقه ازدواج و زندگی مشترک را با حلقه نکاح نوعی برد ه گی و بندگی تمثیل مینماید.

دخترک خنده کنان گفت که چیست

راز این حلقه زر

راز این حلقه که انگشت مرا

این چنین تنگ گرفته است به بر
 راز این حلقه که در چهره او
 اینهمه تابش و رخسندگی است
 مرد حیران شد و گفت
 حلقه خوشبختی است حلقه زندگی است
 همه گفتند : مبارک باشد
 دخترک گفت : دریغا که مرا
 باز در معنی آن شک باشد
 سالها رفت و شبی
 زنی افسرده نظر کرد بر آن حلقه زر
 دید در نقش فروزنده او
 روزهایی که به امید وفای شوهر
 به هدر رفته هدر
 زن پریشان شد و نالید که وای
 وای این حلقه که در چهره او
 باز هم تابش و رخسندگی است
 حلقه بردگی و بندگی است

سیمین بهبانی

شاعر زیبا کلام دیگری از سرزمین ایران امروزی مییابد که در شعر نغمه روسپی حقیقت درد و رنج
 شاعران آزاد در قفس را بیان میدارد .

بده آن قوطی سرخاب مرا
 تا زخم رنگ به بی رنگی خویش
 بده آن روغن ، تا تازه کنم
 چهره پژمرده ز دلتنگی خویش
 بده آن عطر که مشکین سازم
 گیسوان را و بریزم بر دوش
 بده آن جامه ی تنگم که کسان

تنگ گیرند مرا در آغوش
 بده آن تور که عریانی را
 در خَمَش جلوه دو چندان بخشم
 هوس انگیزی و آشوبگری
 به سر و سینه و پستان بخشم
 بده آن جام که سرمست شوم
 به سیه بختی خود خنده زخم
 روی این چهره ی ناشاد غمین
 چهره یی شاد و فریبنده زخم
 وای از آن همنفس دیشب من
 چه روانکاه و توانفرسا بود
 لیک پرسید چو از من ، گفتم
 کس ندیدم که چنین زیبا بود
 وان دگر همسر چندین شب پیش
 او همان بود که بیمارم کرد
 آنچه پرداخت ، اگر صد می شد
 درد ، زان بیشتر آزارم کرد
 پُر کس بی کسم و زین یاران
 غمگساری و هواخواهی نیست
 لاف دلجویی بسیار زنند
 لیک جز لحظه ی کوتاهی نیست
 نه مرا همسر و هم بالینی
 که کشد دست وفا بر سر من
 نه مرا کودکی و دلبندی
 که برد زنگ غم از خاطر من
 آه ، این کیست که در می کوید ؟
 همسر امشب من می آید
 وای، ای غم، ز دلم دست بکش
 کاین زمان شادی او می باید

لب من - ای لب نیرنگ فروش
 بر غمم پرده یی از راز بکش
 تا مرا چند درم بیش دهند
 خنده کن ، بوسه بز ، ناز بکش

پروین اعتصامی

زیر عنوان «مشهورترین شاعر زن ایران» ثبت شده است. در بیست و هشت سالگی ازدواج نمود ولی به دلیل اختلافات شدید فکری با همسرش، از او جدا شد و بر اثر بیماری حصبه در سن سی و پنج سالگی در تهران درگذشت.

اشعارش روحیه ظلم‌ستیزی و مخالفت با ستم و ستمگران و حمایت، همدلی و همدردی با محرومان و ستم‌دیدگان است.

زن در ایران، پیش از این گویی که ایرانی نبود
 پیشه‌اش، جز تیره روزی و پریشانی نبود
 زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می‌گذشت
 زن چه بود آن روزها، گر زآن که زندانی نبود
 کس چو زن اندر سیاهی قرن‌ها منزل نکرد
 کس چو زن در معبد سالوس، قربانی نبود
 در عدالتخانه انصاف زن شاهد نداشت
 در دبستان فضیلت زن دبستانی نبود
 دادخواهی‌های زن می‌ماند عمری بی‌جواب
 آشکارا بود این بیداد؛ پنهانی نبود
 بس کسان را جامه و چوب شبانی بود، لیک
 در نهاد جمله گرگی بود؛ چوپانی نبود
 از برای زن به میدان فراخ زندگی
 سرنوشت و قسمتی جز تنگ‌میدانی نبود
 نور دانش را ز چشم زن نهان می‌داشتند
 این ندانستن، ز پستی و گرانجانی نبود

زن کجا بافنده میشد، بی نخ و دوک هنر
 خرمن و حاصل نبود، آنجا که دهقانی نبود
 میوه‌های دکه دانش فراوان بود، لیک
 بهر زن هرگز نصیبی زین فراوانی نبود
 در قفس می‌آرمید و در قفس می‌داد جان
 در گلستان نام ازین مرغ گلستانی نبود
 بهر زن تقلید تیه فتنه و چاه بلاست
 زیرک آن زن، کو رهش این راه ظلمانی نبود
 آب و رنگ از علم می‌بایست، شرط برتری
 با زمرد یاره و لعل بدخشانی نبود
 جلوه صد پرنیان، چون یک قبای ساده نیست
 عزت از شایستگی بود از هوسرانی نبود
 ارزش پوشانده کفش و جامه را ارزنده کرد
 قدر و پستی، با گرانی و به ارزانی نبود
 سادگی و پاکی و پرهیز یک یک گوهرند
 گوهر تابنده تنها گوهر کانی نبود
 از زر و زیور چه سود آنجا که نادان است زن
 زیور و زر، پرده‌پوش عیب نادانی نبود
 عیبها را جامه پرهیز پوشانده‌ست و بس
 جامه عجب و هوی بهتر ز عریانی نبود
 زن، سبکساری نبیند تا گرانسنگ است و بس
 پاک را آسبیدی از آلوده دامانی نبود
 زن چون گنجور است و عفت گنج و حرص و آزدزد
 وای اگر آگه ز آیین نگهبانی نبود
 اهرمن بر سفره تقوی نمیشد میهمان
 زآن که می‌دانست کآنجا جای مهمانی نبود
 پا به راه راست باید داشت، کاندر راه کج
 توشه‌ای و رهنوردی، جز پشیمانی نبود
 چشم و دل را پرده میبایست اما از عفاف

چادر پوشیده، بنیاد مسلمانان نبود
 خسروا، دست توانای تو، آسان کرد کار
 ورنه در این کار سخت امید آسانی نبود
 شه نمی‌شد گردر این گمگشته کشتی ناخدای
 ساحلی پیدا از این دریای طوفانی نبود
 باید این انوار را پروین به چشم عقل دید
 مهر رخشان را نشاید گفت نورانی نبود

فاطمه اختصاری

از سرایندگان "غزل پست مدرن" به اتهام "توهین به مقدسات" و "تبلیغ علیه نظام" به ۱۱ و نیم سال حبس و ۹۹ ضربه شلاق محکوم گردید.

تمام شعرپر از بغض و چشم‌های ترم
 برای خوب‌ترین خنده‌ی جهان: پسر
 که توی زندگی ام بود و ناامیدانه
 تلاش کردم از این غصه‌ها درش ببرم
 میان یک چمدان خاطره گذاشتمش
 نرفته و نرسیده، هنوز در سفرم
 اگر چه موقع پرواز از جهنم مان
 سقوط کردم و آتش گرفت بال و پرم
 درخت شورشی باغ را تبر زده اند
 میان غربت هر خاک، سبز شد خبرم

شاعران آزاد در قفس

تاجیکستان

تاجیکستان کشور همسایه و هم زبان افغانستان میباشد. رابطه حسنه و مستحکم فرهنگی، دینی و زبانی بین این دو مملکت سابقه طولانی و در بخش زبان و ادبیات صفحات درخشان تاریخ مشترک دارند. مردم تاجیکستان در روند تاریخ با نشیب و فراز های تلخ و شیرین دست و پنجه نرم نمودند. زبان، فرهنگ و دین این مردم آزادمنش، غیور و شجاع در طول تاریخ زیر ضربات و شلاق بی رحم قدرتهای متجاوز قرار گرفته و زخم های بزرگی بر پیکر تاجیکستان و مردم آن باقی مانده است. یکی از این ضربات ناخوش آیند انقلاب روسیه بود که بر کشورهای همسایه و دور و نزدیک به منظور بزرگ سازی ساحه تسلط عقیدتی و جغرافیائی خود تجاوز مسلحانه کرد و روش و مفکوره خود را با جبر و اکراه بر دیگران تحمیل نمود. تاجیکستان یکی از این قربانیان است و یکی از بزرگترین ضربات که مردم تاجیکستان خصوصا زبان، ادبیات و فرهنگ مردم تاجیک را لکه دار و داغدار نمود همانا تبدیل نمودن الفبای تاجیکی به سرلیک بود. در سال ۱۹۳۰ رسم الخط تاجیکستان به لاتین تبدیل شد و در سال ۱۹۴۰ خط سرلیک که خط رسمی روسیه است جانشین لاتین شد. از آن زمان مردم تاجیک، زبان تاجیکی همان فارسی دری را با الفای سرلیک باید مینوشتند و میخواندند و در مرور زمان نسل جدید و آینده تاجیک، الفبای فارسی دری را خوانده نمیتوانستند و رابطه شان با ادبیات فارسی دری و شاعران و نویسندگان هم زبانشان قطع گردید. دیگر آنها مثنوی معنوی مولانا، گلستان سعدی، هفت آورنگ جامی، غزلیان حافظ و ده ها و صد ها اثر بی نظیر دیگر را خوانده نمیتوانستند و از مزایا و دانستنی های آنها بی نصیب ماندند. این ضربه بزرگ بیشتر از هراسان دیگر بر شاعران و نویسندگان تأثیر عمیق داشت. خوشبختانه بعد از استقلال تاجیکستان از زیر سلطه اتحاد جماهیر شوروی زبان تاجیکی که از آن با نام زبان فارسی تاجیکی یا فارسی فرارودی نیز یاد می شود و درآ سیای میانه به خصوص در کشورهای تاجیکستان و ازبکستان رایج است؛ مجلس تاجیکستان در سال ۱۳۷۸ هجری شمسی ۱۹۹۹ میلادی نام قانونی زبان این کشور را تاجیکی اعلام کرد. امروز در مکاتب، نشرات و رسانه های تاجیکستان زبان تاجیکی رسمیت دارد و به رسم الخط تاجیکی همان فارسی دری مینویسند و زبان روسی در کنار زبان تاجیکی به عنوان زبان دوم شناخته می شود.

تا جائیکه به شاعران آزاد در قفس موضوع این اثر ارتباط میگیرد. شاعران زن در تاجیکستان بر علاوه ده ها مصیبت و بدبختی دیگر رنج بزرگ دوری از الفبای مادری را سالهای زیادی چشیدند. بررسی و تحقیق پیرامون شاعران آزاد در قفس در تاجیکستان فرصت و مأخذ معتبر میخواهد تا حق مطلب به شکل اساسی ادا گردد. امیدوارم جوانان پر انرژی درین راستا پیشقدم گردند و

سرگذشت شاعران آزاد در قفس تاجیکستان را مفصل به زیور نوشته آراسته گردانند. در این اثر مشت نمونه خروار به زندگی یکی از شاعران تاجیکستان گلرخسار صفی آوا روشنی انداخته میشود.

گلرخسار صفی آوا

گلرخسار صفی آوا شاعر، نویسنده و سیاستمدار تاجیکستان که لقب مادر ملت تاجیک را کسب نموده است در ۱۷ دسامبر سال ۱۹۴۷ میلادی در روستای یخچ ناحیه دربند دیده به جهان گشود. زندگی پر نشیب و فراز گلرخسار چنان با اموج غم و درد غرق است که میتوان او را نمونه برازنده شاعران آزاد در قفس تاجیکستان یاد کرد. دوران کودکیش صفحه ناخوش آیندی است که او را از نعمت بازی های کودکانه و سرگرمی های طفلانه محروم سازد. او با ناگواری اعتراف میکند «من اصلاً کودکی نداشتم». پیرامون زندگی گلرخسار صفی آوا چندین مصاحبه در یوتیوب موجود است. در یکی از این صحبتها راجع به کودکی اش چنین میگوید: «مرگ مادر نازنین من که سر فرزند رفت در بالای زانوی من چند ساله. من را بکلی بزرگ کرد من اصلاً کودکی نداشتم مادر کلانم را گفتم ببین، مادر من بگو سرش از زانویم بگیرد پایم درد کرد. حالا هم یاد میکنم پایم درد میکرد. این فاجعه از سر تولد کرد بدون هیچکدام مادر، بدون هیچ نوع ما و من از همان وقت کودک نیستم... بعد من خودم را از بالای دو متر پایان پرتافتم. بعد یکسال دراز مریض شدم چونکه ضرب خوردم» با مرگ مادر که گرد یتیمی بر رخسارش نشست دروازه خانه نیز بسته و شرایط زندگی در رژیم اتحاد جماهیر شوروی گلرخسار به یتیم خانه انتقال داده شد و زندگی را دور از محبت پدر و مادر و هوای ناخوش آیند یتیم خانه دنبال نمود. گلرخسار مادرش را در ۱۱ سالگی از دست داد. مادری که با ترانه های مهربانانه و نصایح مادرانه روح تشنه گلرخسار را با گنجینه های از ادبیات شفاهی آشنا نموده بود. او پانزده سال بیشتر نداشت که اولین شعرش در ستایش بهار به سال ۱۹۶۲ میلادی روی کاغذ آمد و در همین سال شعر وطنی اش در باره تاجیکستان در یک روزنامه محلی اقبال چاپ یافت و مژده ستاره نوی در آسمان ادبیات تاجیکستان درخشید.

گلرخسار با استعداد سرشاد و زحمت کشی به یونیورستی راه پیدا نماید و در سال ۱۹۶۸ میلادی تحصیلات خود را در دانشکده تاریخ و ادبیات تاجیکستان به پایان رساند. تحصیل در دانشگاه دولتی دوشنبه سبب آشنایی اش با فرهنگیان و بزرگان چون «میرزا تورسونزاده» و «باقی رحیم‌اوف» گردید و چند سال بعد نیز دوستی و آشنایی با نام‌آوران ادبیات شوروی از جمله «شولوخف»، «تیخونوف» و «چنگیز آیت‌ماتوف» سبب گردید تا با اشعارش در میان اهل قلم، نامی و جایی قبول شده پیدا نماید. گلرخسار آثار با ارزشی را به ارمغان گذاشته که خوشبختانه اکثر آثار او اقبال چاپ یافته است. بخشی

از کتابهای شعر، داستان و رمان او تنها با ثبت نام معرفی میگردد. «بنفشه» (۱۹۷۰ میلادی)، «خانه پدر» (۱۹۷۳ میلادی)، «شبدرد» (۱۹۷۵ میلادی)، «افسانه کوهسار» (۱۹۷۵ میلادی)، «گهواره سبز» (۱۹۸۴ میلادی به خط فارسی)، و «اشک طوفان» (۱۹۹۲ میلادی لوگزامبورگ) «زادروز درد» (۱۹۹۵ میلادی مسکو) «آیت عشق» «گلچین اشعار گلرخسار» (۱۹۹۴ میلادی در ایران) «در پناه سایه»، «زنهای سبز بهار» (۱۹۹۰ میلادی) و «سکرات موت»... ترجمه‌های مشهور او از اشعار و آثار «لورکا»، «کامو»، «فیض احمدفیض» و «برگولس» گنجینه‌های درخشان دیگر بر روند کاری او میباشند. گلرخسار صفی آوا به پاس خدمات بی‌شائبه فرهنگی، ادبی، سیاسی و اجتماعی چندین جایزه از جمله جایزه کومسمول عمومی اتفاق شوروی (۱۹۸۸ میلادی) جایزه‌ی «جوانان نین» و جایزه کومسمول تاجیکستان (۱۹۷۵ میلادی) را کسب نمود و از سال ۱۹۷۱ میلادی عضو پیوسته کانون نویسندگان تاجیکستان میباشد.

گفته آمد که گلرخسار صفی آوا در پانزده سالگی اولین شعرش را سرود. او در برنامه «کاخ بلند» در تلویزیون طلوع افغانستان پیرامون شعر سرودن خود چنین میگوید: «من شعر اول برای خودم میگویم برای درد خودم میگویم برای شادی خودم میگویم متأسفانه در تمام زندگیم شعر شادی کم گفته ام چونکه آدمی که از آغاز زندگیش میداند که برای مردن تولد شده است نمیتواند خوشبخت باشد»

گلرخسار صفی آوا در برنامه به عبارت دیگر بی بی سی پیرامون موضوع شعر خود چنین میگوید: «موضوع نداشتیم ما میدانستیم که بچه‌ها به جنگ رفتند باید برگردند همین را میگفتیم یا میرفتیم مثلاً پیکر سنگی را میدیدیم در نزد او شعر میگفتیم چون خیلی محدود بود گفتن ما امکان اجازت مثلاً محدود بود گفته نمیتوانستیم اما من اولین چیزی که گفتم برای طبیعت بود و هیچکس نمیتوانست مرا منع کند و انکار کند و شعر اولین هم بهار بود و خیال میکنم شعر آخرین من هم بهار باشد چونکه ازین معجزه بیشتری در زندگی ندیدم... کتاب اول من بنفشه بود گل اول بهار است و بوی خوش دارد» این اثر در سال ۱۹۷۰ نگاشته شده است. گلرخسار صفی آوا از محدودیت و اجازت سرودن یاد آور شده آنچه قابل فهم و درک در رژیم اتحاد جماهیر شوروی میباشد. گلرخسار صفی آوا در مصاحبه دیگری از آزاد بودن و هر چه میخواستیم میگفتم در دوران شوری سابق یاد میکند. هر چند پیرامون آزادی که هر چه میخواستیم میگفتم در آن دوران اتحاد جماهیر شوروی قابل چانه زنی میباشد باز هم این چند جمله دیگر گلرخسار را از مصاحبه دیگر مینگاریم «در دوران شوروی هم آزاد بودم هر چه میخواستیم میگفتم اینکه دیگر مسئله است که چاپ میکنی یا نمیکنی من همان وقت گفته بودم.»

حزب من دین من نشد ای وای
 کفر گـو کافرانـه میمـیـرم
 همچـو گنجشک در گلـوی مـار
 در گلـوی زمانـه میمـیـرم

محتوی اشعار گلرخسار از عشق وطن، حرکت و مقاومت تا بیان درد و رنج زندگی شخصی را احتوا مینماید. پیرامون شعر مقاومت و درد رنج شاعران آزاد در قفس تاجیکستان چند جمله از صفحه ۴ کتاب بررسی سبک شناسانه ی اشعار گلرخسار صفی آوا نگارش یاسمن نعمتی درج میگردد.

« بی اعتنایی به زبان فارسی تاجیکی، بیرون ماندن شهرهای سمرقند و بخارا از مرزهای جمهوری تاجیکستان، بهره کشی از کشاورزان، روزگار سخت و توانفرسای زنان تاجیک، خیانت‌های زمامداران تاجیکستان، و فساد رهبران کمونیست از جمله دردهایی بود که در ادبیات فارسی آسیای مرکزی کمابیش بازتاب یافت. [که نمونه هایی از این ایدئولوژیها را در اشعار خانم گلرخسار میبینیم] کارمقاومت در سالهای دهه ی شصت آغاز شد، در دو دهه هفتاد و هشتاد شدت گرفت و سرانجام در آغاز سالهای نود به ادبیات مقاومت تبدیل شد. اگر تاجیکان بیدارتر از دیگر ملل آسیای مرکزی هستند، اگر تاجیکستان بیش از دیگر کشورهای آسیای مرکزی برای به دست آوردن استقلال خود تلاش میورزد، ... ادبیات، به ویژه مکتب مقاومت در بیداری و جسارت مردم سهم فراوان داشته است.» دو غزل زیر سوز و درد زندگی شخصی گلرخسار را در قفس شاعران آزاد تمثیل مینماید.

پس دیوارِ تو جای قدمی گریان است
 در گُل خنده من، برگِ غمی گریان است
 زندگی پیر شد و عشق جوان است هنوز
 به جوان پیری من، بیش کمی گریان است
 به که گویم که قلم را اَلَمَت داده به من؟
 از که پُرسم که چرا هر قلمی گریان است؟
 قیمتِ لحظه از آن در نظرم افزون شد
 که پس هر نفس بی تو، دَمی گریان است
 تا دَمی وارثِ بیچاره جمشید منم
 در لبِ مَلَّتِ من جامِ جمی گریان است
 بیچاره دلم جدا ز جان می‌گرید

از زخمِ زمانه بی نشان می‌گریید
 بر دوشِ عصا نهاده بارِ غمِ خود
 پیرِ المم نهان نهان می‌گریید
 در فصلِ خزانِ عشق، یاد نگهم
 در فلسفه فصلِ خزان می‌گریید
 سوزم به هزار و یک زبان خاموش است
 دردم به هزار و یک زبان می‌گریید
 مانند من و ملتِ آواره من
 در چنگِ اجل، نیمِ جهان می‌گریید
 بر حال من و میهنِ بیچاره من
 یزدان بر سقفِ آسمان می‌گریید

گلرخسار صفی آوا که عشق مردم و وطن، جان نثاری، فداکاری، آتش فعالیت‌های اجتماعی، ادبی، فرهنگی و سیاسی در وجوش موج میزد غم و درد ملتش را با تار و پود وجودش حس مینمود و همه این حالات تأثیر مستقیم بر شعرش وارد نموده و زندگیش را ساخته است. بی جا نیست که میگوید: «گل رخسار بدم نازکش خار شدم»

گل رخسار بدم، نازکش خار شدم
 حُسن گلزار بدم، زیب سَر دار شدم
 خواستم بار غم از دوش حقیران فکنم
 کوه غم گشتم و بر شانه خود بار شدم
 خانه عشق مرا رَشکِ حسود آتش زد
 بر لبِ غصّه، تب بوسه بیمار شدم
 وارثِ بار کج مرکب جهل دگران
 ز گناه همه بگذشته، گنه کار شدم
 سرفرازی من از عشقِ وطن باطل شد
 سَر خود از قدم سفله خریدار شدم
 که مرا گفت که از وحشتِ شب ناله کنم؟
 همه خوابند... من از آه که بیدار شدم؟

گلرخسار شاعر ملی است . شعر گلرخسار را میتوان جریان مستحکمی از تحول و تغیر تأثیر گذار از دوران شوروی به دوران استقلال تاجیکستان دانست . محمدعلی علومی نویسنده و پژوهشگر در نوشته «گذری بر اشعار گلرخسار صفی» چنین مینگارد. «گلرخسار، شاعری ملی است و دستیابی به این جایگاه والا، همچون سیاوش گذر از آتش می‌خواهد، آن هم نه گذری به یکبار و یکباره بلکه گذارهای پیاپی از آتشیهای آزمونهای دشوار و مرد افکن می‌باید تا شاعری سرانجام شایسته بیان و زبان عواطف و اندیشه‌های مردمش گشته و شاعری ملی شود چنان که گلرخسار صفی است.»

غزل نقار

پیک گل بودم و محروم بهارم کردید
 بیت دل بودم و تحریرِ شعارم کردید
 نفسم بی‌هوسِ عشقِ شما، داشت نداشت
 در نفس پیکرِ پیکارِ نقارم کردید
 چون ز خود رسته، گشادم پر و بالِ بسته
 با نگاه حسد و کینه شکارم کردید
 اخگری از فر خاکستر خود سوختگان
 قاصد نور ضیا بودم و تارم کردید
 شد ریخ دره‌ها حزن فر بی فرّه‌ها
 آرش عار شما بودم و عارم کردید
 شعر عصیانِ عصب، خنده گریانِ نسب
 خنده‌سار سربازار بتارم کردید
 نوحه دار شما نقطه ایجاد شما
 حرف فردای شما بودم و پارم کردید
 زمین شب‌دیز ز شیرینی من خالی ماند
 زآن که بر مرکب دجال سوارم کردید
 در بهاری که پی مرگ خزان می‌خندید
 گل رخسار شما بودم و خارم کردید

گلرخسار وطنش را بی حد و اندازه دوست میدارد و ازین است که چون شمع برایش میسوزد . او راجع به عاشق بودن چنین میگوید : « من خیال میکنم اصالت انسان پیش از همه عاشق بودن است به این زندگی نارنین که آفریدگار برای ما اعطا کرده است »

ندارم آرزوی عمر جاوید
 وطن بگذار مانند جاودانه
 همی خواهم به تو بعد سرمن
 وطن مانند، وطن مانند نشانه!

گلرخسار زنیست که مقام وارزش زن را میداند و برای هم وطنانش پیام های هدایت کننده برای رسیدن به مقام عالی و رفیع زن را بیان میکند. از زبان خودش در یک مصاحبه چنین ثبت گردیده است . « در جامعه که زن حقوق پست دارد . معاش پست دارد . جای پست دارد . جایگاه پست دارد . آن جامعه آینده ندارد و خیال میکنم در جامعه که زن صاحب خانه است صاحب وطن است صاحب مثلاً سخن است در آن راه جامعه همیشه پیشکفتد ... زن برای هر ملت ناموس و شرف همان ملت است ... من خیال میکنم یکی از کمبودی ها یا یکی از فاجعه های مخصوصاً زنان ما در آن است که حقوق انسانی ، سیاسی و جامعی خود را نمیشناسند و امروز در یک وضعیت قرار دارند که باید که حقوق باید که قانون کار کند و حقوق این زنها را برای خود آنها بشناساند » گلرخسار در باره شخصیت خود یک دخترک یک زن از کودکی که از یتیم خانه و دهات به شهر آمد تا یک زن که یک عمر برای هویت و آزادی ملت تاجیک جد و جهد و سعی و کوشش کرد و از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ عیسوی در زمان گوربچوف یکی از معاونان پارلمان اتحاد جماهیرشوروی گردید و تقریباً صد کتاب نوشته است و لقب مادر ملت تاجیک را گرفت ؛ چنین میگوید : « شخصیت خود را هم چون یک انسان یک دخترک احترام میکردم هر کسی که خودش را احترام میکند هیچوقت کس دیگری او را تحقیر کرده نمیتواند »

با شه پر بسته پر گشودن هنر است
 با قلب شکسته دل سرودن هنر است
 در بزم هزار و یک شب تنهائی
 با سایه خود رقص نمودن هنر است

طلبل لالی میزنم برکاسه سرهای خالی
 کی خموشان وی کفن پوشان
 گشنه چشمان حقیر مست و عریان میخورندم
 گرگ تنهایم میان رمه وحشی گوسفندان میخورندم

گلرخسار صفی آوا زنیست که قدر او را ملت غیور ، ادیب و عاشق فرهنگ تاجیکستان دانسته و برایش لقب مادر ملت را دادند . گلرخسار صفی آوا از عنفوان جوانی برای مردم تاجیک چه در ساحه ادبیات و فرهنگ و چه در مبارزات سیاسی اجتماعی استقلال طلبانه و آزادی خواهانه تاجیکستان جد و جهد و سعی و کوشش نمود . شیرازه خدمات و فعالیت ها شهرت او را در بین ملت تاجیک به آن مقام عالی و رفیع رساند که لقب مادر ملت تاجیک را کسب نمود . گلرخسار صفی آوا پیرامون لقب مادر ملت تاجیک میگوید : در دهات با جمعی از زنان همنا بود که طیارات روسی مواد کمیایوی برای زراعت را بر سر زمینها میپاشید و در این واقعه غذاهای خوردنی این جمع مملو از مواد کمیایوی گردید . گلرخسار برای دادخواهی فریاد کشید و مقامات دولتی را ازین عمل آگاه ساخت . زنان به پاس قدردانی ازین خدمت گلرخسار صدا بلند نمودند تو مادر ما هستی و این صدا در بین مردم پخش گردید در زمانی هم به تمسخر او را مادر ملت تاجیک صدا نمودند و به هر صورت خدمات و فعالیتهای گلرخسار صفی آوا ادامه یافت و لقب مادر ملت تاجیک ماندگار گردید . در شعر «تنهایی» این شاعر آزاد در قفس ، «خوش نامم و بدنامم» را با «جانانه تنهایی» بدرقه مینماید .

تنهایی

خوش نامم و بدنامم؛ جانانه تنهایی
 بشکستم و نشکستم پیماننه تنهایی
 مستورم و مشهورم، چون شاعر تنهایی
 ماند به جهان از من افسانه تنهایی
 چون باد بیابانها وحشت زده بگریزم
 از انجمن تنها تا خانه تنهایی
 گلبن که خزان دارد، اندوه نهمان دارد
 دل در کف جان دارد جانانه تنهایی

هجران پَر و پا دارد دستورِ قضا دارد
 ما را بکشد آخر دیوانه تنه‌هایی
 بیگانه تنه‌ایی، یک دانه تنه‌ایی
 بر جمع جهان خندد از شانه تنه‌ایی

گلرخسار صفی آوا در پهلوی همه جریانات رنج وانده کودکی تا تلاش برای کسب استقلال تاجیکستان در قفس دیگری پر میزد تا دیوار قفس را شکسته و آزادانه زبان و رسم و خط تاجیکی خود را داشته باشد. چقدر درد آور است که ملتی الفای زبان مادری خود را از دست بدهد. گلرخسار و دیگر شاعران ونویسندگان تاجیکستان این مصیبت بزرگ را در زندگی خود تجربه نمودند. تجربه تلخی که رژیم اتحاد جماهیر شوروی الفای فارسی دری به گفته مردم تاجیکستان الفبای تاجیکی را از آنها گرفت و الفبای سریلیک را جای نشین آن ساخت و رابطه مردم را باهمه آثار گرانبهای فارسی دری قطع نمودند. شاعران تاجیکستان خصوصاً شاعران زن در قفس دلگیرالفبای بیگانه سالها و دهه ها گذشتاندند. روند تاریخی سرگذشت الفبای زبان تاجیکی و فرهنگ مردم تاجیکستان و تأثیر گلرخسار صفی آوا در احیای آن را تلاش رهائی از قفس میتوان یافت.

زبان تاجیکی، فرهنگ و ادبیات مردم تاجیکستان در روند تاریخ دستخوش حوادث ناگوار سیاسی عقیدتی گردیده است. با انقلاب کمونستی در روسیه فعالتهای بزرگ سازی جغرافیای امپراتوری اتحاد شوروی با ریختن خون میلیونها انسان آغاز گردید و کشور های همسایه و دورتر یکی بعد از دیگری در زیر سلطه کرملمین نشینان غرق گردید. تاجیکان بنا بر ظلم وستم رژیم جدید و بی اعتنائی، سهل انگاری و در بخشی خیانت رهبران محلی تاجیکستان توان حفظ فرهنگ و زبان خود را از دست داده و عقیده کرملمین نشینان یک فرهنگ، یک زبان و یک عقیده باعث گردید که بسا ملت ها ارزشهای زیبا و پر ثمر خود را ازدست بدهند. رژیم شوروی از مردم تاجیک نیز بسا پدیده های نیک دینی، فرهنگی خصوصاً زبانی را گرفت. زبان تاجیکی درین راستا بزرگترین ضربه را متحمل شد به شکلی که الفبای تاجیکی به لاتین تبدیل گردید و بعداً سریلیک جای گزین آن شد. این ضربه محکم و بزرگ باعث گردید که رابطه مردم تاجیک با ادبیات کهن فارسی دری تاجیکی قطع گردد. دیگر مردم تاجیک مثنوی معنوی مولانا، غزلیات حافظ، رباعیات خیام و صدها و هزاران اثر منظوم و منثور را خوانده نمیتوانستند و از مزایای ادبیات و فرهنگ غنی شان بی بهره گردیدند. گلرخسار صفی آوا شاعر، نویسنده و سیاستمدار که یک عمر در جهت خود شناسی ملی تاجیکان تلاش کرده است عقیده دارد و در برنامه «به عبارت دیگر» بی بی سی پیرامون تغییر الفبای تاجیکی به سریلیک و فعالیتهاش در احیای و تقویت فرهنگ کهن تاجیکی میگوید: «تغییر الفبای فارسی تاجیکی به سریلیک یک اشتباه محض تاریخی بود چون رشته فرهنگی تاجیکستان و ایرانیان را قطع کرده است ... عضو پارلمان

شوروی بودم اولین کاری که کردم مجله فرهنگ را براه انداختم به کمک گوریچوف و ریشکوف از آنها پول گرفتم آرزو داشتم که مثنوی معنوی مولانا را چاپ کنم ممنوع بود اجازت نبود. در شیراز در آثارخانه لسان الغیب حافظ شیرازی یک کتابی است به خط سرلیک چاپ شده رفتیم او را پیدا کردیم همه میدانند که من هم آمدم در آنجا واژه های هست که اگر حافظ خدا گفته باشد ما تحریرش کردیم تا این حد بود ما حتی این را هم نمیدانستیم ... تحریر میشد خدا را یزدان را پیغمبر را بگیریم از آنجا ما همان یک پیغمبر داشتیم گویا که لینین، انگلس و راضی هم بودیم از پیغمبران ما که دیگر پیغمبر نداشتیم نمیشناختیم دیگر پیغمبران را. همان وقت وقتی که من میخواستیم مولانا را بخوانم حافظ را بخوانم و میدیدم من یک دانشجو که با این بزرگان اینکار میکنند یک اعتراض پیدا میشد به ما ... بی زبان مادری بی ملتم بی زبان مادری بی مادرم ... گفته بودم که ما را سه بار بیسواد کردند اولین که خط فارسی را تبدیل به لاتین به خط لاتینی و دیدند که ایران هم میتواند لاتین بخواند افغانستان هم میتواند بخواند پاکستان و هندوستان هم میتواند اینرا تبدیل دادن به سرلیک ... برای ما یک فاجعه بزرگ بود چون که دستخط های ما نسخه های قلمی ما بزرگان ما همه با این خط فارسی نوشته شده « گلرخسار صفی آوا از این حالات بسیار رنج میرد ارتباط یک ملت را با فرهنگ و ادبیاتشان قطع نمودند رابطه فرهنگی با ایران و افغانستان به شکلی قطع گردید. میگوید شاعران معاصر ادبیات فارسی دری را نمیشناختند. اولین بار در سال ۱۹۹۰ میلادی سفری به ایران میسر و چشمش به دیدار شاعران معاصر روشن گردید درین راستا در برنامه «به عبارت دیگر» بی بی سی میگوید. « بار اول روز سوم اکتوبر سال ۱۹۹۰ میلادی بنده (گلرخسار صفی آوا) با گروه پارلمانی آمدم با گروه تاجیک ها به ایران آمدم اولین خواهش ما بود به شیراز رفتن من میخواهم بگویم ما میدانستیم که حافظ در تاجیکستان مقبره ندارد رودکی دارد ما میدانستیم که مولانا در تاجیکستان نیست ما میدانستیم که خیام در نیشابور است اما میخواستیم که خیلی بیشتر این رشته خودمان این ریشه خودمان ... ما اصلا حافظ را نمیشناختیم کمال خجندی که از خجند بود میشناختیم اما شعر های امروز ایران را نمیشناختیم و خوشبختانه وقتی که من همان عضو پارلمان بودم شب شعرهای فارسی آلمان غربی بنده را دعوت کردند آنجا رفتیم برای سه روز آنجا دیدم استاد اخوان ثالث، بزرگ علوی، شفیع کدکنی، محمود دولت آبادی، هوشنگ گلشیری تصور کنید چه نامها را دیدم و با کی ها آشنا شدم ... استاد اخوان که برای بنده یک شعر بخشیده بودند. »

به شام ماغریبان چون شفق گل کرد گلرخسار

سماع را پر شمیم سیر سنبل کرد گلرخسار

« در همان سالها هم شعر فروغ آمده بود توسط افغانستان و شعرهای سیمین بهبهانی میشنیدم بواسطه احمد ظاهر (خواننده مشهور افغانستان) اینها را میشناختم حالا هم معروفند »

گلرخسار صفی آوا به این باور است که زبان و فرهنگ تاجیکی دوباره توسط مردم دهات در تاجیکستان احیا گردید. او میگوید: «زبان تاجیکی، فارسی و دری که همه یک چیز است توسط دهات زنده ماند در آن دوران که باید زبان از بین میرفت دهات مثلاً نوروز را پنهانی جشن میگرفت. مثلاً با زبان مادری شان صحبت میکردند با زبان مادری شان گریه میکردند میخندیدند و وقتی که ما به شهر آمدیم با این چیزها آمدیم درین شهری که مثلاً نه روسی بود نه تاجیکی بود نه بین المللی بود یک شهر بود دهاتی بزرگی بود و ما با این عقیده های ما آمدیم این چیزها برای این شهر نو بود »

گلرخسار صفی آوا در بخشی از مصاحبه خود از احمد ظاهر خواننده مشهور افغانستان یاد نمود که بعضی اشعار شاعران معاصر را از لابلای آهنگهای او شنیده و با شاعران آشنا شده است. رابطه گلرخسار با مردم افغانستان و شاعران افغانستان پیوند مستحکم و نا گسستنی دارد. هرچند در یک مصاحبه با تلویزیون طلوع افغانستان مفصل ازین رابطه مستحکم و محبت خود نسبت به مردم افغانستان یاد کرده است درین راستا یک قطعه شعر او که با ارتباط شعر استاد خلیل الله خلیلی سروده است؛ میتواند مشت نمونه خروار باشد. اولاً شعر استاد خلیل الله خلیلی و بعداً شعر گلرخسار صفی آوا درج میگردد.

شادروان خلیل الله خلیلی

نوروز آوارگان

گویند به نوروز که امسال نیاید
در کشور خونین کفن ره ننگشاید
بلبل بچمن نغمه شادی نسراید
ماتمزدگانرا لب پرخنده نشاید
خون می دمد از خاک شهیدان وطنوای
ای وای وطن وای

گلگون کفنانرا چه بهار و چه زمستان
 خونین جگران را چه بیابان چه گلستان
 در کشور آتشزده در خانه ویران
 کس نیست زند بوسه برخسار یتیمان وای
 کس نیست که دوزد به تن مرده کفن وای
 ای وای وطنــــن وای

از سینه هر سنگ تو خون می دمد امروز
 از خاک تو مستی و جنون می دمدا امروز
 آن لاله چی دیده که نگون می دمدا امروز
 و آن سبزه چرا زرد و زبون می دمد امروز
 سرخست بخون پا و سر و سرو و سمن وای
 ای وای وطنــــن وای

گلرخسار صفی آوا چنین سروده است.

گویند به نوروز که نو نیست غم ما
 از حسرت خونین کفنان چشم نم ما
 از وحشت عاق پدران پشت خم ما
 گویند به نوروز که هر سال بیاید

هر سال بیاید در غمخانه گشاید
 از آینه ام زنگ جراحیست بزدا یاید
 بلبل الم ملت بیچاره سیراید
 گویند به نوروز که هر روز بیاید

تامیهن ما پایگه میر شکار است
 در گلشن ما کشتن گل غنچه بهار است
 هر پشته مزار است، مزار دل زار است
 گویند به نوروز، الم سوز بیاید

دلخـواه و دل آگـاه و فرآمـوز بـیایـد
با خنـده گریـان جگـر سـوز بـیایـد
برگلشـن سـرما زده پـیـروز بـیایـد
گویـد به نـوروز کـه نـوروز بـیایـد

عاشق نکند یاد گل افشان چمن، وای
شاعر نرسد بر در امداد سخن، وای
"خون می دمدم از خاک شهیدان وطن، وای"
ای وای چمن، وای سخن، وای وطن، وای

مبارزات و صدای آزادمنشانه گلرخسار صفی آوا برای استقلال تاجیکستان و کسب حقوق زن و احیای دوباره الفبای تاجیکی در پهلوی سرلیک خطرات متواتر متوجه او ساخته است. گلرخسار صفی آوا مثل هر مبارز، فعال و خدمتگار مردم، دوستان و دشمنانی دارد. دوستان و علاقمندان او را مادر ملت تاجیک لقب دادند و دشمنان به مراتب سعی و کوشش نمودند به هر وسیله ممکنه جانش را بگیرند. بعد از کسب استقلال تاجیکستان در سال ۱۹۹۹ میلادی و دوران پنج سال جنگهای داخلی تاجیکستان، مخالفین شانزده مرتبه به او سوء قصد کردند خوشبختانه از تمام این سوء قصد ها جان به سلامت برد. داستان یکی ازین واقعات جالب است. گلرخسار صفی آوا روزی در چهار دیواری خانه غرق جهان تفکرات مبارزاتی به امید صلح و آشتی ملی صدا های ناخوش آیند و ناهنجاری را شنیده متوجه شد از دریچه که گمان نمیکرد حتی گریه از آن بتواند داخل خانه شود. چهار مرد مسلح داخل خانه شدند و میله تفنگ و ماشیندار را بسویش نشانی گرفتند تا جانش را بگیرند. گلرخسار وقتی این حالت را تجربه میکند با خون سردی به دشمنان مسلحش میگوید: سوزن ندارید؟ آنها متعجب میشوند سوزن برای چه میخواهد. گفتند سوزن! گلرخسار میگوید من یک زن هستم شما میتوانید با یک سوزن مرا بکشید ضرورت به این سلاح های مدرن نیست. این جمله گلرخسار صفی آوا مردان مسلح را متوجه حقیقتی ساخت که تا همان لحظه به آن فکر نکرده بودند. به دنبال آن گلرخسار صفی آوا شاید هم به لطف مهمان نوازی مردان مسلح را به چای و شیر دعوت کرد. این روش گلرخسار آتش خشم و قهر مردان مسلح را خاموش و گرد شرم و خجالت را بر پیشانی شان نشاند و شرمیده خانه گلرخسار را ترک کردند.

گلرخسار صفی آوا در طول عمر با اینکه وظایف مهم حتی معاون پارلمان شوروی گردید و بیش از صد کتاب شعر، رمان از او در دست است و ده ها جایزه ملی و بین المللی دریافت نموده است و از

زندگی مرفه برخوردار گردیده اما در سیر عمیق و شگرف به دوران کودکیش تا مبارزات برای استقلال تاجیکستان و احیای الفبای زبان تاجیکی، بلند نمودن صدای زن، ۱۶ مرتبه سوؤصد بجانش و درد و سوزی که در لابلای اشعاش نهفته است میتوان او را نمونه بارز از شاعران آزاد در قفس تاجیکستان یاد نمود. برای حسن ختام این غزل زیبای گلرخسار صفی آوا تقدیم شما باد.

زندگی با چشم گریان رفت، حیف
 روی دریا اشکِ توفان رفت، حیف
 خواب بودم بر سر زانوی وقت
 عمر، چون خواب پریشان رفت، حیف
 گلشن با خون دل پرورده ام
 جلوه گاه برف و باران رفت، حیف
 عطر گل در سطر باران ماند، ماند
 فصل گل در وصل و هجران رفت، حیف
 راز گل در ناز گل ناگفته ماند
 ساز دل با آه سوزان رفت، حیف
 عشق شاعرزاد و شاعر پرورم
 در وفات خود غزل خوان رفت، حیف

شاعران آزاد در قفس جهان

« شاعران آزاد در قفس » هر چند از سخنسرایان زن در افغانستان تمثیلی را ارائه میدارد اما گمان نگردد که شاعران زن در سراسر جهان مزه تلخ آزاد بودن در قفس را نچشیده باشند. ای بسا شاعران زن حتی در پیشرفته ترین کشورهای جهان از امریکا تا اروپا نیز رنج و اندوه قفس را در تار و پود وجود خود حس نموده و شاعران شیوا بیان در زیر مشتم و لگد و کارتوس تفگ شوهر کشته شدند و یا پشت میله های زندان شکنجه گردیدند. شاعران بلند پایه هر چند از رسیدن و منزلت مقام عالی کاری و شرایط خوب مادی برخوردار گردیدند اما در عین حال آزادی های بیان و یا تمایل های احساسی و عقیده ای شان در قفسی اسیر مانده و هیچگاه آن شرایط پرواز در کهکشان آزاد برای شان میسر نگردیده است که فریاد زنند. شاعر جهان دیگر درد های متفاوت دارد. آنچه او را رنج میدهد شاید حالاتی باشد که برای ما بیگانه مینماید. یکی ازین شاعران آزاد در قفس فریاد میزند. « با این حقایق

سیاسی و اجتماعی نمیخواهم شاعر ملی خطاب شوم . « از ازدواج های ناخوش آیند تا رنج و اندوه ها به گونه دیگر قفس گاهی طلائین برای شاعران مرز و بوم های دیگر آباد ساخته است باید اعتراف و تشخیص نمود که معیار ها و ترازوی بررسی قفس ها برای شاعران آزاد در کشورهای جهان مختلف و متنوع میباشد ای بسا موضوعاتی که قفسی برای شاعران زن در افغانستان خطاب می شود برای دیگران اصلا مطرح نیست و بسا درد ها ورنجهای که قفس برای شاعران کشورهای دیگر می سازند برای ما نامأنوس می نماید. اما در مجموع این بخشی از شاعران زن در سراسر جهان میباشد که به شکلی از اشکال و نحوی از انحا آزادی شان در قفسی اسیر و در تلاش پرواز آزادمنشانه تا آنچه دل تنگ شان میخواهد فریاد کنند، زندانی و در گلو خفه گردیده است. مرور و بررسی احوال همه شاعران زن در جهان کاریست دشوار و امید است روزی میسر گردد اما در مجال نوشتاری و فرصت کاری در یک روند و بررسی مختصر که از اصل موضوع کتاب فاصله زیاد نگرفته باشیم زندگی چند شاعر زن در جهان را که به شکلی از اشکال در زیر عنوان شاعران آزاد در قفس می آیند ؛ درج میگردد . این بخش را مشت نمونه خروار قبول کرده متوجه قفسی شاید متفاوت از قفس شاعران دیار ما باشد ؛ که یک حقیقت قبول شده است. ناگفته نباید گذاشت که هدف از نگارش این بخش مقایسه و یا برابر دانستن شرایط زندگی شاعران زن در افغانستان و کشور های دیگر جهان نمیباشد. امیدوارم در دیدگاه تیزبین نقادان چنین احساس و مفکوره ای گلوی این نوشته را فشار ندهد. باید یک بار دیگر با صراحت اعتراف گردد که شرایط زندگی زن بطور کل از دیدگاه اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و دینی در کشور های جهان متفاوت میباشد و بررسی موضوع را باید با شرایط عینی و ذهنی محیط های مختلف با معیار ها و ارزش های قبولشده هر کشور جداگانه و متفاوت بررسی گردد. با این مقدمه مختصر و شمرده بر «شاعران آزاد در قفس» چند کشور دیگر روشنی انداخته میشود.

مایا آنجلو

شاعر و نویسنده سیاه پوست امریکائی

مایا آنجلو (مارگرت آن جانسون) در چهارم اپریل ۱۹۲۸ میلادی در سن لوئیس ایالت مزوری آمریکا دیده بسوی جهانی از بدبختی ها و مصیبت ها باز نمود. این شاعر آزاد در قفس، سرگذشت پر غم و دردش را در هفت جلد مشهورترین و پرفروشترین کتابها در آمریکا، صادقانه بیان داشته است. مایا آنجلو در جلد هفتم «مامان و من و مامان» از زمانی درد دل می کند که مادرش در کودکی او را رها کرد و مجبوراً نزد مادرکلان زندگی میکرد. با تجدید دیدار و آشتی با مادر، این کتاب با مرگ مادر آنجلو و آخرین حرفهای او به مادرش به پایان می رسد: «تو برای بچه های کوچک، مادر خیلی بدی بودی اما برای یک دختر بالغ هیچ مادری بهتر از تو نبود» مشهورترین هفت کتاب زندگینامه مایا آنجلو «می دانم چرا پرنده قفس می خواند» چاپ ۱۹۶۹ میلادی به موضوعاتی چون نژاد پرستی و دردهای خانوادگی در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی اش می پردازد. مایا آنجلو درین اثر ۱۷ سال اول زندگیش را به تصویر کشیده است. او تنها هشت بهار زندگی را گذرانده بود که دوست پسر مامایش به او تجاوز جنسی کرد و غنچه های دنیای کودگانه اش را پرپر نمود. آنگاه که ناله ها سینه اش را فشار میداد؛ خبر ناخوش آیند این تجاوز جنسی را به خانواده اش رساند. به دنبال آن دوست پسر مامایش کشته شد. مایا آنجلو مینویسد «من فکر کردم صدای من او را کشته، برای همین بهتر است حرف نزنم. پس دیگر حرف نزدم.» بعد ازین واقعه مایا آنجلو به مدت پنج سال ساکت ماند. مایا آنجلو بعد ازین روز های سیاه پیش از اینکه به نویسندگی و سرودن شعر روی آورد. زیر سقف بدبختی های زندگیش و شاید هم برای کسب لقمه نانی دست به هر عمل ناخوش آیندی و خوش آیندی زد. او خواننده، رقاصه، متصدی بار(شراب فروشی)، روسپی و بازیگر شد.

آنگاه که مایا آنجلو دیده به جهان گشود نژاد پرستی در آمریکا بیداد میکرد. پوست سیاه بزرگترین گناه و نشانهء برای ظلم و ستم بود. سیاه پوستان برده صفت میزیستند و در دروازه بعضی رستوران ها نوشته شده بود «ورود سگ و سیاه ممنوع است» مایا آنجلو در آثارش به این لکه های تاریک در تاریخ آمریکا اشاره نموده و شیرازه مبارزه با این بدبختی ها در آثارش تولد و پیش آهنگ گردید. او درین راستا زمانی که در افریقا بسر میبرد در کنار فعالیتهای مطبوعاتی و تدریس در یونیورسیتی با مارتین لوتر کینگ و مالکوم ایکس همکاری و مبارزه را آغاز نمود.

مایا آنجلو نخستین زن سیاه پوست امریکائی میباشد که واضح و علنی در باره حوادث تلخ زندگی شخصی حتی تجاوز جنسی بخودش سخن میگوید. او درفش مبارزه برای دفاع از حقوق سیاه پوستان و خصوص حقوق زنان سیاه پوست برداشته است. آثار او بیشتر انگشت انتقاد به مسائل هویت، خانواده

و نژاد پرستی میگذارد و در ساحه جهانی به عنوان مواد درسی مکاتب و یونیورسیتی ها مورد استفاده قرار میگیرد. متأسفانه برخی از آثار انتقادی او زمانی در مکاتب آمریکائی ممنوع التدریس و از کتابخانه‌ها نیز حذف شده‌اند.

مایا انجلو در پهلوی نگارش بهترین آثار، تدریس و مبارزه در حوزه تلویزیون، تئاتر، فیلم و موسیقی خصوصاً برای کودکان فعالیت های مثمر انجام داده است. کتابهای زندگینامه و مجموعه های اشعار «می دانم چرا پرنده درون قفس می خواند» (۱۹۶۹) «پیش از مرگم فقط یک لیوان آب خنک به من بده» (۱۹۷۱) «و من همچنان طلوع می کنم» (۱۹۷۸) «قلب یک زن» (۱۹۸۱) «الان برای سفرم چیزی برنداشته‌ام» (۱۹۹۳) «حتی ستاره‌ها هم تنها به نظر می‌رسند» با شعر مشهورش "نبض صبح" پیوند می‌خورد که در مراسم تحلیف نخستین دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون در حضور ملیونها بیننده و شنونده دکلمه نمود.

مایا انجلو مبارزی خستگی نا پذیر بود و برای آزادی از قفس برای خود و خواهران خود پر وبال میزد. تا این قفس را بگشاید. باراک اوباما، رئیس جمهور آمریکا، به پاس این مبارزات مدال آزادی را به او اهدا کرد. مایا انجلو در حقیقت شاعری حقیقت نماى چهره و زندگی زن میباشد. در شعر « پرنده محبوس » مایا انجلو یکی از « شاعران آزاد در قفس » احساس میشود.

پرنده ی آزاد بر پشت باد می پرد

و در مسیر رود پرواز می کند

تاهمان مقصد همیشگی

بال هایش در نارنجی نور آفتاب غوطه می خوردند

پُردل و بی هراس آسمان را از آن خود می‌داند.

پرنده ی دیگر اما

اسیر قفسی تنگ و تار

نمی بیند هیچ جز بیداد میله ها

بال هایش را چیده اند، پاهایش را بسته اند

از این روست که آواز می خواند.

پرنده ی محبوس می خواند و آوازش پر هراس است

هراس از آنچه نشناخته

اما آرزویش را به دل دارد

آواز او را می شود از فراز آن تپه ی دور شنید

چرا که پرنده ی محبوس، آزادی را به آواز می خواند.
 پرنده ی آزاد در فکر نسیمی دیگر است
 در فکر بادهای مساعد
 که از میان آه درختان می گذرند
 در فکر کرم های چاقی است
 که در چمنزار روشن از خورشید صبح منتظرند
 او آسمان را از آن خود می داند.
 پرنده ی محبوس اما بر سر گور آرزوها می ایستد
 سایه اش فغان کابوس را فریاد می کشد
 بال هایش را چیده اند، پاهایش را بسته اند
 از این روست که آواز می خواند.
 پرنده ی محبوس می خواند
 و آوازش پر هراس است
 هراس از آنچه نشناخته
 اما باز آرزویش را به دل دارد
 آواز او را از فراز آن تپه ی دور می شنید
 چرا که پرنده ی محبوس، آزادی را به آواز می خواند.

مایا انجلو شاعریست که زهر تلخ تبعیض نژادی بین سیاه و سفید ، تجاوز جنسی به زن و در تاریکی فقر اقتصادی و مجبوریت های اجتماعی تن فروشی را در تار و پود زندگیش احساس و درک نموده و تمامی این بد بختی ها و نابرابری ها را در اشعار و داستانهایش به تصویر کشیده است . در حقیقت محتوی کلی اشعار مایا انجلو تجربیات زندگی یک زن سیاهپوست در جامعه آمریکا است . مایا انجلو ترجیح میدهد شخصیت کامل خود را در اشعارش ارائه کند. او در تمثیل و تصویر گری زن در اشعارش پر نیرو و انرژی عمل کرده است . به نظر او یک زن برای زندگی کردن باید قوی و در عین حال مهربان باشد و در مقابل فشارهای روانی و اجتماعی مقاومت و مبارزه نماید . خصوصاً زنان را که از بهره گیری لذات عاطفی و فردی شان دور و محروم ساخته اند.
 در شعر «من می دانم که چرا پرنده در قفس آواز می خواند» در حقیقت پرنده در قفس تصویر خودش و بطور کل تصویری از زنان سیاهپوست در آمریکا در آرزوی رهایی از زندان و تبعیض می باشند . در این شعر مایا انجلو با جرأت از خودش یک زن سیاه پوست دفاع می کند .

پرندگان رها
 از پس پیروزی به بالا می پرند
 و در دور دست فرور می آیند
 تا وقتی که راهشان پایان یابد
 و بال هایشان
 در اشعه های نارنجی خورشید فرو روند
 و شهامت یابند که آسمان را بخواهند

مایا آنجلو از ترسی که پرنده (زن سیاه پوست در قفس) از آواز خواندن و برای پرپر زدن آزادی دارد؛
 چنین فریاد میکشد.

پرنده در قفس آواز می خواند
 از ترس چیزهای نامعلوم می لرزد
 اما در انتظار خاموشی می ماند
 و آوازش در تپه های دور دست شنیده می شود
 که پرنده ای در قفس برای آزادی می خواند

مایا آنجلو در این شعر مستقیماً به گوش مردان میرساند. شهامت او در مخاطب قرار دادن مردان نمونه
 مبارزه برعلیه تفوق نژادی در جامعه مردسالار میباشد. تلاش و مبارزه برای مساوات، عدالت و
 برابری زن و مرد به وضاحت در شعر او به چشم می خورد.

شبت دراز است
 زخمها عمیق اند
 چاله ها تاریک
 دیوارها مرتفع
 ساحلی دور زیر آسمان آبی مرده
 موهایم مرا دور از دسترس تو بر زمین می کشند
 دستهایت به هم بسته شدند
 دهانت به هم دوخته شد

حتی نمی توانستی نامم را صدا کنی
تو ناتوان بدی و من هم
اما تو در طول تاریخ
مدال شرمساری را بردی

در شعر «مامان چرخ خوشبختی را می چرخاند» مایا آنجلو زنی را تمثیل مینماید که با وجود اینکه اموری بر او تحمیل شده است؛ حشش را میخواهد. تصویر یک زن با اعتماد به نفس، به پای ایستاد میشود تا آنچه جامعه تبعیض گرا و مرد سالار از او گرفته است؛ دوباره بدست آورد.

برای فاحشه شدن چاق است
و برای کارکردن خشمگین
در آرزوهایش به دنبال نشانه ای خوش یمن است
و دست خالی
به اتاق مامور دیوان عالی می رود
تا سهمش را بگیرد
«خوشبختی ام را نمی دهند پس می گیرمش»

در شعر «زن خارق العاده» مقام ارزش والای زن را تمثیل مینماید. او به یک مربی و مدرس تبدیل میشود تا مردان و زنان جامعه را آماده برای پذیرش زن منحیث یک موجود بزرگ گردند.

زنان زیبا متحیرند که زیبایی ام در کجا نهفته است
من جذاب نیستم
و اندامم در خور مدل شدن نیست
اما وقتی که به آنها این را می گویم
گمان می برند که دورغ می گویم
می گویم راز من در گستره دستانم است
در گامهای بلند قدمهایم
در چین لبهایم
من زنم

خارق العاده

زنی شگفت انگیز

این من هستم

در شعر «هنوز هم بر می خیزم» موضوع تبعیض نژادی و خصوصیات نیک و عالی زنانه خود را هم‌نوا با غرور مبارزاتی هم‌ویدا مینماید. ازاینکه دیگران این خصوصیات را می فهمند یا خیر ، ترس و باکی ندارد .

شاید در طور تاریخ

با دروغهای تلخ و کنایه انگیزت

مرا خوار کرده باشی

و یار در لجنزار من را لگد کوب کرده باشی

اما هنوز مثل بار بر خواهم خواست

مایا انجلو ضربات ودلهره عشق را نیز در پرده های دلش حس نموده است و زهر پائیز شکست و ناکامی عشق را چشیده است . او احساسات مقدس گونه زنانه و عشق را با لحن روان و جرأت کامل بیان میدارد .

فریب

دستت را به من بده

تا در آن سوی خشم شاعرانه

پیشاپیش تو راه روم

یا از پشت سر تو بیایم .

سخنان فریبنده را برای دیگران نگاهدار

بگذار احساس پایان یافتن عشق، نصیب دیگران شود

تنها دستت را به من بده!

در نتیجه آثار مایا انجلو تمثیلی از حقایق زندگی خودش ، زن سیاه پوست زیر شلاق تبعض نژادی و نابرابری مرد وزن میباشد . او همچنان که حقایق را به تصویر میکشد در عین حال درفش مبارزاتی را

با فهم و درک ، علم و منطق بلند نموده و درین راه به یکی از بزرگترین شخصیت های جهان تبدیل گشته است . این شاعر و نویسنده بزرگ در تاریخ جهان و بطور خاص ادبیات انگلیسی نقش مثر در نهضت آزادی خواهی امریکا و تبعیض نژادی و برابری مرد وزن ایفا نموده است. یادش گرامی و روحش شاد باد .مایا انجلو شاعر ، نویسنده ، مبارز و فعال اجتماعی کوله بار زندگی را با هزاران مصیبت و بد بختی دنبال نمود و سرانجام با آثار و اشعاری فراموش ناشدنی روز چهارشنبه ۲۸ می ۲۰۱۴ به عمر ۸۶ سالگی جهان فانی را ترک و به جهان ابدی پیوست

امیلی الیزابت دیکسون

نمونه کلام او را که شاید تمثیل براننده از شاعران آزاد در قفس باشد در سر آغاز این بخش و به دنبال آن چند سطری پیرامون زندگی مینگاریم .

I'm nobody! Who are you?
 Are you nobody, too?
 Then there's a pair of us — don't tell!
 They'd banish us, you know.
 How dreary to be somebody!
 How public, like a frog
 To tell your name the livelong day
 To an admiring bog!

من هیچکس! تو که هستی؟
 آیا تو نیز هیچکسی؟
 پس اینگونه ما دو تاییم! فاش مکن
 زیرا تبعید مان میکنند
 مبادا رسوایمان کنند!
 چقدر ملالت آور است کسی بودن
 چقدر مبتذل بمانند غورباغه ای
 تمام روز یک بند اسم خود را برای لجن زاری ستایشگر تکرار کردن
 نام خود را در سراسر بهاران
 به منجلائی ستایشگر گفتن

ایملی دیکنسن به تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۸۳۰ میلادی در شهر امهرست در ایالت ماساچوست آمریکا و در یک خانواده شناخته شده و معتبر دیده به جهان گشود. از عنفوان زندگی بیشتر خلوت گزین و زندگی در انزوا را ترجیح می‌داد. مدت ۷ سال در آکادمی امهرست درس خواند و در بازگشت به زادگاه خود مدت کوتاهی را نیز در یک مدرسه مذهبی گذراند. او به‌خاطر پوشیدن لباس سفید و عدم استقبال از مهمان در بین ساکنین معروف گشت و توجه خوشبینانه و بدبینانه بر زندگیش اثر گزار گردید. ایملی دیکنسن پارچه‌های ناب در آن زمان سروده است ولی شک و تردیدهای بر توانمندی و قدرت شاعرانه اش و بی توجهی صفحه ناخوش آیندی بر زندگیش باز نمود. آثاری که در زمان حیاتش به چاپ رسید بنا به ذوق، درک و فهم چوکات‌های قبولشده آن زمان دچار تغییر می‌گشت تا با معیارهای متعارف شعری وقت مطابق شود. شعرهای دیکنسن در زمان خود منحصر به‌فرد بود اشعارش از نگاه شکل دارای خطوط کوتاه، عدم وجود عنوان در شعر و از قافیه کج یا نیم قافیه برخوردار بود که در آن زمان غیرمتعارف بود. بسیاری از شعرهای او درون‌مایه مرگ و جاودانگی را بیان میدارد که در نامه‌هایش نیز به چشم می‌خورد بیشتر دوستی‌هایش از طریق نامه و مکاتبه بود. ایملی دیکنسن اکثر اوقات دسته‌گل‌هایی برای دوستانش به همراه چند قطعه شعر می‌فرستاد، اما آنها به گل‌ها بیشتر از اشعارش اهمیت می‌دادند. نخستین شعر او با نام «کسی این رز کوچک را نمی‌شناسد» بدون اجازه دیکنسن به چاپ رسید. آن نشریه هم‌چنین شعر «شخص لاغر در چمنزار» را با نام «مار»، «ایمن در خوابگاه آلاباستر» را با نام «خواب» و «شعله‌ور در طلا و خاموش در بنفش» را با نام «غروب آفتاب» منتشر کرد. در سال ۱۸۶۴، تعدادی از شعرهایش تغییر یافته و در مجله درام بیت به چاپ رسید تا کمک‌های دارویی برای سربازان در جنگ جمع‌آوری شود. یکی دیگر نیز در آوریل سال ۱۸۶۴ در مجله بروکلین دیلی یونیون به چاپ رسید. در سال ۱۸۷۰ جکسون سعی کرد تا ایملی دیکنسن را قانع کند تا شعر "موفقیت شیرین‌ترین فرض است" را با نام مستعار در نسخه‌ای با نام "بالماسکه‌ای شاعران" به چاپ برساند. هرچند که این شعر نیز با توجه به اقتضای زمان دچار تغییراتی شد. این شعر آخرین شعر چاپ شده در زمان حیات دیکنسن بود. اولین مجموعه شعری او، در سال ۱۸۹۰ و توسط آشنایانش، توماس ونت‌ورث هیگنسون و مابل لومیس تاد طالع چاپ را یافت اما آن دو نیز آثارش را بسیار ویرایش کردند. چقدر درد آور است که اشعار چنین شاعری تغییر داده شود و مطابق ذوق و اصول دیگران چاپ شود. هر چند ایملی دیکنسن در آمریکا زندگی میکرد اما به شکلی در قفسی متفاوت زندگی را دنبال می‌نمود.

ایملی دیکنسن حقیقتی و خورشیدی بود که نمیتوان با دو انگشت پنهان نمود. با وجود شک و تردیدها در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در خصوص قابلیت‌های ادبی دیکنسن، امروز ایملی دیکنسن به عنوان یکی از مهم‌ترین شاعران آمریکایی شناخته می‌شود.

دیکنسون در سال‌های جوانی با «تهدید عمیق» مرگ روبرو گشت. با مرگ عزیزان و دوستانش در جهانی از درد، رنج و غم فرو میرفت و بر روانش تاثیر عمیق بجای می‌گذاشت. هنگامی که سوفیا هولاند، دختر کاکا و دوست نزدیکش با اثر مریضی تیفوس در سال ۱۸۴۴ جان باخت، امیلی دیکنسن دچار آسیب‌های روانی شدید شد. و این حادثه او را سخت جور میداد. امیلی دیکنسن دو سال بعد از مرگ سوفیا هولاند این مطلب را نوشت که: «به دلیل اینکه من اجازه پیدا نکردم تا از او مراقبت، و یا حتی در چهره او نگاه کنم من نیز سزاوار مرگم» او به حدی دچار مالیخولیا گشت که پدرومادرش او را برای تداوی به شهر بوستون فرستادند.

با مرگ دوستان و عزیزان در رنج و غم دست و پنجه نرم میکرد بعد از مرگ دوستش لئونارد هامپری، در سن ۲۵ سالگی روح والای امیلی دیکنسن به مالیخولیا تبدیل شد و دو سال بعد میزان افسردگی خود را درین نوشته نشان داد:

«... بعضی از دوستانم مردند، و بعضی دیگر در خواب به سر می‌برند- خواب در گورستان کلیسا- این ساعت از شب غم‌انگیز تر است- زمانی این موقع، ساعت مطالعه من بود- استاد من در استراحت به سر می‌برد و برگه‌های کتاب تنها مانده‌اند، و اشک‌هایم سرازیر شده‌اند و من نمی‌توانم آن‌ها را پاک کنم؛ و دلیلش این نیست که نمی‌توانم، بلکه آن‌ها تنها چیزهایی هستند که من می‌توانم در ادای درگذشت هامپری، پرداخت کنم»

در سال ۱۸۴۵، یک تجدید حیات مذهبی در امهرست اتفاق افتاد که در نتیجه آن ۴۶ اعتراف به ایمان در میان هم‌سالان دیکنسون اتفاق افتاد. در همان سال به یکی از دوستانش نامه‌ای نوشت و در آن اظهار داشت: «من هیچ‌وقت چنین آرامش و شادمانی در زندگی خود تجربه نکرده بودم و در طی آن احساس کردم منجی خود را یافته‌ام.» اما این تجربه مدت زیادی دوام نیاورد. او هیچگاه واضح نساخت که ایمان آورده است هر چند در جلسات مدتی اشتراک میکرد.

امیلی دیکنسن هر چند شاعر طراز اول بود اما بیشتر به عنوان باغبان شناخته میشد. چقدر رنج آور است که شاعر بلند پایه بجای اشعار و شاعر بودنش بنام باغبان که صفت و خصوصیت دیگرش بود؛ یاد گردد.

مادرامیلی به دلیل بیماری‌های مزمن در ۱۸۸۲ جان سپرد. مسئولیت‌های خانگی بیشتر بردوش او افتاد و درد و تأسف خود را چنین بیان نمود «خانه دیگر خانه نیست».

دهه ۱۸۸۰ زمان سختی برای بازماندگان خانواده خصوصاً امیلی دیکنسون بود. مادرش جهان فانی را وداع گفت و سال بعد فرزند سوم آستین و سو، گیلبرت - سوگلی امیلی- از تب تیفوئید یا حصبه درگذشت. در تابستان همان سال، تاریکی بزرگی که به سویش می‌آمد را مشاهده کرد و در حال

آشپزی در آشپزخانه بی حال گردید و تا نیمه‌های آن شب بیهوش ماند ایملی دیکنسون روزگاری را با مریضی گذشتاند. وسرانجام چراغ زندگی ایملی در ۱۵ می ۱۸۸۶ در سن ۵۵ سالگی خاموش گردید. بنا به وصیت ایملی دیکنسون تابوتش را از میان زمین‌های گل لاله حمل شده و در آرامگاه خانوادگی‌شان دفن نمودند.

دلیرا آگوستینی

یکی دیگر از شاعران آزاد در قفس دلیرا آگوستینی مشهورترین شاعر کشور یوروگوی در ۲۴ اکتبر ۱۸۸۶ دیده به جهان گشود. دلیرا ستاره حسن و زیبایی که لقب «زهرة دنیای شعر» را از خود ساخته بود؛ با زندگی شاعرانه و عاشقانه اولین پارچه‌های شعرش را در ده سالگی سروده و در پهلوی شعر موسیقی و نقاشی جهان عاشقانه اش را رنگین و مزین میساختند.

دلیرا آگوستینی در ۱۴ اگوست سال ۱۹۱۳ با انریکه خوبس ازدواج نمود اما این پیوندحتی یک سال هم دوام نکرد و دلیرا با طبعی عاشقانه و آتشین تا آخر عمرش عاشق و دلباخته زندگی کرد هنوز ۲۸ سال از عمرش نگذشته بود که در ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۴ توسط همسر سابقش به ضرب دو گلوله بر سرش مظلومانه کشته شد و مردم یوروگوی دلیرا آگوستینی شاعر «قربانی عشق و هوس» را در گورستان مرکزی مونته ویدئو به خاک سپردند.

شعر دلیرا آگوستینی هر چند برای فارسی دری زبانان هنوز آنچنان مأنوس و شناخته شده نیست اما امریکای لاتین سخت مدیون اشعار دلیرا آگوستینی است. یکی از نویسندگان آمریکایی در باره شعر دلیرا آگوستینی چنین مینگارد: «شعر دلیرا زبان حال جاذبه جنسی است. مثل این است که کلمات او، نه از زبان دلیرا، بلکه از زبان الهه هوس بگوش می‌رسد. اصلاً مثل این است که «هوس» با قیافه دلپذیر و وحشی و جذاب خود بصورت این کلمات خوش آهنگ درآمده است.»

دنیای عاشقانه و دریای هوس دلیرا آگوستینی پروازهای آزادانه بود که قفس دل تنگ محیط زندگانی برایش ساخته بود. این آزادانه سرودن و فریادهای اظهار احساسات عاشقانه و هوس‌های جنسی دیوارهای قفس برایش گردیده بود تا اینکه در عنفوان جوانی شوهر سابقش با فیر دو کارتوس برسر آگوستینس پرپر زدن آزادانه احساس و هوس عاشقانه را درون قفس تنگ و تاریک برای همیشه زندانی گردانید. دو نمونه از اشعار ناب دلیرا آگوستینی شاعر آزاد در قفس.

دهان تو

در کار خدایی‌ام بودم من، بالای سنگ

سرشار از غرور.

از دوردست، بامدادان، چند گلبرگ روشن به من رسیدند

چند بوسه در شب.
 بالای سنگ،
 چنان دیوانه زنی سرسخت، به کارم چسبیده بودم.
 آنگاه صدايت،
 زنگی مقدس یا تنی آسمانی با لرزه‌های انسانی
 کمند طلایی‌اش را انداخت از کناره‌های دهانت
 آشیانه شگفت سرگیجه
 دو گلبرگ سرخ بسته به مفاک
 کار، رنج شکوه، دردناک و ابلهانه
 کالبدی که روح من خود را در آن می‌بافت
 و تو به سر گستاخ سنگ رسیدی
 من فرو افتادم
 بی پایان
 در مفاک خونین

شعر دیگری از دلیرا آگوستینی

زندگی می‌کنم، می‌میرم، می‌سوزم، غرق می‌شوم
 گرما و سرما را همزمان تاب می‌آورم
 زندگی همزمان بسیار ملایم و بسیار سخت می‌شود
 و اندوهم با شادی در هم می‌آمیزد
 می‌خندم و هم زمان می‌گرییم
 و در لذتم اندوه فراوان بر دوش می‌کشم
 شادی ام رنگ می‌بازد با اینهمه بی‌تغییر می‌ماند
 همزمان خشک می‌شوم و سبز.
 اینگونه از ناپایداری عشق رنج می‌برم
 و وقتی درد را در نهایت می‌بینم
 بی‌آنکه بفهمم می‌رود.
 و وقتی از شادی‌هایم مطمئن می‌شوم

و بزرگترین لذت ها را تجربه می کنم
دوباره درد سرتاسر وجودم را می گیرد

اگی میشل شاعر اسرائیلی

اگی میشل مشهورترین شاعر چند دهه اخیر در اسرائیل میباشد. از جمله معروفترین شاعران زن در جهان اگی میشل را با فقط یک جمله از زبانش میتوان در زیر سقف شاعران آزاد در قفس یاد نمود. اگی میشل که از زندگی مرفه اقتصادی و اعتبار و شهرت فوق العاده بر خوردار است چنین میگوید:

« من هیچ علاقه ای ندارم که یک شاعره ملی شوم »

اگی میشل شاعر نامدار و شناخته شده اسرائیلی در کشور رومانی دیده به جهان گشود و به امید زندگی بهتر و آزادی بیشتر با خانواده به کشور اسرائیل هجرت کرد. اما در مصاحبه خود پیرامون مهاجرت و آزادی در اسرائیل چنین میگوید: « ... در دهه ۱۹۵۰ به اسرائیل آمدند به امید آنکه مرا به امن ترین مکان در زمین منتقل کنند در حالیکه امروزه اینجا خطرناکترین نقطه بر روی زمین است »

«شعرایی که در دیگر کشورها زندگی می کنند، آزادی بیشتری دارند»

اگی میشل اولین اشعارش را زمانیکه در مکتب بود سروده است. اشعارش با تائید و قدردانی علاقمندان قرار گرفت. آثار او ابتدا در دهه ۱۹۷۰ میلادی و سپس در دهه ۱۹۹۰ میلادی به زیور چاپ در آمد و به عنوان برجسته ترین شاعر زن در اسرائیل شناخته شد. اگی میشل مدتی در مکتب و بعداً در یونیورسیتی تدریس مینمود و به این ترتیب به مقام رئیس مدرسه عبری-عربی شعر بنام هلیکون رسیده است. او اکثر وقت خود را در روستای کفر مرده خای که در نزدیکی غزه موقعیت دارد در مزارع فرزندان و نوه هایش و با عبور و مرور آنطرف میگذراند و بخش دیگر وقت خود را به تدریس در شهر سپری میکند. با عبور و مرور به مرز غزه و آشنائی به زبان عربی و دید و بازدید از حقایقی که در آن طرف میگذرد درد، غم و پریشانی مردم، جنگهای دوامدار همه و همه دست بدست هم داده اگی میشل را شاعری ساخته است که نمیخواهد شاعر ملی خطاب شود. این خود شرایط خاصی میباشد که اگی میشل که چندین جایزه گرفته از جمله جایزه نخست وزیری برای شعرا را در سال ۱۹۹۵ همچنین در سال ۲۰۰۲ برنده جایزه یهودا آمیخای برای شعر عبری و در سال ۲۰۱۴ درجه دکترای افتخاری از یونیورسیتی تل آویو، جایزه معتبر بین المللی لریچیپیا همچنین چاپ ۱۵ کتاب در جمله شاعران آزاد در قفس یاد آور شد. اگی میشل در یک گفتگو مطالبی راجع به زندگی و شعرش را بیان نموده است که بخشی از آن را ثبت میکنیم.

بخشی از متن گفتگو اگی میشل با المینیوز:

پیرامون شعر سرودن در محل مرزی غزه و خطر جنگها چنین میگوید. میشود: شعر سرودن همانند شنا در جهت مخالف جریان آب است، در جهت مخالف جریان سرو صدا ها، آشوب ها و علی رغم تمامی وقایع سیاسی و جنگها. این همانند آنست که همسو با یک جریان زیرآبی حرکت کنید. شعر مانند دیدن هر آنچه است که دیگران میبینند منتها از یک زاویه متفاوت. اجازه دهید بعنوان نمونه به بمب الاغی اشاره کنم. من در این اواخر مطلبی در جراید خواندم که کسانی بمبی به کمر الاغی بسته اند و او را به سمت سربازان اسرائیلی حرکت داده اند. این استعاره ای است از اینکه ما در اسرائیل با چه واقعیات منحصر به فردی روبرو هستیم، بسیار زیرکانه تر از آنهایی است که اغلب شعرا میبینند. من می توانم یک شعر سیاسی بسرایم: «بمب ها را نیندازید» و یا دیگر اشعاری از این دست، لکن تنها شعری که من در جریان آن جنگ سرودم، شعری بود به عنوان: «مجروهی وجود ندارد» که درباره همان الاغ بود. همانطور که شما با نگاه کردن به دور و بر اینجا میتوانید مشاهده کنید من به حیوانات علاقه خاصی دارم.

المنیتور: ایا شما تا به حال توسط جریانات چپ مورد انتقاد قرار نگرفته اید. میشود: شاعر بودن در اسرائیل بدون مشکل نیست. اگر شما تمامی توان خود را در سرودن اشعار سیاسی بکار نگیرید شما را به بی تفاوتی متهم می کنند. باید اینطور فکر کنید که این عجیب است که ما در این مکان بنشینیم و راجع به پرندگان و گل ها شعر بگوییم. من دایم این اتهامات را می شنوم و آنرا در درون خود نیز احساس می کنم. شعرایی که در دیگر کشور ها زندگی می کنند، آزادی بیشتری دارند.

المنیتور: شما یکبار گفتید که شما شاعری شخصی هستید نه یک شاعر ملی؟ میشود: مفهوم شاعر ملی متعلق به دوران گذشته است. شاعر ملی یک مد بود متعلق به قرن پیش. البته هنوز هم در عصر حاضر شعرایی را می بینیم که اینگونه هستند. از آن دسته می توان به نویسنده اسرائیلی، آموس اوز و یا نویسندگان دیگر اشاره کرد که در زمینه های گوناگون از جمله ادبیات از خود چنین تصویری دارند و البته در چشم دیگران هم اینگونه به نظر می رسند. تا جایی که به من مربوط است من خود را صاحب نظر در امور سیاسی نمی دانم. اما اعتقاد دارم که شما بعنوان یک شاعر مسایل را به طوری ظریفتر و دقیقتر مشاهده می کنید. شما چیزها را قبل از اینکه اتفاق بیفتند احساس می کنید و یا وقایع را بطور متفاوتی مشاهده می کنید. بعنوان یک شهروند اسرائیل، من نظریات خود را ابراز می کنم در اعتراضات شرکت می کنم طومار ها را امضا می کنم و عقاید خود را همواره ابراز می دارم. اما شاعر درون من هیچ علاقه ای ندارد که بدنبال امیال سیاسی برود؛ این فقط کاریست که من خوشم نمی آید انجام دهم.

المنیتور: شما جزو برجسته ترین افراد در حوضه ادبیات و فرهنگ اسرائیل هستید و در عین حال تجربه مهاجرت برای شما نقش سازنده ای داشته است.

میشول: من در یک روستای کوچک در ترنسیلوانیا دنیا آمدم . پدرم در سینمای محلی پیانو مینواخت تا فیلم های صامت آنزمان را همراهی کند. من تنها دختر بازماندگان هولوکاست بودم که در دهه ۱۹۵۰ به اسرائیل آمدند به امید آنکه مرا به امن ترین مکان در زمین منتقل کنند در حالیکه امروزه اینجا خطرناکترین نقطه بر روی زمین است. بنظر من ممکن است عجیب بیاید اگر بگویم زبان مادری من زبان محلی مادرم نبوده است. مثلاً زبان محلی من عبری است در حالیکه زبان او مجاری بوده است. او نمی توانست چیزهایی را که من می نوشتم بخواند. راستی نام شعری که به تازگی سروده ام زبان مادریست.

نوشتن مداوم از قلم من سرچشمه می گیرد. اگر درون اعماق را جستجو کنید حتما توهینی ، زخمی یا تمایلی را پیدا می کنید که حکایتی از چیزی برای شما دارد. فرزند یک مهاجر بودن که دائماً زبانش از یکی به دیگری در حال تغییر است ، آسان نبود. اگر واژه ای را در عبری در نظر بگیرید متوجه می شوید که لزوماً ترجمه و معنی آن همان مفهوم را در زبان مجاری ندارد. لکن فرزندگی که بصورت دو زبانه بزرگ می شود و مجبور است پیوسته یک زبان را به زبانی دیگر برای خودش ترجمه کند . توانایی های بالایی را در زبان شناسی پیدا می کند. وقتی که کتابی از من به یک زبان خارجی ترجمه می شود ، بنظرم می آید که اشعارم دارند از مرزها خارج می شوند و به نقطه ای دور دست می رسند. البته نمی توانم بگویم برای یک خواننده عبری زبان این چقدر می تواند معنی داشته باشد.

المنیتور: آیا میان یک شاعر زن با یک شاعر مرد تفاوتی وجود دارد؟ مثلاً یک مساله بخصوص؟
میشول: من اعتقاد دارم مردان خود را بیشتر جدی می گیرند ، و یک احساسی دارند که به آنها می گوید آنها مهم هستند. زنان بیشتر در ارتباط با زندگی روزمره هستند و مقدار بیشتری تواضع دارند. همکاران مرد من همه مطالعه دارند و اشعار خود را در اتاقها و دفاتر کار زیبای خود می نویسند. من در آشپزخانه شعر می گویم.

برونته

شاعر انگلستان

زندگی سه خواهر شاعر و نویسنده در انگلستان نمونه از بدبختی، رنج ورنده شاعران آزاد در قفس میباشد. سه خواهر شارلوت برونته، امیلی برونته و آن برونته در خانه‌ای پر از ترس و دلهره بزرگ شده اند بعد از مرگ مادر سه خواهر برونته با پدر عصبانی که کاری جز زجر و شکنجه دادن دختران بدبختش نداشت زندگی پر رنج و مشقتی را دنبال نمودند.

آن برونته در ۲۹ سالگی و امیلی برونته یک سال قبل از او در ۳۰ سالگی جهان فانی را وداع گفته اند. شارلوت برونته در سال ۱۸۵۴ ازدواج کرد اما رنج، غم و مشکلات زندگی او را سخت بیمار ساخت و یک سال بعد از ازدواجش مرض سل او را از پای درآورد و دنیای فانی را ترک کرد و با مرگ خود سلسله تراژیدی خواهران برونته را تکمیل نمود.

آثار خواهران برونته در دنیای ادبیات به شدت تأثیرگذار بوده است اما اسم آنها نه فقط به خاطر تأثیرگذاری در دنیای ادبیات بلکه به خاطر رنج‌های فراوانی که در زندگی شخصی شان کشیده‌اند ثبت تاریخ ادبیات جهان میباشد. سه خواهر برونته که زیر شلاق قهر و خشم پدر و ده‌ها بدبختی دیگر کاروان کوتاه عمر را با هزار امید و آرزو بگور بردند نمونه از شاعران آزاد در قفس در جهان غرب بشمار می‌رود.

شعر امیلی برونته با عنوان «جان آزاده» بیانگر درد ورنجهای او در زندگی میباشد.

جان آزاده

زر و زیور این جهان را به خواری می‌نگرم

و عشق را به سخره می‌گیرم

و شهرت نام و آوازه

در چشم من جز خواب و خیالی پوچ نیست

که با طلیعه‌ی صبحدم رنگ می‌بازد

و گر این لب‌ها به راز و نیازی بگشاید

به‌جز این زمزمه دعایی بر لبم نیست

«بار سنگین این دل را از من بازستان

و به من رهایی بخش»

آه آری، هم‌چنان که روزهای عمر من

شتاب‌آلود به سوی لحظه‌های واپسین گام برمی‌دارند
این است آنچه من به لابه و زاری می‌خواهم
در قلمرو مرگ و زندگی
مرا جانی آزاده عطا کن
و شهامتی که رنج را تاب آورم

علل و دلایل «شاعران آزاد در قفس»

وقتی می‌خواستیم علل و دلایل «شاعران آزاد در قفس» را بنویسیم سر دو راهی قرار گرفتیم. بنویسیم و یا ضرورتی به نوشتن این بخش نیست. برای خود پیرامون نوشتن آن مثبت و منفی دلیل می‌آوردم. آیا در نوشتن آن نفعی موجود است؟ و یا نقص و ضرر آن بیشتر است؟ آیا همین‌ها علل میباشند و یا ده‌ها علل دیگر که من نمی‌دانم و یا جرأت گفتن آنرا ندارم؟ این سوالات نیز ذهن مرا به خود مصروف می‌ساخت. سرانجام مصرعی از صائب تبریزی بیاد آمد «جگر شیر ناداری سفر عشق مکن» تصمیم گرفتم. یا تخت یا تابوت مینویسم. به امید اینکه علل و یا مرض را تشخیص نموده به فکر تداوی آن شویم و یا این نوشته همه را متوجه سازد و یا راه‌گشا گردد. که با انتهای صداقت، حمایت و محبت مرض را تشخیص نموده و به تداوی آن هر کدام نقشی ایفا نمایند.

«شاعران آزاد در قفس» تمثیلی از نا برابری‌ها، بی‌عدالتی‌ها، کم‌لطفی‌ها و بی‌تفاوتی‌های انسان بر انسان دیگر است. «شاعران آزاد در قفس» حقیقتی انکارناشدنی از ضعف و در بخشی مرگ انسانیت است. «شاعران آزاد در قفس» تراژیدی انسانی و اشکی از چشم حقیقت بین بر باطل نگران است. در لابلای این اثر از قطع نمودن شاه‌رگ رابعه بلخی به جرم عاشق بودن، نامه‌های پر درد ورنج و صحنه‌های تلخ و تاریک زندگی مخفی بدخشی و محجوبه‌هر روی و لت و کوب و جان‌دادن نادیا انجمن و ناله‌ها و فریاد‌های ده‌ها شاعر آزاد در قفس نوشته شده است. با مطالعه آن شاید قطرات اشک از گوشه چشمانی جاری شود و یا انگشت تعجب بر لب بگیرند. و یا قهر و خشم حق طلبانی به فریاد تبدیل گردد. عده‌همدردی و بخشی هم بر نویسنده دندان قهر و خشم تیز نمایند. هر کدام با مطالعه این اثر عکس‌العمل به گونه‌های متفاوت و گاهی هم‌نوا نشان می‌دهند. با همین باورها تعدادی از علاقمندان که بخش‌های از «شاعران آزاد در قفس» را از لابلای صفحات اینترنت، تلویزیون، نشرات، کتب و یا سخنرانی‌های نویسنده دیده، خوانده و یا شنیده‌اند در تلاش ریشه‌یابی می‌باشند. می‌خواهند بدانند چه دلایلی باعث شده است که شاعرانی آزاد در قفس باشند. هرچند هر کدام جواب سوالات خود را به شکلی از اشکال و نحوی از آنها دارند و دلایلی سنجیده و یا عجولانه ارائه می‌دارند. اما

به عمق موضوع وریشه یابی چنین بحث مهم هر چند جدی سعی و کوشش گردد باز هم شاید کامل و همه جانبه نباشد. تعدادی از نقادان شاید از گریبان دین، ملا، بیسوادی، شخصیت های ظالم و ستم گر، بیکاری، مرد سالاری، سیاست، تعصب، فساداخلاقی اجتماعی، سیستم های اداری، نقایص فرهنگی، شرایط اقتصادی، رژیم های ظالم و ده ها دلیل دیگر گرفته و خود را به شکلی از اشکال قناعت بدهند. و یا هنوز در خم یک کوچه باشند. که در یک نگاه میشود بر همه مهر صحنه زد و از سوی دیگر باز هم رضای خاطر را اقتناع نکند. ای بسا شاعران آزاد در قفس در شرایط زندگی کردند که مشکل اقتصادی، کار و فمهم و درک دین و فرهنگ در آن محیط دست و پایشان را اسیر و زنجیر نکرده است. و یا شاعرانی در محیط بی کاری فقر و ده ها ناگواری زندگی نمودند ولی شاعران آزاد در قفس نبودند. همه و همه ریشه یابی را عمیق تر و شاید دشوار تر و نتیجه همه جستجو ها و تحقیقات را به همان نکته برساند که کارشروع گردیده است. نمیدانم این بخش کتاب چه تأثیراتی را بجای خواهد گذاشت. هر چند دروازه بخش انتقادی را باز مینماید. که امید است نقد منطقی، عالمانه و آموزنده باشد نه نقدی که نمیتوان نقد گفت بلکه به اصطلاح عوام الناس انتقاد های شدید وجدی که گاهی بیرون از پرده ادب، انسانیت و اخلاق میباشد.

برازندگی مردان در مقام های مختلف

پیش از اینکه دیدگاه دین پیرامون حق، مقام و ارزش زن تشریح گردد. لازم میدانم به بعضی مطالب مهم که میتواند مستقیم و غیر مستقیم در ایجاد این شرایط نقش داشته باشد؛ اشاره گردد. درین راستا انگیزه های ما را بسوی بعضی حقایق میکشاند که شاید هیچ نقشی نداشته باشد و یا بخشی از علل باشد. اینروزها اصطلاح مردسالار بنا به دلایل متعدد تکرار میگردد. حقیقتاً میتوان انگشت اقلماً تعجب بر دهان گرفت که واقعاً میتوان این ادعا حل مشکل باشد. بازهم در طول تاریخ نقش مرد را در مقامهای بلند دینی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ادبی، فرهنگی، اداری و نظامی شاهد هستیم. در قرآن مجید نام پیغمبران مرد حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ادریس، حضرت صالح، حضرت هود، حضرت ابراهیم، حضرت اسماعیل، حضرت اسحاق، حضرت یوسف، حضرت لوط، حضرت یعقوب، حضرت موسی، حضرت هارون، حضرت شعیب، حضرت زکریا، حضرت یحیی، حضرت عیسی، حضرت داود، حضرت سلیمان، حضرت الیاس، حضرت ذولکفل، حضرت ایوب، حضرت یونس و حضرت محمد علیه الصلوات والسلام اجمعین ثبت گردیده است. در مذاهب اسلام چهار خلیفه راشدین حضرات ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان غنی و علی صفدر رضی الله اجمعین و دوازده امام از حضرت علی کرم الله وجهه تا آخرین همه مرد میباشند. در ادیان جهان برای انتخاب

رهبر کاتولیک های جهان (پاپ ، پدر) توسط ۱۲۰ رهبرمشهور ومهم مذهبی جهان (کاردنال) مرد انتخاب میشود . خدایان هندو ها از کرشنا تا رام وشام ، دوازده گروه دین سیک ها از بابا نانک تا گرو گوبیند همه مرد هستند. رهبری ادیان بودائی ، زردشتی ، بهائی همه وهمه را مردها بدوش دارند . در بخش پادشاهان ،سیاستمداران ، قهرمانان ملی وسپورتی چهره های مشهور مردان جلوه افزائی مینماید. الگزنر بزرگ ، سلطان محمود غزنوی ، کوروش کبیر ، امیرعلی شیر نوائی ، چنگیز خان ، جهانگیر اکبر، تیمور لنگ ، گاندی ، رستم ، سهراب ، کاوه آهنگر ، هرکولس و صدها شخصیت دیگر . در بخش بزرگترین علما ، شاعران و هنرمندان باز هم صفحات تاریخ مملو از نام مردان میباشد . سقراط ، افلاطون ، ابوریحان البیرونی ، مولانا بلخی ، شکسپیر ، بهزاد ، پکاسو ، گاليله ، حافظ ، سعدی و تعداد بی شمار دیگر . در کشور های پیشرفته جهان بطور مثال امریکا که شاهد تحولات وتغییرات زیاد میباشد و نسبی با همه کم وکاستی ها قدمهای مثبت در زندگی زن برداشته شده است ؛ به تاریخ ۲۰ جنوری ۲۰۱۷ رئیس جمهور جدید امریکا دانولد ترمپ حلف وفاداری یاد کرد و منحنیث چهل و پنجمین رئیس جمهور امریکا وظیفه را اشغال نمود . در همین کشور که پیشرفته یاد میگردد چهل و پنج رئیس جمهور از جورج واشنگتن تا دانولد ترمپ همه مرد ها میباشدند و هنوز این کشور رئیس جمهور زن ندارد .

نام این همه مرد در عرصه های مهم بدون شک توجه خاص را متوجه یک جنس جامعه نموده وبر پایه های ارزش و مقام آنها انرژی و قوت میبخشد و جنس مقابل زن در شرایط ناگواری که در خور مقامش نیست ؛ باقی میماند .

تفاوت مرد و زن در عرف و فرهنگ

عرف و فرهنگ در جوامع مختلف نقش مهم وسازنده در زندگی مردم بازی میکند. خوشبختانه که جوامع مختلف زیبایی ها و پدیده های نیک وخوب فرهنگی دارند . اما در پهلوی آن اعمال وپدیده های نامناسب مثل خارهای در پهلوی کل ها جای گرفته است . آنچه مربوط به شاعران آزاد در قفس میباشد ؛ تفاوت های قبول شده فرهنگی مرد وزن است . در بسیاری رسم ورواجها ، عرف و عادات وموضوعات فرهنگی اجتماعی نقش جنس مرد پر رنگ و یکنوع بی توجهی به جنس زن بر قدرت وجود «شاعران آزاد در قفس» می افزاید.

رسم و رواجها و موضوعات فرهنگی زیر عنوان عرف ، نقش مهمی در طرز دید و موقف زن بطور کل در جامعه بازی میکند . در وطن عزیز ما افغانستان یک سلسله توجه های خاص به جنس مرد ،

میزان و یا توازن دیدگاه را برهم میزند. با چند مثال ساده از رسم و رواجها و عرف عادات فرهنگی مشت نمونه خروار دروازه بحث به بخش دیگر نقش ادیان و «انسانیت» «آدمیت» معطوف میگردد.

در اکثر جهان خصوصاً وطن ما افغانستان توجه خاص به تولد فرزند میگردد و طرز دید مردم بر تولد پسر و دختر یکسان نیست. تولد پسر با گرمی استقبال و در بسیاری مواقع تولد دختر با اکره، سردی و بی میلی همراه میباشد. مراسم ختنه سوری بچه ها با محافل بزرگ شادی، گاهی در مناطقی تاسه و یا هفت روز جشن گرفته میشود. خواستگاری دختر از طرف مرد و عروسی بنام مرد موضوع فرهنگی دیگرست که تفاوتها را آشکارا مینماید. توپانه یا پیشکش مشکل دیگریست که پسر باید به خانواده دختر مبلغی را بپردازد. هر چند از نگاه اقتصادی ضربه بزرگ بر پسر است اما در کل یک نوع معامله و غیرمستقیم خرید و فروش است که ارزش حقیقی دختر را به زمین میزند. بر علاوه مثال های فوق ده ها مطلب دیگر در اجتماع ما تفوق و برتری مرد را نسبت به زن ثابت میسازد. با یک مثال دیگر نکته عطف بر این مشکلات و نابرابری ها میگذاریم. زنها بعد از عروسی گاهی نام خانواده گی خود را از دست داده و مرد گاهی بدون دلیل شرعی آزادانه زن دیگر میگیرد و هرگاه شوهر زن فوت نماید. گاهی زن بیوه را مثل متاعی برای برادر شوهرش نکاح میکنند و ادعا چنین است که بیوه خود را به کسی نمیدهیم. در شرایطی چنین تنگ و دشوار زن حق ابراز عقیده را ندارد چه رسد به اینکه رضایت و یا عدم موافقت خود را ابراز دارد.

این ها و ده ها خلای دیگر تفاوتها را بین جنس مرد و زن در فرهنگ ما به کرسی نشانده است و فکر و باور بخشی از مردم به شکلی از اشکال این نا ملایمات را منحیث یک حقیقت پذیرفته اند. در عصر حاضر حرکتها و نهضت های مدنی، اجتماعی و فرهنگی آغاز گردیده تا به این طرز تفکرات و عنعنات، تغییرات مناسب تری جستجو و توازن و عدالت را بین جنس مرد و زن از رؤیا به حقیقت مبدل سازند. هر چند هنوز در خم یک کوچه میباشد؛ اما برای نجات شاعران آزاد در قفس سعی و تلاش در بهبود این امور مفید و مثبت ثابت خواهد شد. برای رسیدن به چنین شرایط نیک و پسندیده یک سلسله فعالیت های عملی مثمر و مفید خواهد بود؛ که مختصراً به آن اشاره میشود.

اول- در مکاتب و مدرسه ها مضامین اجتماعی و آداب زندگی باهمی از جنبه های مختلف تدریس گردد تا اطفال و نوجوانان از همان مراحل اول آموزش، روش احترام به یکدیگر و مراعات حقوق و ارزش زندگی باهمی بر معیارهای عدالت و حقیقت آموخته وسیله تمام نیکوئی ها را در زندگی شخصی و اجتماعی عملی نمایند.

دوم - مساجد و مراکز دینی ما بر اساس متون معظم دینی با آیات قرآن شریف و روش عالی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که مقام مرد و زن را رفیع، عالی و عادلانه تشریح نموده است برای نوآموزان تعلیم و تدریس نمایند. تا اطفال و نوجوانان با آموزه های نیک دینی احترام و ارزش جنس

مخالف را به شکل احسنی دانسته در روند زندگی بی تفاوتی و بی احترامی نسبت به یکدیگر را به احترام، عزت و زیست نیکوی باهمی تبدیل نمایند.

سوم - رسانه های گروهی از نوشتاری، تصویری، صوتی، الکترونیکی شبکه های اجتماعی خصوصاً فیس بوک نقش مهم واساسی درین راستا دارند. رسانه های عمومی میتواند برای بهتر شدن زندگی فردی و اجتماعی برنامه های مفید و مثمر چون چراغ درخشان داشته باشند تا با روشنی آن مردم راه را از چاه تمیز داده به مقام رفیع انسانیت سوق داده شوند و همه ناملازمات، بیعدالتی ها و نا برابری های آلوده با افکار دور از حقیقت از ذهن رسانه ها پاک گردد. در ساحه شخصی رسانه های گروهی اجتماعی، مردم ما بجای استعمال کلمات و جملات توهین آمیز از ترور شخصیت تا بی پروائی به محیط خانواده گی دیگران، تغیر مثبت در استعمال این پدیده های نیکو را روش زندگی بسازند تا همه به شکلی از اشکال از گفته ها و نوشته های مثبت و سازنده آموخته و قدم مثبت ونیکو در شاهره زندگی پسندیده و انسانی داشته باشیم.

چهارم - وطن ما افغانستان عزیز از چهار دهه در آتش جنگ و ویرانی می سوزد. مهاجرت های نا خواسته و خونریزی های کشنده همراه با فساد و تجاوز، خود و بیگانه زندگی عمومی را در ساحه روانشناسی با اضطراب و تشویشات روانی مبتلا نموده است. هرکدام به شکلی از اشکال با درد های روانی کم و بیش از اوضاع نا سالم رنج میبریم. برای رفع این نقیصه بزرگ به سیمینار ها، کنفرانس ها و صنوف درسی روانشناسی ضرورت است تا متخصصین و دانشمندان رشته های روانشناسی و جامعه شناسی مرهمی برین زخمها نهاده، آرامش را بر زندگی روانی ما رهنمون گردانند.

در نتیجه این بخش، همه آرزوی عدالت، برابری و زندگی خوب ونیک با همی را در دلها می پرورانیم. شاید این میتود ها و روشهای علمی در رسیدن به آن مدینه فاضله زندگی خوب و پسندیده ممد و رهنما گردد.

دیدگاه ادیان پیرامون مقام و ارزش زن

شاعران آزاد در قفس

برای درک و فهم بهتر و شرایط ناگوار زندگی «شاعران آزاد در قفس» ایجاب می‌نماید تا از دیدگاه های مختلف زندگی زن بطور کل ارزیابی گردد. هرچند وسعت این بحث ساحه نگارش این اثر را از دایره آن خارج می‌سازد. بازهم ناگزیر خلاصه و شمه‌آز آن را بیان داریم تا به کنه زندگی و شرایط ناگوار شاعران آزاد در قفس و علل آن پی برده شود.

در حقیقت علل متفاوت در زندگی زن بطور کل نقش بازی مینماید. اما انگشت بر یک دلیل و قاطع دانستن، مشکل را حل نمیسازد. زیرا بسا موضوعات و علل دست بدست هم داده و شرایط ناگوار را بطور کل برای همه بشریت مرد و زن خصوصاً زنان ترسیم نموده است. اکثراً تنها از گریبان دین میگیرند و مقصر می‌شمارند که در حقیقت نمیتواند به تنهایی جواب گوی باشد. آیا توضیح و تفسیر متون دینی توسط شخصیت های با طرز دید خاص و عملی نمودن آن به اشکالی که با هم متفاوت است در شرایط ناگوار زندگی زن نقش دارد؟ بدون شک میتوان بر آن مکث نمود ولی برای دانستن این مشکل بزرگ در زندگی بشریت و جستجوی راه حل آن تحقیق و تأمل بیشتر ضرورت است تا با تشخیص مرض به تداوی آن تلاش گردد.

در بخش اول این بحث مختصراً دیدگاه بعضی ادیان درباره زن بطور کل که تأثیر مستقیم بر شاعران آزاد در قفس دارد؛ بیان میگردد. شاید عده متعجب شوند که چرا ادیان دیگر در میان می آیند در حالیکه اکثر مردم افغانستان مسلمان میباشند. شاید هم ادعای معقول باشد. اما فکر نکنید شاعران آزاد در قفس تنها و تنها در سر زمین ماست. بلکه در اکثر کشور های پیشرفته و پسمانده جهان شاعران آزاد در قفس ناله و فریاد میکشند. قفسی که آنها در آن دست و پنجه نرم میکنند؛ قفسی متفاوت میباشد و دین مستقیم و غیر مستقیم در آن نقش دارد.

وقتی صحبت از زندگی زن در میان است نمیشود ساحه را در یک بخش جغرافیائی و یا یک دین خلاصه کرد. بلکه لازم مینماید تا نظر ادیان دیگر پیرامون زن ابراز گردد. یکی از دانشمندان بزرگ جهان ویل دورانت در تاریخ تمدن مینگارد.

«در میان قبایل ابتدایی زن را به کار های پلید میگماشتند، آنها را به بهای اندک میفروختند و از نفس کشیدن پهلوی زن احتراز میکردند. در روسیه تازیانه را به داماد میدادند تا زن خود را بزند.»
 هردوت مؤرخ جهان غرب مینویسد: «در بابل هر سال دختران را در محل خاصی گرد می آوردند و لیلان میکردند.»

در قانون حمورایی ثبت است اگر شخصی دختر دیگری را کشت، باید دختر خود را به پدر مقتول بدهد تا کشته شود. در یونان وقتی افلاطون از تعلیم و تعلم زن صحبت میکرد او را به باد تمسخر میگرفتند، تا به حدی که افلاطون شکر میکرد که مرد آفریده شده است. همچنان در یونان زن از مال شوهر مستحق میراث نمیگردید. در اسپارت برای اصلاح نسل، شوهران زنان خود را در اختیار مردان دیگر قرار میدادند و روسپی گری مجاز و مورد قبول بود. رومی ها ضرب المثلی داشتند «زن را نمیتوان انسان نامید» در عهد ساسانیان زن فاقد شخصیت حقوقی بود و زن را از شمار اشیا به حساب می آوردند. قانون مانو در هندوستان، زن را از کسب دانش محروم و حق ملکیت برایش قایل نبود. زن باید پس مانده غذای شوهر را میخورد و سر انجام زن با مرگ شوهر، زنده با جسد شوهر سوختانده میشد. در تعلیمات بودا، زنان شرور، حسود، بخیل و از خرد بدورند. در چین در زمان کنفوسیوس، مردان، زنان را به سفره غذا با خود یکجا اجازه نمیدادند. زن بیوه مجبور بود بعنوان وفاداری به شوهر، خود را بکشد. زنان در قسمت معلومی از خانه زیست داشتند. در جاپان خیانت به زن بی اهمیت و بی ارزش بود و با کلمه ای عادی مرد میتواند زن را طلاق دهد. در دوران جاهلیت اعراب نوزادان را به جرم دختر بودن زنده به گور میکردند و یک کنیز در مقابل یک حیوان شتر بفروش میرسید.

ادیان آسمانی یهودیت، عیسویت و اسلام نیز طرز دید و روش های خاص خود را پیرامون مقام و ارزش زن دارند. بحث را از یهودیت و عیسویت آغاز و به تعقیب آن از متون اسلام معلوماتی ارائه میگردد. یکی از دوستان استاد رضا عطائی از سالها پیرامون کتاب مقدس انجیل و مقایسه ادیان آسمانی تحقیق، تدریس و برنامه تلویزیونی دارند. پیرامون دیدگاه کتابهای مقدس عیسویان و یهودان که امروز در دست است؛ بخشی از نوشته استاد رضا عطائی درج میگردد.

«بنا به فرمایش دوست و برادر بسیار عزیز جناب داکتر محمد شعیب مجددی چندی راجع به مقام زن از نظر یهودیت و مسیحیت را درین مقاله به نگارش در آورده که تمام این نوشته ها بر اساس کتابهای تورات شامل عهد عتیق و اناجیل شامل عهد جدید میباشد. شاید که بتواند مورد استفاده تمام مسلمانان، یهودیان و مسیحیان حتی کسانی که اعتقاد به دین را ندارند قرار گیرد.

زن از نظر تورات (عهد عتیق)

کتاب پیدایش ۲/۱۸ - خداوند گفت شایسته نیست که آدم تنها بماند باید برای او جنس مناسبی به وجود آورم.

۲/۱۹ - آنگاه خداوند همه حیوانات و پرندگان را که از خاک سرشته بود نزد آدم آورد تا ببیند آدم چه نامهای بر آنها خواهد گذاشت. بدین ترتیب تمام حیوانات و پرندگان نام گذاری شوند.

۲/۲۰ - پس آدم تمام حیوانات و پرندگان را نام گذاری کرد اما برای او یاری مناسبی یافت نشد!

۳/۶ - پس زن از میوه درخت چید و خورد و به شوهرش هم داد و او نیز خورد .
 ۳/۱۶ - آنگاه خداوند به زن فرمود « درد زایمان تو را زیاد میکنم و با درد فرزندان خواهی زائید ، مشتاق شوهرش خواهی بود و او بر تو تسلط خواهد داشت .
 کتاب خروج ۲۲/۱۸ - زنی که جادوگری کند باید کشته شود .
 کتاب لاویان ۱۲/۱ - هرگاه زنی پسری زائید ، آن زن تا مدت هشت روز شرعاً نجس خواهد بود .
 ۱۲/۵ - هرگاه زنی دختری بزاید آن زن تا دوهفته شرعاً نجس خواهد بود .
 کتاب لاویان ۲۱/۹ - اگر دختر کاهنی « کشیش » فاحشه شود به تقدس پدرش لطمه میزند و باید زنده ، زنده سوزانده شود .

در مورد میراث

کتاب اعداد ۲۷/۸ - هرگاه مردی بمیرد اگر پسری نداشته باشد آنگاه ملک او به دخترانش خواهد رسید .

«دستور حضرت موسی به یوشع از طرف خداوند در جنگ»

کتاب اعداد ۳۱/۱۵ - چرا زن ها را زنده گذارده اید؟

۳۱/۱۷ - تمام زن های شوهر دار را بکشید .

۳۱/۱۸ - فقط دختران باکره را برای خود زنده نگهدارید .

۳۶/۴۰ - از ۱۶۰۰۰ هزار دختر باکره به غنیمت رسیده ۳۲ دختر به خداوند داده شد . «سهم خداوند به کاهن داده میشود»

کتاب تثنیه ۲۵/۱۱ - اگر دو مرد با هم نزاع کنند و همسر یکی از آنها برای کمک به شوهرش مداخله کند و عورت مرد دیگر را بگیرد .

۲۵/۱۲ - دست آن زن را باید بدون ترحم قطع کرد .

کتاب داوران ۳۱ و ۱۱/۳۰ - نقیاح نزد خداوند نذر کرده بود که اگر اسرائیل ها را یاری کند و « عمونیها » را شکست دهد دخترش را به عنوان قربانی در راه خدا بسوزانید!

کتاب اول پادشاهان ۳ و ۱۱/۳ - حضرت سلیمان هفتصد زن و سیصد کنیز برای خود گرفت این زنها به تدریج حضرت سلیمان را از خدا دور کردند بطوری که در پیروی به پرستش بت ها روی آورد .

کتاب جامعه ۷/۲۸ - در میان هزار مرد میتوان یک مرد خوب یافت اما در میان زنان یک زن خوب هم یافت نمی شود !

آن چنان که در تورات و عهد عتیق شاهد هستیم . می بینیم که زن تنها یک وسیله است که حضرت آدم او را در بین حیوانات جستجو می کرده و گناه بیرون راندن آدم از بهشت به عهده زن میباشد . خداوند او را به درد زایمان گرفتار کرده و اگر دختر میزائید «بجای پسر» مدت دو هفته نجس میبوده .

هیچ گونه ارثی به دختر نمرسید اگر مردی دارای پسر بود. نقیاح از سرداران اسرانیلی بخاطر پیروزی در جنگ دختر خود را در راه خدا قربانی میکند. و عجب آنکه در انجیل «متی» حضرت عیسی به گفته کتاب عمل نقیاح را تأیید می کند.

حال میپردازیم به اناجیل و عهد جدید

انجیل متی ۱۵/۲۵ - آنگاه زن جلو آمد و پیش پای عیسی به خاک افتاد و التماس کرده گفت: آقاخواهش میکنم به من کمک کنید .

۱۵/۲۲ - عیسی فرمود: درست نیست که نان را از دست فرزندان بگیرم و جلو سگ ها بیندازم .

انجیل مرقس: ۳/۳۲ - در حالیکه عیسی در میان عده ای نشسته بود به او پیغام دادند و گفتند مادرت بیرون منتظر می باشد در پاسخ به ایشان فرمود: «مادر من کیست! هر کس خواست خدا را به انجام آورد مادرمن است!»

درمورد ازدواج

کتاب اول قرنطیان ۷/۱- بهتر است که مرد با زن تماس نداشته باشد.

حجاب

۱۱/۵- اگر زن در کلیسا یا جلسه ای سرش برهنه باشد و دعا کند به شوهرش بی احترامی کرده .

۱۱/۶- اگر آن زن نمی خواهد سر خود را بپوشاند باید موی سرش را بتراشد و اگر از این عمل خجالت میکشد پس باید سر خود را بپوشاند.

۱۱/۸- نخستین مرد از زن بوجود نیامد بلکه اولین زن از مرد بوجود آمد .

۱۱/۹- در ضمن نخستین مرد که آدم بود برای حوا آفریده نشد بلکه حوا برای آدم آفریده شد.

۱۱/۱۰- پس زن باید سر خود را بپوشاند تا نشان دهد که مطیع شوهرش میباشد . این واقعتی است که حتی فرشتگان به آن توجه دارند و به سبب آن شادند.

سخنرانی و موعظه کردن زنان

۱۴/۳۴- زنان در جلسات باید ساکت باشند آن ها نباید سخن بگویند بلکه باید گوش کنند و اطاعت فرمایند همانطور که کتاب تورات فرموده

۱۴/۳۴- اگر سوالی نیز دارند در خانه از شوهرانشان بپرسند چون صحیح نیست که زنان در جلسات کلیسا گفتگو و اظهار نظر کنند گفتگوی زنان در مجالس شرم آور است .

کتاب کولسیان ۳/۱۸- ای زنان از شوهران خود اطاعت کنید زیرا این خواست خداوند است .

کتاب اول تیموتائوس ۱۱ و ۲/۱۰- زنان در طرز پوشاک و آرایش خود با وقار باشند زنان مسیحی باید برای نیکو کاری و اخلاق خوب خود مورد توجه قرار گیرند نه برای آرایش مو و زیور آلات و لباس های

پر زرق و برق .

۲/۱۲- اجازه نمی دهم زنان به مردان چیزی یاد دهند و بر آنان مسلط شوند.
 ۲/۱۳- علت این امر آن است که خدا نخست آدم را آفرید و بعد حوا را .
 ۲/۱۴- این آدم نبود که فریب شیطان را خورد بلکه حوا فریب خورد و گناه کرد .
 ۲/۱۵- از این جهت خدا زنان را به درد زایمان دچار ساخت ولی اگر زن ها فرزندی به دنیا بیاورد
 « پسر » و زندگی آرامی داشته باشند خداوند روح ایشان را نجات خواهد داد.
 بلی ملاحظه می فرمائید که در «اناجیل و عهد جدید» هم مقام و منزلت زن بهتر از « تورات و عهد
 عتیق » نمی باشد .

حضرت عیسی زن گرسنه را سگ خطاب میکند مادرش حضرت مریم را مورد بی احترامی قرار می
 دهد . ازدواج را انکار کرده زن می بایست حجاب داشته باشد یا سرش را بترشد زن اجازه سخن
 گفتن در محافل را ندارد . زن گناه کار واقعی بوده چون آدم را از بهشت رانده و سر انجام زن نمی
 تواند به مرد چیزی یاد دهد .

از تمام مسلمانان و اهل کتاب تمنا دارم که بدون تعصب این نوشته های کتاب تورات و اناجیل را
 بخوانند و آن ها را با قرآن کریم مقایسه فرمایند.

بگذارید که بر همه روشن گردد که در کدام کتاب مقام و منزلت زن بصورت صحیح و منصفانه ذکر
 شده ! امیدوارم که مطالب فوق برای همه عزیزان مورد استفاده قرار گیرد . رضا عطایی ۵/۱۳/۱۶

«USA»

با تشکر از استاد رضا عطایی که با حوصله افزائی مطالب آموزنده پیرامون مقام و ارزش زن از دیدگاه
 عیسویت و یهودیت و کتابهای مقدس درج این نامه نمودند. مطالب بالا برداشت های از کتابهای دست
 داشته و ترجمه های امروزی میباشد . به قرار گفته احمد دیداد که از محققین بزرگ اسلام با مقایسه
 ادیان آسمانی است ؛ فعلاً در جهان بیش از هفتاد نوع کتاب مقدس تحریف شده عیسویان پیروی ،
 تدریس و مطابق احکام آن عبادت میگردد و تفاوت های فاحش بین این کتابها موجود میباشد . حقیقت
 امر اینست که آثار تحریف شده و تراجم زبانهای گوناگون کتاب های مقدس تورات و انجیل چنین
 برداشتهای پیرامون مقام زن به ارمغان گذاشته است . آنچه قابل مکث و تدبیر میباشد همانا نسخ
 اصلی کتابهای تورات و انجیل کلام خداوند (ج) گمان نمیروند چنین تند و زننده پیرامون مقام و ارزش
 زن هدایت داده شده باشد. باز هم به گفته علما (والله اعلم)

هرچند مختصر قوانین و احکام ادیان مختلف پیرامون مقام و ارزش زن درج گردید اما باید اعتراف
 نمود که بسیاری از این قوانین ادیان در جهان تغییرات و تحولات بزرگ رونما گردیده است. بطور مثال
 در هندوستان دیگر زن را زنده با مرده شوهرش نمیسوزانند و برعکس به زن چنان مقامی در سیستم
 اداری قایل شده اند که تعداد زیاد زنان در بخش های مهم اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی و دینی مقام

های عالی کسب نموده اند. بطورمثال ایندرا گاندی از ۱۹ ژانویه ۱۹۶۶ تا ۲۴ مارچ ۱۹۷۷ و از ۱۴ ژانویه ۱۹۸۰ تا روز ترورش در ۳۱ اکتبر ۱۹۸۴ صدراعظم هند وستان بود. در کشور های که ادیان یهودیت وعیسویت قبول شده است نیز تفاوت های عمیق مشاهده میگردد. در اروپا و امریکا مقام زن ره صد ساله را پیموده است. در هر یک از کشورهای اروپائی و امریکا زن اگر هنوز مقام برابر با مرد را ندارد اما بطور کل و نسبی از مقام رفیع در بخش های مختلف بر خوردار است. بطور مثال مارگریت چارتر از سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۹۰ صدراعظم انگلستان بود. ملکه الیزابت ملکه انگلستان، انگلا مرکل صدراعظم جرمنی وهلری کلنتون کاندید ریاست جمهوری امریکا گردید.

مقام و ارزش زن از دیدگاه اسلام

با در نظر داشت باور های ادیان دیگر دروازه بحث مقام و ارزش زن از دیدگاه اسلام باز میگردد. خوشبختانه وبا سعادت میزبید که صادقانه اعتراف نمود که اولین آیه قرآن شریف کلام الله سبحانه وتعالی اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) «بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید.» (۱) با وحی توسط جبرئیل امین برای حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در غار حرا نازل گردید. در ۲۳ سال از بعثت تا رحلت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آیات قرآن شریف به ترتیب نازل و تکمیل گردید. قرآن شریف از همان زمان تا امروز به عین شکل موجود و در یک آیه، کلمه و حرف آن تحریف و یا تغییری رویما نگردیده است و مسلمانان جهان همان قرآن شریف را در تمام دنیا تلاوت وبه آن ایمان دارند و سعی و کوشش درین است تا زندگی خود را مطابق هدایات آن عیار سازند. بنا برین پیرامون حقوق، مقام و ارزش زن به قرآن شریف رجوع میگردد. بعد از قرآن شریف مستند دوم اسلام احادیث حضرت محمد صلی الله علیه وسلم میباشد.

دین مبین اسلام حقوق و مقام زن را در قرآن عظیم الشان و احادیث صحیح حضرت محمد صلی الله علیه وسلم واضح و آشکارا بیان نموده است. فقط چند آیت از کلام مجید پیرامون مقام زن می آوریم. سوره النسا آیه ۱ یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ... (۱) ای مردم (زن و مرد) از خداوند پروا کنید شما را از نفس واحد آفرید...» درین آیه مبارکه تفوق و برتری بین پیدایش زن و مرد نیست. در سوره الحجرات آیه ۱۳ یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳) « ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماس است بی تردید خداوند دانای آگاه است » (۱۳) درین آیه ارجمندترین، بهترین و گرامی ترین همه شما (مرد و زن) در نزد خداوند با تقوی ترین

شماست که هیچ تفاوتی و برتری بین زن و مرد نیست. سوره البقره آیه ۱۸۷ زنان و مردان را لباس یکدیگر گفته است. هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ « آنها لباس شما و شما لباس آنها هستید » درین آیه مبارکه نیز زن و مرد لباس یکدیگر گفته شده است و چنین نیامده که مرد ها یا زن ها لباس بهتری هستند. در آیه ۸۳ سوره البقره احسان به والدین، خویشان، یتیمان و فقیران بدون تفاوت مرد و زن مساویانه یاد شده است. « وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳) » (و یاد آرید) هنگامی که از بنی اسرائیل عهد گرفتیم که جز خدای را نپرستید و نیکی کنید درباره پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران، و به زبان خوش با مردم تکلم کنید و نماز به پای دارید و زکات (مال خود) بدهید، پس شما عهد شکسته و روی گردانیدید جز چند نفری، و شما یید که از حکم خدا برگشتید.» (آیه ۸۳) (سوره البقره) در سوره الاسراء آیه ۲۳ میفرماید به والدین یعنی پدر و مادر احسان کنید که هیچ تفاوتی به احسان نمودن بین آنها وجود ندارد. وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) سوره الاسراء « و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر احسان کنید اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] اوف مگو و به آنان پر خاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی »

در آیات مبارکه این حقایق را می یابیم تساوی در خلقت که مرد و زن از نفس واحد خلق شدند و تساوی در ارجمندی و گرامی بودن مرد و زن که معیار فقط تقوی میباشد. همچنان مردان و زنان لباس یکدیگر بدون تفاوت و برتری یاد شده است. بر علاوه احسان به پدر و مادر، مرد و زن یکسان بیان گردیده است. بنابراین قرآن شریف از زن و مرد با القاب همسان و برابر مسلمین و مسلمات، مؤمنین و مؤمنات، صابرین و صابرات یاد میکند. همین چند آیه کافیست که مقام و ارزش زن را واضح و آشکار نماید. در کلام مجید آیاتی پیرامون میراث زن، وکالت زن، تعدد زن و آیات اول سوره النسا پیدایش زن نزد بعضی تفاوت و یا برتری بین مرد و زن تصور گردیده است. این آیات در حقیقت برتری مرد بر زن را بیان نمیکنند و برای فهم و درک بیشتر به تشریحات و توضیحات مفصل ضرورت دارد تا اصل مطلب واضح گردد. کتاب « شاعران آزاد در قفس » در حقیقت یک اثر ادبی و بیشتر توجه به زندگی شاعران که در زندگی خود مصائب و بدبختی های بزرگ را تجربه نمودند، میباشد. تشریح، تفسیر و توضیح بخش های دیگر دینی که تشریحات بیشتر ضرورت دارد و اختصاصی میگردد واقعاً از ساحه این اثر دور بوده فقط سعی و کوشش درین است تا معلومات نسبی موجز و عمومی پیرامون دیدگاه ادیان نسبت به مقام زن بیان گردد.

درین بخش علل کتاب شاعران آزاد در قفس نکات مختصری را از قوانین اسلام پیرامون مقام و ارزش زن و روش مسلمانان بیان می‌گردد. دلیل اینکه با وجود مقام با ارزش و عادلانه زن و مرد در قرآن شریف باز هم هنوز در کشورهای اسلامی خصوصاً افغانستان عزیز در خم یک کوچه می‌باشیم؛ طرز دید بعضی اشخاص می‌باشد که هدایات نیک و پاک قرآن شریف را در قالب ذهن خود انداخته، روشی را پیشکش میکنند که با حقیقت قرآن شریف موافقت ندارد. حتی در بسا مواقع مخالفت هم میکند. بطور مثال قرآن شریف در آیه ۳۲ سوره المائده می‌فرماید: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا (۳۲)

«هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده داشته است»

قرآن شریف با صراحت انسان را از کشتن بی گناه منع میکند اما در اکثر ممالک اسلامی مردم بی گناه حتی اطفال معصوم را به سخت‌ترین شکل میکشند.

مطلب مهم دیگر همانا فهم و درک قرآن شریف می‌باشد که مستحکم با تفاسیر و تراجم گره خورده است. در صدر اسلام مسلمانان هر سوال و یا مشکلی پیرامون فهم و درک قرآن شریف داشتند از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم توضیح و تشریح می‌خواستند. اگر در معنی کلمات مشکلی داشتند و یا کلمات و آیات به تشریحات ضرورت داشت باز هم جواب صحیح و قانع کننده را از آنحضرت دریافت مینمودند. بطور مثال در قرآن شریف آمده است: وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّكْعِينَ (۴۳) سوره البقره «و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید» درین آیه مبارکه «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» به تشریحات ضرورت داشت و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ترتیب و خصوصیات نماز را آنچنانکه از طرف الله (ج) توسط جبرئیل امین برایشان رسیده بود برای مؤمنین عملاً تدریس نمودند. بعد از رحلت آن حضرت که آیات قرآن شریف سرانجام جمع آوری و قرآن شریف طوریکه امروز نزد مسلمانان موجود است ترتیب و تنظیم شد و در روند سالهای بعد اسلام از سرزمین مکه و مدینه به دیار دیگر پخش گردید. مسلمانان با تمدنهای دیگر آشنا شدند. در هر یک ازین دوران قرآن شریف باز هم به تشریحات و توضیحات ضرورت داشت. خصوصاً برای مسلمانانیکه با زبان عربی آشنا نبودند. قرآن شریف در اوایل نقطه و اعراب (فتحه، کسره و ضمه به اصطلاح زر، زیر و پیش) نداشت و تلاوت صحیح آن به دانش بیشتر ضرورت داشت. همچنان اعراب الف مقصوره را نمیخواندند. بر علاوه قرآن شریف با تلاوت های متنوع خوانده میشد. حافظ شیرازی میگوید:

عشقت رسد به فریادار خود به سان حافظ
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

در روایات چهارده گانه که حافظ میگوید . کلمات قرآن شریف متنوع خوانده میشد بطور مثال : در سوره الفاتحه (الحمد شریف) در روایتی « مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ » و در روایت دیگر «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» میخوانند. هرچند در معانی تغییر آنچنانی متصور نمیگردد اما برای نوآموزان خصوصاً بیرون از سرزمین عرب توضیحاتی را ایجاب مینماید . تلفظ کلمات نیز بر معنی آنها تأثیر مستقیم دارد . بطور مثال در سوره الفاتحه کلمه : « اُنْعَمْتُ » در کتاب ترجمه معانی و تفسیر مختصر ده جزء اول قرآن کریم توسط پروفیسر دکتر عبدالستار سیرت چنین ترجمه شده است. « به ایشان انعام فرمودی » هرگاه کلمه « اُنْعَمْتُ » را به شکلی که حرف «ت» را با ضمه «ت» «اُنْعَمْتُ» تلفظ کنید معنی آن برعکس میشود. در عهد امویان قرآن شریف را اعراب دادند که خواندن و تلفظ آن آسانتر گردید. بنابراین توضیحات قبلی قرآن شریف به تراجم به زبانهای دیگر و تفاسیر ضرورت داشت تا مردم با تلاوت قرآن شریف و فهم معانی و تفسیر آن به کنه مفاهیم قرآنی آشنا گردند .

نقش ترجمه و تفسیر قرآن مجید

بر سرنوشت زنان

طوریکه گفته آمد دین اسلام به مناطق دیگر خارج از سرزمینهای عربی زبان ، پخش گردید. بنابراین ضرورت ترجمه قرآن شریف به زبانهای دیگر حتمی گردید تا فهم و درک قرآن شریف برای متکلمین زبانهای دیگر آسان گردد . به این ترتیب علما و دانشمندان قرآن شریف را ترجمه و تفسیر نمودند و تعداد زیاد تفاسیر و تراجم پخش گردید . هرچند تنوع تراجم و تفاسیر نفع خود را دارد در عین حال تنوع تفاسیر و تراجم قرآن مجید با معانی گوناگون و برداشت های متنوع توسط اشخاص که بعضی اهلیت ترجمه را ندارند ؛ گره بر این مشکلات افزوده و شرایط خاص فهم و درک متنوع و گاهی متفاوت را برای مسلمانان باز نموده است. علما و دانشمندان یا مفسرین و مترجمین بدون شک طرز دید و برداشت های خود را که زاده فهم و درک شان میباشد ؛ ابراز نموده اند . که بخش اعظم آن زاده شرایط عینی ، ذهنی ، اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی و روانی اشخاص میباشد . بطور نمونه وقتی ترجمه و تفسیر (فی ظلال القرآن) در سایه های قرآن توسط سید قطب نگاشته شده است . سید قطب بیشتر آن وقت را در زندان و شرایط سخت و دشوار گذرانده است . در پهلوی آن پیوند به گروه های سیاسی و در بند اختلاف باور های دینی و سیاسی بدون شک تأثیر مستقیم بر روش کاری سید

قطب داشته و از آن شرایط متأثر می‌باشد و یا خواجه عبدالله انصاری که تفسیر عرفانی و ادبی قرآن شریف را نگاشته است بدون شک جهان عرفان و تصوف نقش مهم و اساسی بر طرز تفکر و ترجمه و تفسیر قرآن شریف را ایفا نموده است. مطلب مهم دیگر پیروی و برداشت های تفاسیر و تراجم از ماقبل می‌باشد به این معنی که اولین تفاسیر و تراجم که به صدر اسلام نزدیک است. هنوز بوی آن خصوصیات شوم زنده بگور گردن دختران در عهد جاهلیت به مشام می‌رسید و مفسیرین با این تفاوت که از آن حالت زشت و ناروا اعتبار و عزت دین مبین اسلام را نسبت به مقام وارزش زن بیان دارند ترجمه و تفسیر نموده اند. اکثر مترجمین یا به ذوق خود و یا تکرار تراجم گذشته، در آیه ۳۴ سوره النسا کلمه «واضربوهن» را به «زدن زن» ترجمه نمودند که در همان عصر و زمان تفاوت برتری و نیکوئی اسلام را نسبت به روش اعراب نسبت به مقام وارزش زن در دوره جاهلیت تشریح می‌سازد. اما در روند تاریخ چهارده قرن بعد از آن که همه علما و دانشمندان به این باور هستند که پیشرفت، ترقی، دانش و آموزه های علمی و تجربی انسان ره صد ساله را پیموده است و با استفاده ازین داشته ها میتوان قرآن شریف را ترجمه و تفسیر بر مبنای عصر نمود و همه علما و دانشمندان به این باور هستند که قرآن شریف کتاب رهنمای بشریت برای دیروز، امروز و فردا می‌باشد. بنا برین زیبا و معقول مینماید تا بشر از همه اندوخته هایش استفاده اعظمی نموده و قرآن را با استندرد و دست داشته های امروزی ترجمه و تفسیر نماید. هرگاه تکراراً تراجم و تفاسیر قرون گذشته توسط مترجمین و مفسرین امروز چاپ و پخش گردد گاهی حل مشکل امروزی گنگ و بی جواب مانده و بر مبنای ترازو و پندارهای شرایط عینی و ذهنی گذشته، امروز وزن و رهنمائی می‌گردد. این به این مفهوم نیست که به تحقیقات و زحمتکشی های علما و دانشمندان گذشته کم لطفی و بی اعتنائی باشد که بر هر لحظه، وقت و انرژی که درین راستا بخرج داده اند ارج گذاشته و به دیده قدر نگریسته میشود. هدف ازین بیان اینست که درد امروز را با وسائیل تداوی امروزی باید مداوا کرد. هرچند تداوی گذشته در عصر و زمان خود با ارزش می‌باشد. درین عصر گاهی ترس و واهمه و یا مطلب جدیدی رانوشتن که تکراری نباشد و یا با تفاسیر و تراجم گذشته تفاوت های داشته باشد؛ نسبی کم‌رنگ است. متأسفانه سطح پذیرش بیان جدید بنا به عادت به معلومات گذشته سخت و دشوار مینماید. همچنان اشخاص با اهلیت و واجب شرایط که دست برچنین جرئتی بزنند و مطالب جدیدی حتی بر مبنای علمی و تجربی بیان کنند با عکس العمل شدید مواجه می‌گردند. متأسفانه و بدبختانه بعضی اشخاص که تازه به الفبای علوم اسلامی راه پیدا نمودند زیر ساحه غرور و کبر ادعای بزرگترین دانشمندان را مینمایند و بر هر علمی خود را یگانه زمان خطاب میکنند. نمیدانند که بزرگترین دانشمندان جهان می‌گویند:

تا بدانجا رسید دانش من
که بدانم همین که نادانم

تعداد اشخاصی که واقعاً اهلیت این امور را ندارند؛ ادعای مترجم و مفسر نموده و زیر نام شاید روشنفکر و یا مطابق زمان زندگی کردن بدون اینکه زبان قرآن را بدانند و یا معلومات عالی در ساحه قرآن شناسی و علوم ضروری در فهم و درک قرآن داشته باشند و یا شرایط عینی و ذهنی آن زمان و این زمان را درک کنند؛ دست به نوشتار و گفتاری زیر نام ترجمه و تفسیر قرآن میزنند که بدون خلق نمودن مشکلات و تا حدی گمراه نمودن نفعی از آن میسر نمیباشد.

برای ترجمه و تفسیر صحیح قرآن شریف استفاده از تجارب، کشفیات و تحقیقات بشر مهم و اساسی میباشد. به گواه تاریخ تا همین چند قرن پیش مسلمانان حتی علمای شرق و کلیسای عیسویت به این باور بودند که زمین هموار و ساکت میباشد. داستان زندگی و پژوهش علمی گالیله را بطورمثال می آورم. گالیله در ۱۵ فبروی ۱۵۶۴ میلادی در شهر پیزای ایتالیا دیده به جهان گشود. او یکی از بزرگترین علمای فیزیک، نجوم، ریاضیات و فلسفه بود. در سال ۱۶۱۰ میلادی نظریات علمی گالیله مبنی بر ثابت نبودن زمین و گردش آن به دور خورشید باعث شد تا از سوی محکمه کلیسا مورد بازداشت و تفتیش عقاید قرارگیرد. کلیسا او را زیر فشار مجبور به امضای توبه نامه‌ای با این مضمون نمود. «در هفتادمین سال زندگی در مقابل شما به زانو درآمده‌ام و در حالی که کتاب مقدس را پیش چشم دارم و با دستهای خود لمس می‌کنم توبه می‌کنم و ادعای واهی حرکت زمین را انکار می‌کنم و آنرا منفور و مطرود می‌نمایم.» گالیله رسماً از تدریس آن نظریه در یونیورسیتی منع شد و تا سالها بعد مرتب مورد بازخواست کلیسا قرار می‌گرفت. سرانجام این دانشمند بینظیر در ۸ جنوری ۱۶۴۲ میلادی در سن هفتاد و هفت سالگی جهان فانی را ترک نمود. اما چند قرن بعد کلیسا به اشتباه خود پی برده و در سال ۱۹۷۹ پاپ ژان پال دوم رهبر کاتولیک‌های جهان دستور به بررسی دوباره دوسیه گالیله را داد و در سال ۱۹۹۲ کلیسای کاتولیک سرانجام گالیله را ۳۵۰ سال بعد از مرگش بخشید.

در جهان اسلام ابوریحان محمد بن احمد البیرونی (متولد ۱۴ سنبله ۳۵۲ هجری شمسی وفات ۲۲ قوس ۴۲۷ هجری شمسی) ریاضی دان، ستاره شناس، تقویم شناس، انسان شناس، تاریخ نگار از بزرگترین علما و دانشمندان عهد غزنویان میباشد. ابوریحان البیرونی برآورد شعاع دوردور زمین و گردش زمین به دور خودش را ثابت ساخت. در کتاب «الاسطرلاب» روشی برای محاسبه شعاع زمین ارائه می‌کند و در کتاب «قانون مسعودی» عملی کردن این روش توسط خود را گزارش می‌دهد. اندازه گیری او یک درجه سطح زمین را ۵۸ میل بدست آورده است که با توجه به اینکه هر میل عربی ۱۹۷۳،۳ متر است. شعاع زمین ۶۵۶۰ کیلومتر (بر حسب واحدهای امروزی) به دست می‌آید که تا

حد خوبی به مقدار صحیح آن نزدیک است. ابوریحان البیرونی خورشید گرفتگی هشتم اپریل سال ۱۰۱۹ میلادی را در کوه‌های لغمان افغانستان و ماه گرفتگی سپتامبر همین سال را در غزنی پژوهید. وی اپیکتوگرام (آلتی برای سنجش وزن مخصوص در فیزیک) را اختراع نمود. ولی اکثر علما و دانشمندان اسلام تا همین چند دهه پیش قبول نمی‌کردند که زمین بدور خودش و خورشید می‌گردد. در حالیکه یکی از علمای بزرگ ابوریحان البیرونی هزار سال پیش در عهد سلطان محمود غزنوی با متودهای علمی آنرا ثابت ساخت. علم و دانش همیشه وسیله گرانبهای می‌باشد که ما را آماده پذیرش حقایق می‌گرداند. هدف از بیان این مطالب اینست که از اندوخته‌ها و تجارب چهارده قرن در تفسیر و تشریح قرآن شریف استفاده عظمی نموده و مسلمانان را در نور درخشان هدایت قرآن شریف روشن نماییم. شاید بیان جدید دروازه گشا و یا تنوعی باشد که بتوان روی آن بیشتر کار کرد و نتایج بهتری را بدست آورد. این بیان معنی آنرا ندارد که کلام مجید مخالف اصل آن ترجمه و تفسیر نموده؛ قبول گردد. بلکه بیان صبح دیگری به پیوند با فردا می‌باشد تا خدای ناخواسته نسل جوان خصوصاً در معلومات امروز که جهان به دهکده کوچکی تبدیل گردیده است راه خطا را بر صواب و باطل را بر حق دنبال نمایند.

مطلب مهم دیگر ترجمه‌های قرآن شریف از زبان عربی به زبانهای دیگر جهان می‌باشد که در فهم و درک قرآن شریف مردم جهان را کمک مینماید. باید اعتراف نمود که ترجمه‌ها و تفاسیر خوب و نیک قرآن شریف در پهلوی اصل آن قابل تقدیر است. اما بحث متوجه مترجمانی می‌گردد که متأسفانه زبان عربی را به سویه ترجمه متون کلاسیک زبان عربی نمیدانند و با علوم ذی ربط و شناخت فرهنگ و شرایط زندگی اعراب که ممدی برای ترجمه قرآن شریف می‌باشد؛ آشنا نیستند. بعضی مترجمین که زبان عربی نمیدانند از زبان‌های انگلیسی، جرمنی، هسپانوی و یا زبان دیگری ترجمه می‌کنند. چون اکثر کلمات در زبان عربی چندین معنی دارد و مترجم اولی به سلیقه و تفکر و دیدگاه خود یکی از آن معانی را انتخاب کرده است؛ این مترجمین نیز همان معانی را که شاید در شرایط امروز نامناسب باشد؛ تکرار میکنند و مشکلی را بر مشکلات ترجمه می‌افزاید. متأسفانه بعضی مترجمین بنا به دلایلی که شرح مفصل آن از حوصله این نوشته بیرون است؛ شاید مادی، کسب نام و نشان، رتبه و مقام و یا مطلب دیگری دست به ترجمه قرآن شریف و یا کتب حدیث حضرت محمد (ص) می‌زنند و مشکلات بزرگ سر راه مسلمانان خلق می‌گردد.

در همین سالهای اخیر شاهد ترجمه‌های قرآن مجید و کتب حدیث می‌باشیم که متأسفانه بعضی ترجمانان این دو کتاب، زبان عربی را به پیمان ترجمه متون کلاسیک عربی حتی بعضی از آنها زبان ساده گفتاری عربی را نیز نمیدانند. بنا برین اشتباهات را مرتکب شده‌اند و مشکلات زیادی را به جامعه خلق نموده‌اند. شاید چاپ و فروش این ترجمه‌ها عایدات بزرگ مادی را نصیب این مترجمین

ساخته باشد. اما نقص و ضرر بزرگ آن زهر تلخی میباشد؛ که مسلمانان امروز و فردا خواهند چشید و بطور کل کارد مخالفین و دشمنان اسلام را مستقیم و غیر مستقیم تیز مینمایند.

موضوع مهم قابل توضیح و تشریح دیگر، ترجمه کلمات قرآن مجید که شاید چندین معنی داشته باشد؛ میباشد. ترجمه بعضی کلمات با در نظر داشت زمان و مکان طرز بیانی را تمثیل مینماید که شاید در یک عصر و زمان دیگر قابل قبول و یا پذیرش نباشد و به شکل و معنی دیگر ترجمه گردد. در قرآن شریف کلماتی بطور مثال «عین» بیش از سی معنی مختلف دارد. در قرون مختلف یک معنی خاص کلمه مطابق شرایط عینی و ذهنی پذیرفته شده است. امروز با تفاوت زندگی انسان از هر نگاه با قرون گذشته تعمق و تحمل پذیرش معانی دیگر کلمه که تکرار نباشد؛ هر چند جرئت و مبارزه میخواید؛ شاید نفع آن از ضرر آن بیشتر باشد.

در قرآن شریف کلماتی مثل «قَوَّامُونَ» و «وَأَضْرِبُوهُنَّ» را معانی گوناگون نمودند. در آیه ۳۴ سوره النسا که پیرامون رابطه زن و مرد در روند ازدواج و تشکیل خانواده میباشد و با اصل کتاب «شاعران آزاد در قفس» ارتباط میگیرد؛ بحث عمیقتر و با کمی تفصیل دنبال میگردد. معانی این کلمات از جمله «وَأَضْرِبُوهُنَّ» به معنی «زدن زن» یا «لت وکوب کردن زن» که در بسیاری تفاسیر از گذشته تا امروز ثبت میباشد؛ مشکلات بزرگی را رو نمای فضای خانواده و اجتماع نموده است و تعدادی با استفاده از این معانی در هر روندی از امور زندگی با قهر و خشم از کلمات زشت و ناروا و حتی زدن «لت وکوب» زنان شانه خالی نمیکند. بعضی حتی فتوای زدن زن را تا حدی که استخوانش نشکند؛ اجازه میدهند. آیه مبارکه ۳۴ سوره النسا را با معانی از چندین تفسیر معتبر برای معلومات خوانندگان محترم می آوریم. مدتی پیش از تکمیل این بخش کتاب «شاعران آزاد در قفس» از دوست و برادر عزیزم دکتر حمدالله سیدی که در علوم دینی از یونیورسیتی الازهر مصر سند دکتورا دارند پیرامون دو کلمه «قَوَّامُونَ» و «وَأَضْرِبُوهُنَّ» در آیه ۳۴ سوره النسا معلومات خواستم. دکتر حمدالله سیدی طی نامه معلومات خوبی فرستادند که نامه شان را مکمل خدمت شما عزیزان تقدیم میدارم.

« بسم الله الرحمن الرحيم »

جناب داکتر صاحب محمد شعیب مجددی... السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته..

به امید صحت‌مندی شما وسایر اعضای فامیل ودوستان تان ... از تأخیر در پاسخ دو سوال تان معذرت می‌خواهم... حال بصورت فشرده می‌خواهم تا حتی المقدور به دو پرسش تان پاسخ بدهم.

سوال: "مفهوم "ضرب" و مفهوم "قوامت" در مصادر اصیل عربی چه میباشد؟

جواب: الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله....

سوال وجواب سوالهای تان در این آیت مبارک است:

قال الله تعالى: { أَلرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَإِذَا فَضَّلْتُمْ إِلَى الْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّهُ تَخَافُونَ نُشُورَهُمْ وَأَهْجُرُوهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُمْ فَإِنْ أَطَعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِمْ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُورَهُمْ فَعِظُواهُمْ وَاهْجُرُوهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُمْ فَإِنْ أَطَعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِمْ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا } النساء(۴). مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، بخاطر برتریهایی که الله متعال -از نظر نظام اجتماع- برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و بخاطر انفاقهایی که از اموالشان -در مورد زنان- می‌کنند، و اما آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید-و اگر مؤثر واقع نشد - در بستر از آنها دوری نمایید! و -اگر هیچ راهی جز شدت عمل برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود- آنها را تنبیه کنید! و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوید -بدانید- الله متعال بلندمرتبه و بزرگ است - و قدرت او، بالاترین قدرتهاست -" ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی".

مفهوم قوامت:

القَوَامَةُ فِي اللُّغَةِ: مِنْ قَامَ عَلَى الشَّيْءِ يَقُومُ قِيَامًا: أَي حَافِظٌ عَلَيْهِ وَرَاعِي مَصَالِحِهِ، وَمِنْ ذَلِكَ الْقِيَمُ وَهُوَ الَّذِي يَقُومُ عَلَى شَأْنِ شَيْءٍ وَيَلِيهِ، وَيُصَلِّحُهُ، وَالْقِيَمُ هُوَ السَّيِّدُ، وَسَائِسُ الْأَمْرِ، وَقِيَمُ الْقَوْمِ: هُوَ الَّذِي يَقُومُهُمْ وَيَسُوسُ أُمُورَهُمْ، وَقِيَمُ الْمَرْأَةَ هُوَ زَوْجُهَا أَوْ وَلِيِّهَا لِأَنَّهُ يَقُومُ بِأُمُورِهَا وَمَا تَحْتَاجُ (۱).

اما قوامت در اصطلاح: فقهای کرام قوامت را در سه مورد استعمال کرده اند:

الأول: القیم علی القاصر، وهی ولایة یعهد بها القاضی إلى شخص رشید ليقوم بما يصلح أمر القاصر فی أموره المالیة.

الثانی: القیم علی الوقف، وهی ولایة یفوض بموجبها صاحبها بحفظ المال الموقوف، والعمل علی بقائه صالحاً نامياً بحسب شروط الواقف.

الثالث: القيم على الزوجة، وهى ولاية يفوض بموجبها الزوج تدبير شؤون زوجته والقيام بما يصلحها(۲).

اول: قِيمُ یا مسئول بالای کودک یتیم قبل از سن بلوغ ورشد عقلی... وآنرا قاضی تعیین مینماید تا از امور مالی کودک، سرپرستی و رعایت و حفاظت نماید.

دوم: قِيمُ یا مسئول بالای مال وقفی، هر مالی که وقف بوده باشد.. وآنرا قاضی تعیین مینماید، تا از این مال وقفی رعایت و حفاظت و سرپرستی نماید.

سوم: قِيمُ یا مسئول بالای زوجه که با عقد نکاح برای شوهر ثابت میگردد، تا از امور زوجیت و خانوادگی و حفظ منافع فامیل حفاظت و رعایت و سرپرستی نماید.

مفهوم "ضرب" درین آیت مبارک چه میباشد؟

البته در مورد مفهوم "ضرب" کتابها نوشته شده است و هر شخصی براساس برداشت شخصی خود آنرا تفسیر و تعبیر و تأویل و برداشت نموده است..

و بدون شک که واژه "ضرب" در قرآن کریم و زبان عربی معانی و مفاهیم زیادی دارد و همگی به یک مفهوم نزدیک میگردد که عبارت از "دوری، وجدائی، و بی اعتنائی و بی توجهی" میباشد، مثلاً:

- ضَرَبَ الدَّهْرُ بَيْنَ الْقَوْمِ: یعنی زمان میان قوم تفرقه ایجاد نمود..

- ضَرَبَ عَلَيْهِ الحِصَارَ: او را در محاصره قرار داد، واز دیگران او را معزول ساخت

- ضَرَبَ عُنُقَهُ: گردن او را از جسدش جدا کرد...

- ضَرَبَ بِهِ عُرْضَ الحَائِطِ: سخن یا نظر او را به دیوار پرتاب کرد، یعنی توجه نکرد.

و در قرآن کریم در آیات زیادی واژه "ضرب" آمده است، که هر کدام از خود معنا و مفهوم خاصی دارد، مثلاً:

قال الله تعالى: { وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً لَّا تَخَافُ دَرَكاً وَلَا تَخْشَى (۷۷) } طه (۲۰).

- ما به موسی وحی فرستادیم که: "شبانہ بندگانم را - از مصر - با خود ببر و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا، که نه از تعقیب - فرعونیان - خواهی ترسید، و نه از غرق شدن در دریا.

وقال الله تعالى: { فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اصْرِبْ بَعْصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳) } الشعراء (۲۶).

- و بدنبال آن به موسی وحی کردیم: "عصایت را به دریا بزن - عصایش را به دریا زد - و دریا از هم شکافته شد، و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود.

وقال الله تعالى: { لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ (۲۷۳) } البقرة (۲).

- انفاق شما، مخصوصاً باید - برای نیازمندی باشد که در راه الله متعال در تنگنا قرار گرفته‌اند.

وقوله تعالى: { وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (۲۰) } المزمّل (۷۳).

- و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی و کسب روزی به سفر می‌روند.

وقوله تعالى: { فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (۱۳) } الحديد (۵۷).

- در این هنگام دیواری میان آنها زده می‌شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب.

بدین سان می‌بینیم که مفهوم "ضرب" بصورت عموم "دوری وجدائی و عدم توجه و بی‌اعتنائی...." میباشد.

اما مفهوم کلی "ضرب زوجه" در آیت مبارکه برای زوجه نیست که در چوکات شریعت اسلامی مطیع و فرمانبردار شوهر بوده باشد..

بلکه مفهوم "ضرب زوجه" برای زوجه ایست که "ناشز" و نافرمان از چوکات اسلامی بوده باشد..

اما هرگاه به چوکات اسلامی برگشت، در پایان آیت می‌گوید: { فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا (۳۴) } النساء.

- و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی و تجاوز و ظلم بر آنها نجوید.

ورسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : [الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَخَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ] مسلم.

- دنیا همه متاع و نعمت است و بهترین نعمتهای دنیا زن صالح و نیکو است.

و در حدیث دیگری ابوهریره - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - روایت میکند که از رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - پرسیده شد: کدام زن بهتر است؟ گفت: [الَّتِي تَسْرُهُ إِذَا نَظَرَ وَتُطِيعُهُ إِذَا أَمَرَ وَلَا تُخَالِفُهُ فِي نَفْسِهَا وَمَالِهَا بِمَا يَكْرَهُ] رواه: النسائي، أحمد.

- هر گاه وی را ببیند خورسند گردد و هرگاه بالای وی امر نماید طاعت وی را انجام دهد، و به آنچه را که شوهر بد می‌پندارد در جان خود و در مال وی خیانت نکند.

همچنان پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - می‌فرماید: [أَلَا وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا]

الترمذی.

- آگاه باشید که با همسران خود رویه ای نیکو نمائید.

واخيرا رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ميفرمايد: [لا تَضْرِبُوا إِمَاءَ اللهِ] ابوداود، ابن ماجه،
الدارمی.

- شما کنیزان الله - يعني زنان - را لت و کوب نکيد.

وصلى الله وسلم على رسول الله وعلى آله وصحبه وسلم...»

اين بود نامه داکتر حمدالله سیدی پيرامون آيه ۳۴ سوره النساء که با تشکر از درگاه الله مهربان
خير و ثواب دارين برای شان التجا ميگردد .

داکتر برکت الله دانشور بعد از مطالعه نوشته داکتر حمدالله سیدی چنین مينگارد . « تحقيق

وتفسير كلمه ضرب را داکتر صاحب سیدی عالی نوشتند با اضافه مراجعه به آيه ۱۰۱ سوره النساء كلمه
ضربتم که جمع مخاطب كلمه ضرب معنی سفر کردن را ميدهد » سوره النساء آيه ۱۰۱ وَإِذَا ضَرَبْتُمْ
فِي الْأَرْضِ «و چون در زمين سفر کردید»

به تعقيب نامه داکتر حمدالله سیدی و تبصره داکتر برکت الله دانشور ترجمه وتفسير آيه ۳۴ سوره
النساء از چندین ترجمه وتفسير توسط علمای جهان اسلام با معانی متنوع دو كلمه «قَوَّامُونَ»
و «وَاضِرْبُوهُنَّ» بيان ميگردد.

۱- تفسير حسینی ترجمه از حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی تفسير از حضرت ملاحسین الواعظ
الکاشفی «مردان تدبير کار کننده مسلط شده اند بر زنان بسبب آنکه فضل نهاده است الله بعضی
آدميان را بربعض و بسبب آنکه خرج کردند از اموال خویش پس زنان نیکوکار فرمانبردارنده نگاه
دارنده اند یعنی مال و آبرو را در غیبت زوج بنگاه داشت خدا و آنزان که معلوم کنید سرکشی ایشان
پس پند دهید ایشان را و ترک کنید ایشان را در خوابگاه یعنی مباشرت نکنید و بزنید ایشان را پس
اگر فرمانبرداری شما کردند پس تجسس مکنید بر ایشان راهی را هر آئینه هست خدا بلند مرتبه
بزرگ قدر»

۲- ترجمه معانی وتفسير مختصر ده جز اول قرآن کریم ترجمه وتفسير استاد داکتر عبدالستار سیرت
« مردان بر زنان حمايت و سر پرستی دارند بخاطر آنکه خداوند بعضی را بر بعضی برتری بخشیده است
و بخاطر آنکه مردان از اموال شان (برای نفقه زن و مصارف خانواده) خرج میکنند پس زنان شایسته
ونیکوآنانی هستند که از ته دل مطیع (وامر خداوند و حقوق شوهران) و حافظ (آبرو و اموال
واسرار شوهران در همه احوال) در غیاب شان باشند بخاطر آنکه خداوند (ایشانرا) حفظ نموده است (و یا
به آنچه که خداوند بحفظ آن دستور داده است) و آن زنانیکه از سرکشی و نافرمانی شان بیم دارید
(نخست) آنها را به نصیحت و پند متوجه سازید و (اگر مؤثر نبود) در خوابگاه ها ترک شان دهید
(بستر خود را جدا کنید) و (اگر باز هم مؤثر نبود) ایشان را با ضرب (اندک و خفیف بمنظور تأديب و

تنبیه نه به قصد تعذیب و اهانت (تنبیه نمائید ، پس اگر از شما اطاعت نمودند ، راهی دیگر برای تنبیه شان نجوئید(و بر آنها ظلم نکنید و بدانید که) همانا خداوند بلند مرتبه (و) بزرگ است»

۳- تفسیرنمونه آیت الله مکارم شیرازی جلد سوم با همکاری جمعی از دانشمندان «مردان سرپرست و خدمتگزار زنانند بخاطر برتریهای که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نیست به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاقهای که از اموالشان (در مورد زنان) میکنند ، و زنان صالح آنها هستند که متواضعند و در غیاب (همسر خود) حفظ اسررسر و حقوق او را در مقابل حقوقی که خدا برای آنها قرار داده ، میکنند و (اما) آن دسته از زنان را که از طغیان و مخالفتشان بیم دارند پند و اندرز دهید و (اگر مؤثر واقع نشد) در بستر از آنها دوری نمایید و (اگر آنها به انجام نشد و هیچ راهی برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان جز شدت عمل نبود) آنها را تنبیه کنید و اگر از شما پیروی کردند به انها تعدی نکنید و (بدانید) خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او بالا ترین قدرتهاست)» در تفسیر این آیت تفسیر نمونه چنین میگوید : « در نتیجه مرد ویا زن یکی باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد . قرآن درینجا تصریح میکند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود (اشتباه نشود منظور از این تعبیر استبداد و ارجحاف و تعدی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسؤولیتها و مشورت های است)»

۴- کتاب «ترجمه جدولی قرآن کریم» به زبان فارسی ترجمه داکتر عبدالله خاموش هروی پیرامون آیه ۳۴ سوره النساء چنین میگوید : « مردان سرپرستان بر زنان به سبب آنکه برتری داده خداوند برخی از ایشان بر برخی و به سبب آنکه انفاق کردند از مالهای شان پس زنان درست کار فرمانبردار نگهدارنده در غیبت به سبب آنچه که حفظ نمود خداوند و آنانی که میترسند نافرمانی شان پس پند دهید آنان را و ترک کنید آنان را در خوابگاه ها و بزیند آنها را پس اگر از شما فرمان بردند راهی بر آنان (برای سرزنش) مجوید که خداوند والا وبزرگ است »

۵- تفسیر کابلی ترجمه مولانا محمود حسن «دیوبندی» با فوائد مولانا شبیر احمد «دیوبند» مردان مسلطند بر زنان بدان واسطه که برتری داده خدا بعضی شان را بر بعضی و بدان واسطه که خرج کردند از مال های خویش پس زنان نیکو کار فرمان برنگهدارنده اند (مال و آبرو را) در غیاب شوهر به سبب حفاظت خدا و زنانیکه میترسید و از بد خوئی شان (پس) پند دهید ایشان را و جدا کنید ایشانرا در خوابگاه و بزیند ایشان را (پس) اگر اطاعت کنند تجسس مکنید برایشان راه الزام را هر آئینه خدا هست از همه بلند بزرگ .

۶- در سایه های قرآن مفسر: سید قطب شهید مترجم : محمد صدیق راشد سلجوقی «مردان سر پرست زنان اند (برزنان تسلط دارند) از سبب اینکه خداوند بعض را بر بعض برتری داده است و (نیز)

باین سبب که از مال های خود خرج میکنند پس زنان نیکوکار فرمانبردارند در غیاب (شوهر خود مال و آبروی او را) به نگهداری خدا پاسداری میکنند زنانیکه از بد خوئی شان میترسید پس آنها را (نخست) نصیحت کنید و (باز) ایشان را دربستری جدا (ازبسترخویش) قرار دهید (باز) ایشان را (به آهستگی) بزیند. باینترتیب اگر ایشان شما را فرمان بردند پس راهی را (برای الزام) برایشان مجوید. حقا که خداوند بلند (مرتبه و) بزرگ است.

۷- قرآن مجید ترجمه و تفسیر بقلم: مرحوم عبدالله یوسف علی مترجم: صباح الدین کشکی مدقق : محمد صدیق راشد سلجوقی « مردان سر پرست زنان اند (برزنان تسلط دارند) از سبب اینکه خداوند بعض را بر بعض برتری داده است و (نیز) باین سبب که از مال های خود خرج میکنند پس زنان نیکوکار فرمانبردارند و در غیاب (شوهر خود مال و آبروی او را) به نگهداری خدا پاسداری میکنند و زنانیکه از بد خوئی شان میترسید پس آنها را (نخست) نصیحت کنید و (باز) ایشان را از بستر(خویش) جدا کنید و (باز) ایشان را (به آهستگی) بزیند و (بالاخره) ایشان اگر شما را فرمان بردند پس راهی را (برای الزام) برایشان مجوید. حقا که خداوند بلند (مرتبه و) بزرگ است.»

۸- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید بفارسی از کشف الاسرار ده جلدی اثر خواجه عبدالله انصاری « مردان بر سر زنان کدخدایانند و کارداران و براست دارندگان آنان هستند به سبب آنچه خداوند بعض ایشانرا بر بعض دیگر برتری و فضیلت داده و به سبب آنچه که از اموال خود در راه خدا انفاق میکنند پس زنان نیک خو، شوهران خویش را فرمان برداراند و زیرجامه خویش را (یعنی عفت) نگاه داراند به سبب آنچه خداوند آنها را نگاه داشته و تفضل کرده است. و زنانی را که نگران نشوز شان (نافرمانی) هستید و از آن بیم دارید، پند و اندرز دهید و جامه های خواب را از ایشان جدا کنید و هجرت در کلام هم تا سه روز روا باشد تا متنبه شوند و ایشانرا بزیند (نه زدن سخت) دراین حال اگر از شما فرمان بردند و اطاعت کردند برایشان بهانه مگیرید و راهی برای بیداد و ستم بر آنها مجوید که خداوند از هر چیز بهتر و برتر و مهتر است»

۹- داکتر محمد ایاز نیازی در خطبه خود که در یوتیوب موجود است. کلمه « وَأَضْرِبُوهُنَّ » را در آیه ۳۴ سوره النساء چنین معنی و تفسیر میکند. « بزیندشان ... ضرب که باعث شکستادن استخوانش نشود»

در نتیجه ترجمه و تفسیر ۸ تفسیر مهم و مشهور دو کلمه « قَوَّامُونَ » و « وَأَضْرِبُوهُنَّ » را چنین ترجمه نموده اند. « قَوَّامُونَ » ۱- تدبیر کار کننده مسلط شدند ۲- حمایت و سرپرستی ۳- سرپرست و خدمتگزار ۴- سرپرستان ۵- مسلطند ۶- سر پرست ۷- سر پرست زنان اند (برزنان تسلط دارند) ۸- کدخدایانند و کارداران و براست دارندگان

ترجمه کلمه « **وَاضْرُبُوهُنَّ** » از هشت تفسیر و یک سخنرانی : ۱- بزنید ایشان را ۲- ضرب (اندک و خفیف بمنظور تأدیب و تنبیه نه به قصد تعذیب و اهانت) تنبیه نمائید. ۳- تنبیه ۴- بزنید ۵- بزنید ۶- (به آهستگی) بزنید ۷- (به آهستگی) بزنید ۸- بزنید (نه زدن سخت) ۹- بزنیدشان ... ضرب که باعث شکستادن استخوانش نشود.

معانی ذیل برای مسلمانان رهنما و هدایت کننده میباشد. هر چند معانی یاد شده پیرامون یک موضوع خاص در رابطه زن و مرد میباشد اما برای مسلمانان بطور عموم برداشتی است که بعضی شاید ازین معانی سوء استفاده نموده و به هر بهانه و دلیل دست بر سر زن بلند نمایند و گاهی چنان لت و کوب نمایند که مثل نادیا انجمن یکی از شاعران آزاد در قفس در زیر مشت ولگد شوهرش چنان زخمی گردد تا در شفاخانه جان بدهد. بنا برین ترجمه و تفسیر صحیح قرآن شریف با در نظر داشت شرایط عینی و ذهنی جامعه مهم میباشد تا با مطالعه و دانش هدایات قرآن، مسلمانان به بهترین مقام انسانیت نایل آیند و با نور قرآن زندگی درخشان شخصی و خانوادگی را کسب نمایند.

طوریکه میدانید بعد از قرآن شریف مسند دوم اسلام احادیث صحیح حضرت محمد صلی الله علیه وسلم میباشد. پیرامون مقام و ارزش زن در احادیث پیامبر (ص) و مطالب بسیار مهم دیگر بخش حدیث باز میگردد.

سیرت النبی (ص)

خلق و روش نیک حضرت محمد (ص) در مقابل زن

مقام و ارزش زن از دیدگاه حضرت محمد (ص) رهنمائی نیک و خوبی برای مسلمانان است. از جمله ده ها حدیث و داستان نیکوئی حضرت محمد (ص) در باره همسران شان یا زنان دیگر چند حدیث که داکتر حمدالله سیدی در نامه خود آورده بودند؛ می آوریم. پیامبر - صلی الله علیه وسلم میفرماید: [**أَلَا وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا**] الترمذی. «آگاه باشید که با همسران خود رویه ای نیکو نمائید.» همچنان میفرمایند: [**لَا تَضْرِبُوا إِمَاءَ اللَّهِ**] ابوداود، ابن ماجه، الدارمی. «شما کنیزان الله - یعنی زنان - را لت و کوب نکید.» حدیث مشهور که اکثر شنیده اند «بهشت زیر پای مادران است» فقط همین یک حدیث شاید مشت نمونه خروار، بیانگر حسن نظر، لطف، محبت و دستور احترام به جنس زن بطور کل باشد. حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را قرآن زنده در روی زمین گفته اند. یعنی هرآنچه در قرآن شریف هدایت داده شده است در زندگی شخصی و اجتماعی عملی نموده اند. طوریکه همه تواریخ، محدثین و علمای جهان پیرامون شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نوشته اند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم در تمام عمر به مقام و ارزش زن بی حد و اندازه احترام قایل بودند

وهیچگاه دست شان بر سر زن بلند نشده است و هیچگاه یک حرف زشت و ناموزون که خلاف قرآن ، ادب و انسانیت باشد ؛ برای زنان نگفته اند . روش شان در مقابل زنان بهترین نمونه اخلاق حمیده ، سجایای نیک و عالی بوده است.

با در نظر داشت هدایات عالی ، روش نیک و پسندیده قرآن شریف پیرامون حقوق و ارزش زن ، همچنان خلق نیکو و رفتار عالی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم با زن بطور کل توقع آن میرفت که مسلمانان رهی صد ساله را در روش خود در مقابل جنس مقابل پیموده باشند. هرچند در بعضی کشور های اسلامی زنها توانستند به مقامهای بلند برسند. بی نظیر بوتو دو دوره از سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰ میلادی و ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶ میلادی نخست وزیر پاکستان و خالده ضیا از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ میلادی نخست وزیر بنگلادیش بودند. باید اعتراف نمود که هنوز به آن مقام و ارزشی که دین اسلام برای زن قایل شده است در ممالک اسلامی نرسیده ایم و تفاوت زیاد بین قوانین رفیع اسلام در باره زن و روش مسلمانان در مقابل زن وجود دارد که میتوان گفت:

اسلام به ذات خود ندارد عیبی
هر عیب که هست در مسلمانی ماست

امروز وقتی بعضی مسلمانان با زنان روش نامیمون و در جای دست شان بر سر زن بلند میگردد و در اخبار ناخوش آیند میشنویم که شخصی بینی زنش را برید و گوشه‌هایش را قطع نمود یا با ظلم و ستم حق زن را تلف و حتی جانش را میگیرند . همانا دوری از هدایات قرآن شریف و روش معقول و عالی حضرت محمد (ص) میباشد. برای اینکه به کنه موضوع بیشتر عمیق گردیده و سراغ علل این نابسامانی ها و اعمال ناخوش آیند جستجو گردد . بحث تبادل افکار پیرامون «حدیث » حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بطور خلاصه باز میگردد.

شناخت حدیث

تشخیص حدیث صحیح، ضعیف و جعلی

ونقش آن در زندگی زنان

حدیث : حدیث به معنی خبر است و در اصطلاح اهل حدیث بر قول و فعل و تقریر ، گفتار و کردار و سکوت پیامبر در برابر اعمال و گفتار و کردار دیگران اطلاق میشود .

حدیث دو قسم است :

الف : حدیث قدسی که معنی و مفهوم آن از طرف پروردگار به پیامبر صلی الله علیه وسلم الهام میگردد و پیامبر صلی الله علیه وسلم با الفاظ و عبارات خود آن را بیان میکند .

ب : حدیث نبوی که از نظر زنجیره و سلسله سند به مشهور متواتر و احاد تقسیم میشود.

۱- متواتر : حدیثی که گروهی از راویان آن را روایت کنند که عادتاً محال باشد چنین گروهی با هم توافق کنند بر اینکه دروغ بگویند و این نسبت از ابتدا تا انتها محفوظ باشد و برای شنونده آگاهی قطعی حاصل کند و نقطه ابهامی در آن نباشد.

۲- حدیث مشهور آنست که روای آن از حضرت محمد (ص) بیشتر از دو نفر باشد.

۳- حدیث احاد : حدیثی که بعد تواتر نرسد راوی او یک نفر و یا بیش از یک نفر باشد. خبر و حدیث احاد نامیده میشود.

خبر واحد نیز به اقسام مختلف تقسیم میشود :

۱- حدیث صحیح : آنست که زنجیره راویان آن پیوسته و به شخص عادل و ضابط و با کیاست برسد تا اینکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم یا صحابی یا تابعی منتهی گردد و از مخالفت با اصول و عیب و نقص و انتقاد سالم باشد . حجت بدان درست است.

۲- حدیث حسن : حدیثی که بررسی کننده و تنظیم کننده آن شناخته شده باشد که حجازی یا شامی یا عراقی یا مکی یا کوفی ... است که در دیار خود روایت او مشهور باشد مانند قتاده در میان بصریان . البته راویان حدیث حسن به نسبت حدیث صحیح از شهرت کمتری برخوردارند. حدیث حسن نیز بمانند حدیث صحیح مورد استدلال شرعی واقع میشود.

۳- حدیث ضعیف : آنست که خلل و نقصی به شرطی یا شرایط که در صحیح و حسن معتبر است وارد شده باشد . و منزلت پایان تر از «صحیح» و «حسن» دارد . هر اندازه از شرایط «صحیح» دور تر باشد «ضعیف» آن شدید تر و هر اندازه به شرایط «صحیح» نزدیکتر باشد به «حسن» نزدیکتر است .

هر یک از این سه قسم فوق حدیث بفروع و شاخه ها تقسیم میگردد.

حدیث مردود : حدیث مردود به این دلیل که ضعف و نقص متوجه یکی از راویان باشد ، دارای هشت قسم است . **اول - حدیث موضوع** : حدیثی است که ثابت شده باشد راوی آن ، بطور عمد در روایت حدیث دروغگو است . انگیزه حدیث سازی و جعل احادیث گاهی دشمنی با دین اسلام و گاهی به گمان خدمت به اسلام و مسلمین « در بخش حدیث مردود باید گفت که از تشریح هشت نوع آن فقط به همین یک بسنده میکنیم . مطلب مهم اینست که در پهلوی حدیث صحیح احادیث حسن ، ضعیف ، مردود و انواع حدیث دیگر نیز میباشد . دشمنان اسلام و دوستان نادان اسلام هر یک به نوبه خود در بخش احادیث مردود نقش مهم بازی نمودند و زهر تلخ این عمل شانرا در گمراه سازی و به خطا بردن تا امروز همه مسلمانان میچشند. دانشمند گرامی عبدالله احمدیان در کتاب حدیث شناسی در پهلوی بیان مطالب بالا پیرامون جعل سازی حدیث و دشمنی با مسلمانان چنین میگوید : « دشمنان اسلام پس از اینکه نتوانستند از راه زور اسلام را شکست دهند تلاش کردند از راه تزویر و هم رنگی با مسلمانان یکرشته مطالب خرافی و نا معقول را بشکل احادیث در میان جوامع اسلامی پخش کنند تا مدارک اسلامی را متضاد و مضطرب نشان دهند و در نتیجه دین اسلام را در نظر اندیشمندان کم اطلاع بی اعتبار جلوه دهند ... حماد بن زید میگوید : دشمنان اسلام چهارده هزار حدیث را جعل کرده اند « جعل سازی حدیث خصوصاً در صدر اسلام توسط دشمنان یک حربه جنگی بحساب میرفت و دانشمندان مسلمان را در مقابل یک تحقیق و پژوهش عمیقتر قرار میدهد تا حدیث صحیح را از ضعیف ، مردود و جعلی جدا سازند .

برای اینکه از اصل موضوع دور نشویم پیرامون اقسام حدیث به همین بسنده میگردد. مشهور ترین و معتبرترین کتابهای حدیث نزد اهل سنت جماعت صحاح سته و عبارت است از صحیح بخاری ، صحیح مسلم ، سنن ابوداود ، سنن ترمذی ، سنن نسائی ، سنن ابن ماجه . دو کتاب دیگر نیز از منابع اولیه به صحاح سته اضافه می شوند موطأ مالک و مسند احمد بن حنبل .

برای مسلمانان دانش ، فهم و فرق احادیث صحیح ، ضعیف ، مردود و جعلی مهم و اساسی میباشد . محدثین با سعی و تلاش و جد و جهد روایات که شامل احادیث صحیح و ضعیف و مردود میباشد جمع آوری نمودند و از بین هزاران روایت جمع آوری شده بخشی را صحیح و موثق دانستند و در کتابها حدیث که امروز در اختیار ما میباشد؛ ثبت نمودند. در صدر اسلام جمع آوری احادیث به جهت اختلافات حتی از طرف حضرت ابوبکر صدیق (رض) منع گردید و در عهد خلفا راشدین برای نگارش و جمع آوری احادیث تلاش نکردند. **صحیح بخاری** معتبرترین کتاب حدیث توسط حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (۱۹۴-۲۵۶ هجری) گردآوری شده است. بعد از آن کتب دیگر حدیث جمع آوری و تا امروز در جهان اسلام از آن استفاده میشود . امروز بعد از چهارده قرن تاریخ دین مبین اسلام پیرامون حدیث دیدگاه های متنوع و مختلف ارائه میگردد . هر چند

در گذشته های نه چندان دور بحث حدیث مربوط به علما ، دانشمندان وقضات میگردید تا برای حل معضلات و یاهدایت ورهنمائی ، هرگاه با کلام مجید راه حل را نمیدانستند از حدیث پیامبر حضرت محمد (ص) مدد میجستند . حالا که احادیث پیامبر از صحیح ، حسن ، ضعیف ، مردود ... به زبانهای مختلف ترجمه و در اختیار مسلمانان قرار دارد توجه واستدلال باحدیث بیشتر رواج پیدا نموده و دانسته ونا دانسته با استناد احادیث صحیح ، حسن، ضعیف و شاید هم مردود و جعلی و یا روایت های خارج از کتب حدیث که شاید به کلی حدیث نباشد ؛ بحث ها جریان دارد . که گاهی بنا برتبره ها و برداشت های اشخاص موضوعات را پیچیده میسازد و ذهنیت های متفاوت نسبت به حدیث عرض اندام مینماید. بخشی از مسلمانان درجهان افراط و تفریط دست وپنجه نرم میکنند به این معنی که عده مخالف حدیث میباشدند و هیچ حدیثی را حتی احادیث که ارکان اسلامی از جمله جزئیات نماز را تشریح میکند ؛ قبول ندارند . میگویند : تنها قرآن شریف کافیهست . عده دیگر هر روایتی را که از هر زبانی ویا کتاب معتبر ویا نا معتبری بنام حدیث شنیدند بدون غور و بررسی قبول دارند و به آن استناد میکنند . هر دو گروه افراط و تفریط تکراراً بگوئیم بخشی از مسلمانان را تشکیل میدهند که با مبارزات ، ادعا ها و فعالیت های خود به شکلی از اشکال مفید یا مضر تأثیر گزار بر روند زندگی مسلمانان میباشدند . آنچه مهم است که گفته آید مسلمانان باید از حالت افراط و تفریط خود را کشیده و حد وسط که شیوه اسلام است ؛ تعقیب نمایند . طوریکه در تعریف و اقسام حدیث گفته آمد. تفاوت بین حدیث «صحیح» «حسن» «ضعیف» و «مردود» بسیار است . حدیث ضعیف معنی آنرا ندارد که گفتار یا کردار و تقریر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ضعیف است . بلکه ضعیف بودن راوی و سلسله مراتب آن میباشد . این موضوع بی حد و اندازه مهم است که مسلمانان بدانند . آنچه آنکه در کلام مجید الله مهربان برای ما هدایت داده است که از پیغمبر حضرت محمد (ص) اطاعت کنید. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) سوره النساء-آیه ۵۹ . ترجمه و تفسیر استاد داکتر عبدالستار سیرت « ای مؤمنان از خدا و پیغمبر (محمد صلی الله علیه وسلم) اطاعت کنید و کسانی را اطاعت کنید که از جمله شما صاحبان امر (قدرت مشروع) باشند. (اطاعت خدا و رسول خدا بصورت مطلق و اطاعت اولی الامر بصورت مشروط یعنی در حدود شرع امر شده است) و اگر در چیزی اختلاف نمودید آنرا به خدا (بحکم قرآن کریم) و به پیغمبر (بحکم سنت نبوی) ارجاع کنید . اگر به خداوند و روز آخرت ایمان دارید این کار (رجوع به خدا و رسول خدا) برای شما بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود»

مطابق هدایت آیه ۵۹ سوره النساء اطاعت پیغمبر حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) بر مسلمانان فرض است . بنابراین فهم ، درک و دانش حدیث صحیح و ضعیف امر مهم و اساسی میباشد . با روش

افراط و تفریط مسلمانان که از حدیث صحیح اطاعت نکنند. مطابق آیت ۵۹ سوره النساء هدایت قرآن که (از پیغمبر اطاعت کنید) را عملی نمی نمایند. بنا برین بی توجهی و بی اعتنائی نه تنها به حدیث درین شرایط به هدایت قرآن شریف نیز میباید. دربخش دیگر اطاعت از حدیث ضعیف، جعلی و روایاتی که با قرآن شریف و شخصیت پیغمبر (ص) موافق نباشد که امکان دارد حدیث حضرت محمد (ص) نباشد باز هم ما را به راهی خواهدبرد که حقیقت گفتار محمد صلی الله علیه وسلم نبوده و اطاعت از مطلب و موضوعیست که معلوم نیست مربوط به چه شخصی و پیروی از آن به نفع یا ضرر است.

مسلمانان از حدیث ضعیف که در آن شک و تردید وجود داشته باشد؛ اطاعت کنند. یا اطاعت نکنند. بنا برین بحث حدیث شناسی را باید عمیقتر گردانید. حدیث که موافق و هممنوا با آیات قرآن شریف باشد اطاعت آن به نفع هر مسلمان میباید و اگر روایتی مطابق و موافق با آیت قرآن شریف نباشد به هیچ وجه نام حدیث بر آن گذاشته نشود. طوریکه همه محدثین و مؤرخین میدانند حضرت امام بخاری (رح) با زحمات وسیعی و کوشش فراوان نزدیک به ششصد هزار روایت را بنام حدیث جمع آوری نمودند و بعد از غور و بررسی تنها حدود هفت هزار آنرا قبول نموده و صحیح البخاری مجموعه همین احادیث برگزیده میباید و متباقی روایات را بنام حدیث که حدود پنجمصد و نود و چند هزار میشود در صحیح البخاری درج نگردیده است. این درس مهم و اساسی است که امروز علما و دانشمندان دست بدست هم داده با علم و دانشی که در روند چهارده قرن پیرامون حدیث کسب نمودند. یکبار دیگر درین راستا سعی و کوشش نمایند. اگر روایاتی را یافتند که مطابق سه اساس ذیل نباشد واضح اعلام بدارند. ۱- حدیث موافق و مطابق قرآن شریف باشد. ۲- به شأن، شخصیت و مقام عالی خاتم النبیین حضرت محمد (ص) موافق و مناسب باشد. دو خصوصیت مهم شخصیت آن حضرت (ص): «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱۰۷) سوره الانبیاء «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم» «وَأَنْتَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ» (۴) سوره قلم «تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی» ۳- چنانکه اطاعت پیامبر بر ما فرض است حدیث به مقام و ارزشی قرار داشته باشد که اطاعت آن ما را براه راست هدایت نماید و از راه باطل برگرداند. ۴- الله مهربان به انسان قوه تفکر عنایت فرموده است. روی آن فکر نموده هرگاه با فکر سالم انسانی مغایرت و گمراه کننده بود؛ بیدار باشید. درین راستا نیز برای فهم و درک صحیح از ضعیف از عقل کار گرفته و فکر کنید. در قرآن شریف نزدیک به ۳۰۰ آیت پیرامون عقل و فکر کردن آمده است. عبارات «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»، «لَا يَفْقَهُونَ»، «لَا يَشْعُرُونَ» تأکید بر توجه به عقل و تفکر و فهم میباید. بی توجهی را با عبارت «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» و «أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ» به مذمت رفتار بدون عقلانیت و ملامت مینماید. قرآن کریم پیرامون انسان که از عقل کار

نمیگیرد در سوره الانفال آیه ۲۲ چنین میفرماید: *إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الَّذِينَ لَا يَغْفُلُونَ (۲۲)* «قطعا بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند»

موضوع مهم دیگر احادیثی میباشد که در یک موضوع، زمان و مکان خاص از طرف حضرت محمد (ص) روایت گردیده است که در همان موضوع، عصر و زمان مفید و مثمر بوده است. چنین احادیث در یک موضوع و همان مقطع زمانی و مکانی موجه و قابل قبول میباشد. اما حکم آن برای نسل بعدی نمیباشد. ترجمه و پخش اینچنین احادیث بدون اینکه مشکلی سر راه خصوصاً نوآموزان خلق نماید و شرایط تمسخر نمودن حدیث را برای تعداد مخالفین اسلام محیا سازد؛ درد دیگری را تداوی نخواهد کرد. بطور نمونه در عهد حضرت محمد صلی الله علیه وسلم برای تداوی مریضان ترتیب خاص تداوی و دواهای خاص وجود داشت در همان عصر و زمان هرگاه سوالی پیرامون تداوی امراض مطرح میشد. مریض را به تداوی و دوا که در همان عصر مروج و قابل تطبیق بود؛ هدایت و رهنمائی میکردند. امروز که علم طب راهی صد ساله را پیموده است و شفاخانه ها، و سائیل عملیات، معاینات و تیست ها به منظور تشخیص مرض و انواع دواها در دست میباشد. از آن حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم همین هدایت را میگیریم که به داکتر امروزی مراجعه نموده و با استفاده از رهنمائی های داکتر و معاینات و استفاده از سائیل دست داشته صحت امروزی به تداوی خود سعی و کوشش نمایید. هیچگاه منظور آن نیست که از دواها و طریق تداوی ۱۴ قرن پیش استفاده گردد. اما احادیث داریم که حکم آن شاید تا آخر زمان به نفع انسان باشد و باید ترجمه و پخش گردد. بطورمثال: *عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ .*

« از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: مسلمان (واقعی) کسی است که مسلمانان دیگر از زبانش و دستش در امان و سالم بمانند و مهاجر (واقعی) کسی است که ترک نماید آنچه را الله از آن ممانعت نموده است. »

صحیح بخاری کتاب الایمان باب الْمُسْلِمِ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ (حدیث شماره ۹) حدیث دیگر: ۲- « هر کس به خداوند و آخرت ایمان دارد باید به همسایه خود ضرر نرساند مهمان خود را احترام کند و وقتی سخن میگوید جز از حق، خیر و مصالح عامه چیزی نگوید و الا خموشی گزیند. » هدف ازین بیان اینست که اشخاصی که زبان عربی به سویه ترجمه متون کلاسیک زبان عربی نمیدانند و بنا به دلایلی احادیث ضعیف و جعلی را ترجمه و به دسترس عوام الناس قرار میدهند اگر اهدافی چون تخریب اسلام در زیر عبا و قبای اسلام و یا استفاده مادی از فروش این آثار نداشته باشند این اعمال ضرر آن از نفع آن بیشتر میباشد.

برای فهم و درک حدیث کتابهای زیادی نوشته شده است که مطالعه آن آثار در دانش بیشتر ما راجع به حدیث مفید میباید. هرگاه مطالعه آن آثار میسر نباشد. اخیراً داکتر محمد اسحاق نگارگر در سایت «آریانا افغانستان آنلاین» مقاله زیر عنوان «عرایض عاجزانه من خدمت استاد نور احراری» نوشته اند که مطالعه آن نسبی بر بعضی موضوعات پیرامون احادیث ضعیف و جعلی روشنی می اندازد.

نکاح صغیره به بهانه

سن بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها

ازدواج های اجباری و نکاح دختران صغیره یکی دیگر از مصائب و بد بختی های است که رنج آن دامن اشخاص و خانواده ها را با آتش غم و اندوه میسوزاند. دختران زیر سن که از نگاه ذهنی، عقلی و جسمی آماده ازدواج نیستند زیر فشارهای متعدد از اقتصادی تا سیاسی، رسم و رواج های قبول شده بخشی از اقشار جامعه و استناد به روایات سن ۶ تا ۹ ساله بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها در موقع ازدواج، علل و وسیله چنین ازدواج ها گردیده است. دختران کوچک شگوفه های نا شگفته، زیر شلاق جبر و اکراه پر پر میشوند و هزاران آرزو و ارمان شگفته و نا شگفته در نطفه خنثی میگردد. دوشیزگان که هنوز نغمه ها و زمزمه های شان در چادر شرم دخترانه، جرئت آوازها و آهنگهای احساسات عاشقانه را پرورش نداده است و بالهای تازه پر کشیده و در پهلو بسته شان که امید پرواز در فضای آزاد و بیبکران را تجربه نکرده است در آغوش قفس تنگ و زندان چهاردیواری ناخواسته رنج میبرند و شکنجه میکشند. در چنین حالات ناگوار و شرایط خفقان آور نورچشمان بدست پدران و مادران زیر عناوین مختلف به آغوش ناخواسته سپرده میشوند. زمان آن است که کارد گوش و بینی بریدن را برای نجات قشر بی صدا از چنگال قصابان گرفت و دروازه های قفس های ساخته شده خشم و قهر را باز نمود. در ساحه فرهنگی و رسم و رواج های فرسوده و دور از هر استدلال عقلی و منطقی راه های پسندیده را برای رفع این نقیصه بزرگ جستجو کرد. در سایه فرهنگ و رسم و رواج ها دروازه نامزدی های خورد سالان را برای همیشه مسدود ساخت و در ازدواج ها به عقیده و نظر جوانان آماده ازدواج ارج گذاشت. باورهای عقیدتی ما نشست، مشوره و تبادل افکار را پیش از ازدواج در شرایط مناسب همنا با احترام به اساسات دین مبین اسلام، اجازه میدهد. بنابراین وقت آن است که چشم بسته دختر و پسر را به چاه سرنگون نکنید. بلکه شرایط نیک و خوب را بادر نظر داشت دستورات معقول و پسندیده برای نورچشمان خود آماده ساخت تا با پیوند ازدواج، زندگی با سعادت و کانون خوش خانه را تا آخرین لحظات حیات دنبال نمایند. با در نظر داشت مطالب بالا یکی از دلایل که دختران خورد سال را

به نکاح مردان بزرگ سال در می آورند. همانا ادعای سن ۶ تا ۹ ساله بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها در موقع ازدواج با حضرت محمد (ص) میباشد. قرار حدیث سن بی بی عائشه صدیقه از نامزدی تا شب زفاف بین ۶ ساله تا ۹ ساله گفته شده است. روی این موضوع هرچند کم و بیش در بعضی کتب بطور جدی بحث نشده است. ولی این یکی از مهمترین موضوعاتیست که بر سرنوشت هزاران دختر مسلمان در سراسر جهان مستحکم گره خورده است. امروز در بسا کشور های اسلامی خصوصاً وطن عزیز ما افغانستان مردان جوان حتی مسن با دختران ۶ ساله و بالا تر از آن که حتی بعضی پای به سن بلوغ نگذاشته اند؛ ازدواج و نکاح مینمایند.

پیرامون سن بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها در موقع ازدواج دوست و برادر عزیزم خواجه بشیر احمد انصاری تحقیق نموده و این نوشته در رسانه های گروهی پخش گردیده است. فهم و درک سن بی بی عائشه صدیقه در حقیقت دروازه جدیدی در جهان نکاح و ازدواج مسلمانان بازمینماید تا به این بهانه زندگی دوشیزه گان خورد سال در آتش ازدواج های اجباری و پیش از وقت طعمه حریق نگردد. برای روشنی سن بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها بخشی از نوشته برادر عزیز خواجه بشیر احمد انصاری برای معلومات خوانندگان عزیز درج میگردد.

عائشه صدیقه رضی الله عنها و دایه هایی مهربانتر از مادر

خواجه بشیر احمد انصاری

... اینکه پیوسته گفته می شود که عائشه رضی الله عنها هنگام ازدواج نه ساله بوده است به هیچ صورت نمی تواند از مسلمات و بدیهیات تاریخ مسلمانان به حساب آید. نویسنده این سطور در اینجا سعی خواهد ورزید، تا ابعاد گوناگون این مسأله را نه بعنوان یک انسان مسلمان، بلکه به حیث یک پژوهشگر بی طرف در میزان حدیث، علم الرجال، زبان عرب و تاریخ مورد تحقیق و بررسی قرار دهد.

در میزان دانش حدیث و علم رجال:

علم رجال، دانشی است که در آن از حالات راویان حدیث، از نظر برخوردار بودن و نبودن آنها از شرایط قبول خبر، بحث می گردد. به این معنی که دانشمندان حدیث سخن هر روایتگری را نمی پذیرفتند و برای قبول سخن راوی شرایط دشواری وضع نموده بودند. این دانش یکی از ابزار های لازم در بررسی خبر بوده و از صلاحیت و عدم صلاحیت افراد در سلسله سند روایات بحث می نماید. این اساسی ترین تفاوت میان روش دانشمندان حدیث و متود تاریخ نگاران در ثبت اخبار و حوادث به حساب می آید. بیشتر احادیثی که سن عائشه رضی الله عنها را هنگام ازدواج ۹ سال گفته اند یا از طرف هشام بن عروه روایت شده است و یا از سوی راویان عراقی. و شگفت اینکه اهل مدینه؛ آنهايي که هشام بن عروه بیشتر از هفتاد سال نخست زندگی خویش را در میان شان گذرانده بود، این مسأله را روایت نکرده اند. هشام بن عروه راوی حدیث پس از هفتاد و یک سال زندگی در مدینه آن شهر را به قصد عراق

ترک گفته و صیغه های مختلف این حدیث از طریق راویان عراقی روایت شده است. مؤلف (تهذیب التهذیب) کتابی در "علم الرجال" معتقد بود که آن بخش از روایت های هشام بن عروه که از طریق اهل عراق روایت شده اند قابل پذیرش نیستند. "اینکه روایات راویان عراقی قابل پذیرش نبود، بحثی خارج موضوع امروزی ما است". مؤلف "تهذیب التهذیب" اضافه می کند که حتی "مالک بن انس" در مورد آن عده احادیث او که از طریق راویان عراقی روایت شده اند ملاحظه داشت. (تهذیب التهذیب، جلد ۱۱، صفحه ۴۸، ۵۱). امام محمد الذهبی متوفای سال ۷۴۸هـ در اثر گرانسنگ خویش "میزان الاعتدال" که کتاب دیگری در "علم الرجال" به حساب می آید، در باره هشام می گوید: حافظه هشام در اواخر زندگی اش ضعیف شده بود. متن دقیق او این طور می باشد: "لکن فی الکبر تناقص حفظه" میزان الاعتدال، دارالمعرفه، بیروت، لبنان، جلد ۴، * صفحات ۳۰۱ و ۳۰۲

در میزان زبان عرب:

الف: امام بخاری در کتاب تفسیر خویش حدیثی را از عائشه نقل نموده، که در آن میگوید: هنگام نزول آیه "بل الساعه موعدهم والساعه ادهی وامر" که جزء سوره "القمر" به حساب می آید، من "جاریه" ای بودم و بازی میکردم. فتح الباری، شرح صحیح البخاری، جلد ۸، صفحه ۴۸۶، المکتبه السلفیه، ۱۴۰۷هـ ق، قاهره، مصر. لفظ "جاریه" در زبان عرب به معنی دوشیزه آمده است. خواننده گرامی می تواند به کتاب "فرهنگ نوین عربی- فارسی" مراجعه نماید. "فرهنگ نوین، به اهتمام سیدمصطفی طباطبائی، کتابفروشی اسلامیة، نوبت چاپ هفتم، زمستان ۱۳۶۶، تهران، ایران." کتاب های تفسیر و حدیث می گویند، که این آیت هشت سال قبل از هجرت پیامبر به مدینه نازل شده است. اگر سن عائشه را هنگام نزول این آیت اقلأ ده ساله فرض کنیم، سن ایشان هنگام ازدواج باید در حدود بیست بوده باشد.

ب: بر اساس روایت احمد بن حنبل، با در گذشت خدیجه بنت خویلد همسر نخستین پیامبر، زنی بنام خوله نزد پیامبر آمده و به پیامبر پیشنهاد نمود تا ازدواج نماید. پیامبر پرسید چه کسی را برای این امر در ذهن دارید؟ خوله گفت: تو می توانی با دختری شوهر ناکرده (بکر) و یا زنی که قبلاً شوهر کرده است (ثیب) ازدواج نمائی. وقتی که پیامبر هدف او از "دختر شوهر ناکرده" و "زنی که قبلاً شوهر کرده است" را جویا شد، خوله در پاسخ بخش نخست این پرسش، نام عائشه را بر زبان آورد. در اینجا فراموش نباید کرد که (بکر) در زبان عربی به مفهوم دوشیزه شوهر نکرده استعمال می شود "فرهنگ نوین، به اهتمام سیدمصطفی طباطبائی، کتابفروشی اسلامیة، نوبت چاپ هفتم، زمستان ۱۳۶۶، تهران، ایران.

در میزان تاریخ :

برای آنکه مرز های زمانی بحث ما مشخص شوند، ذکر تواریخ ذیل را مهم می دانم.
 نزول وحی در سال ۶۱۰ میلادی
 اسلام آوردن ابوبکر صدیق در سال ۶۱۰ میلادی
 علنی شدن دعوت پیامبر اسلام در سال ۶۱۳ میلادی
 نامزدی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و عائشه (رضی الله عنها) در سال ۶۲۰ میلادی
 هجرت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بسوی مدینه در سال ۶۲۲ میلادی
 انتقال عائشه صدیقه بخانه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) در سال ۶۲۳ و یا ۶۲۴ میلادی.

الف: طبری میگوید که ابوبکر صدیق دارای چهار فرزند بود که همه آنها در دوره جاهلیت دنیا آمده بودند. «طبری، تاریخ الامم و الملوک، جلد چهارم، صفحه ۵۰، دارالفکر، بیروت، لبنان، ۱۹۷۹». اگر این سخن طبری درست باشد که عائشه قبل از بعثت پیامبر دنیا آمده باشد، پس او به هیچ صورتی نمیتواند که هنگام ازدواج نه ساله بوده باشد.

ب: بر اساس روایتهای معتبر تاریخی، «اسماء» خواهر بزرگ عائشه ده سال از او بزرگتر بوده است. «الامام الذهبی، سیر اعلام النبلاء، جلد ۲، صفحه ۲۸۹، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان، ۱۹۹۲» و «ابن کثیر، البدایه و النهایه، جلد ۸، صفحه ۳۷۱، دارالفکر العربی، الجیزه، مصر، ۱۹۳۳». و کتابهای بسیار معتبر تاریخ گزارش می دهند که اسماء در سال هفتاد و سوم هجری به عمر صد سالگی پدرود حیات گفت. «ابن کثیر، البدایه و النهایه، جلد ۸، صفحه ۳۷۲، دارالفکر العربی، الجیزه، مصر، ۱۹۳۳». اگر اسماء در سال هفتاد و سوم هجری صد ساله بوده باشد، پس عمر او هنگام هجرت باید بیست و هفت و یا بیست و هشت بوده باشد. بر اساس این روایت تاریخی اگر عمر اسماء در اثنای هجرت بیست و هفت و یا بیست و هشت بوده باشد، عائشه در آن زمان باید هفده ساله و یا هژده ساله بوده باشد. اگر عائشه در سال اول و یا دوم هجری ازدواج نموده باشد، باید عمر ایشان در اثنای ازدواج هژده و یا بیست و هشت بوده باشد.

ج: ابن هشام از اولین نگارندگان سیرت پیامبر معتقد است که عائشه از نخستین پیروان محمد (صلی الله علیه وسلم) و از کسانی که در سالهای نخست اسلام، ایمان آورده بودند، می باشد. «ابن هشام، السیره النبویه، جلد ۱، صفحه ۲۳۴-۲۲۷، مکتبه الریاض الحدیثه، الریاض، المملکه العربیه السعودیه». برای پذیرش دینی باید کودکی حد اقل بتواند راه رود و حرف زند. پس اگر عائشه صدیقه در سال اول

بعثت پیامبر سه ساله و یا پنج ساله بوده باشد، پس هنگام ازدواج باید حد اقل شانزده و یا هژده ساله بوده باشد. ابن هشام می گوید که عائشه بعد از هژده نفر ایمان آورده است. «ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۷۱». بر مبنای این سخن ابن هشام، سن عائشه هنگام ازدواج باید در حدود شانزده تا بیست سال بوده باشد.

د: بر اساس تاریخ ابن هشام و سخن ابن حجر عسقلانی، فاطمه دختر پیامبر پنج سال بزرگتر از عائشه بوده است. اگر این سخن درست باشد، پس عمر عائشه هنگام ازدواج باید در حدود شانزده سال بوده باشد.

هـ: شگفت ترین نکته بحث امروزی ما، این حقیقت تاریخی است که عائشه سالها قبل از خواستگاری پیامبر، نه تنها که نامزد مرد دیگری بود که حتی آماده ازدواج بوده است. این شخص جبیر فرزند مطعم نام داشت. به این معنی که هشت سال قبل از هجرت، در آن زمانی که ابوبکر (رضی الله عنه) میخواست به حبشه هجرت نماید، نزد مطعم رفت و گفت که او میخواهد عائشه را که در قید نامزدی فرزندش جبیر می باشد با فرزندش تزویج نماید، ولی مطعم بخاطر آنکه ابوبکر مسلمان شده بود، عقد نامزدی فرزندش را با عائشه فسخ نمود. از این روایت بر می آید که حتی هشت سال قبل از نامزدی عائشه با پیامبر، آماده ازدواج بوده است. ابن سعد در جلد هشتم طبقات خویش پیرامون این مسئله به تفصیل سخن گفته است.

و: ابن حجر عسقلانی معروفترین شارح بخاری در اثر معروف خویش «الاصابة فی تمییز الصحابة» میگوید: فاطمه وقتی بدنیا آمد که کعبه را بنا می کردند و پیامبر سی و پنج سال داشت... و فاطمه پنج سال از عائشه بزرگتر بود. متن دقیق عسقلانی اینطور است: «ولدت فاطمه والكعبة تبنى والنبي صلى الله عليه وسلم ابن خمس و ثلاثين سنة... و هي أسن من عائشه بنحو خمس سنين». «ابن حجر العسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، جلد ۴، صفحه ۳۷۷، مكتبة الرياض الحديثة، الرياض، المملكة العربية السعودية، ۱۹۷۸». «در پایان حضور کسانی که با همسر پیامبر اسلام همدردی داشته و در مصیبتش اشک می ریزند باید عرض نمود که در قدم نخست، سنتهای اجتماعی و فرهنگی هر ملت و هر زمان را باید با معیارهای همان جامعه مورد سنجش قرار داد، نه با معیارهای عصر حاضر. در قرون وسطای انگلستان، دختران در سن دوازده سالگی آماده ازدواج بودند و اغلب آنها در سن چهارده سالگی به خانه شوهر می رفتند (Joseph and Frances Gies, Life in a Medieval Castle, p. ۷۸, ۱۹۷۹, Harper Perennial)». «...»

می بینیم که گاهی می شود که کشور های زیادی در روی گستره خاک سنین پایانی را برای ازدواج می پذیرند. امروز ماده ۱۵۱۳ قانون مدنی برازیل می گوید که اگر والدین توافق داشته باشند، دختران و پسران میتوانند در سن دوازده سالگی با هم یکجا زیست نمایند. مکزیکو و روسیه ۱۴ سالگی را

شرط گذاشته اند. ایالت نیوهمشرا آمریکا سیزده سالگی را شرط قرار داده است. و ایالت‌های دیگری در آمریکا وجود دارند که سنین نزدیک به آن را معیار ازدواج قرار داده اند.

در اینجا یک نکته دیگر هم قابل تذکر است و آن اینکه آخرین تحقیقات علمی ثابت ساخته است که آب و هوا، سبک زندگی و مسائل ژنتیکی اقوام مختلف تأثیر مهمی در زودی و یا دیری بلوغ دختران داشته است. تحقیقات علمی در آمریکا ثابت ساخته است که دختران سیاهپوست زود تر از سفید پوستان این کشور بالغ می شوند. برای دانستن بیشتر، خواننده عزیز می تواند به این تحقیق دانشگاه بلجیم مراجعه نماید <http://edrv.endojournals.org/cgi/content/full/۲۴/۵/۶۶۸>

در حالی که هم عائشه صدیقه و هم والدین مشفق او از این ازدواج راضی بوده و بدان می بالیده اند، پس چه کسی می تواند امروز پس از گذشت یک‌هزار و چهار صد سال بسان دایه ای مهربانتر از مادر عمل نموده و مدعی حقوق او گردد. اگر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در این مورد مرتکب اشتباهی می شد، بدون شک دشمنان او سخت از آن سوء استفاده کرده و از آن حربه ای بر ضد او می ساختند ولی در هیچ جا و هیچ اثری چنین نشانی دیده نمی شود. گفتیم که هم آن بانوی بزرگ، ادیب و دانشمند و هم خانواده اش بر آن ازدواج می بالیدند.

در حدیثی که امام بخاری از خود عائشه (رضی الله عنها) در مورد سورهء (التحریم) روایت نموده، آمده است: باری پیامبر اسلام همسران خویش را اختیار داد که اگر نمی خواهند با او زیست نمایند می توانند از او جدا شوند. پیامبر همسرانش را مخاطب قرار داده گفت: آیا می‌خواهید با من باشید و یا اینکه از من جدا شوید؟ عائشه نخستین کسی بود که در پاسخ اعلام نمود که او خدا و پیامبرش و روز باز پسین را انتخاب نموده است.

همانطوری که دیدیم شواهد تاریخی به ما می گویند که سن عایشه در هنگامی که به عقد پیامبر درآمد، بیشتر از آن چیزی بوده است که امروز سر زبانها است. یکی از علل این کار شاید دلیل تراشی سودجویان کهن سالی باشد که برای توجیه ازدواجهای شان با دختران خرد سال تنها به یک بخش از روایات تاریخی اتکا نموده و بخش دیگر آنرا نا دیده می انگارند.

زیان کسان ای پی نفع خویش
بجویند و دین اندر آرند پیش

حضور همه وکیلان دعوایی که سنگ دفاع از عائشه ام المؤمنین را به سینه می کوبند رسانیده می شود که او بیشتر از تاجران حقوق انسان در قرن بیست و یکم، حقوق و مصلحت خودش را می دانست و اگر تاریخ را هر قدر ورق بزنیم باز هم دلیلی نمی توان یافت که اشاره ای به عدم رضایت آن بانوی بزرگ از آن ازدواج داشته باشد. تاریخ شهادت می دهد که عائشه ام المؤمنین زنی نبود که در گفتن

سخن حق و یا آنچه او آنرا حق تصور می نمود ترسی بخود راه دهد. رهبری جنگ جمل که ده ها هزار رزمجو در زیر پرچمش می رزمیدند، می تواند نمونه روشن ادعای ما باشد.

در پایان این بحث می خواهیم بگوییم که در آن دوره ها چیزی بنام وثیقه تولد «Birth Certificate» وجود نداشت تا تاریخ دقیق پیدایش افراد بر مبنای آن تعیین می شد. ما حادثه ای بزرگتر از پیدایش پیامبر «ص» در تاریخ اسلام نداریم. اما باز هم دیده می شود که پیرامون همین حادثه بزرگ هم چندین روایت مختلف وجود دارد. پس با در نظر داشت تناقضاتی که در روایات مربوط به تاریخ پیدایش عائشه ام المؤمنین وجود داشته است، چطور خواهیم توانست تا با جزمیت تمام حکم کنیم که عائشه صدیقه در این تاریخ و یا آن سال بدنیا آمده و یا در فلان سن ازدواج نموده است.

... خلاصه سخن، من نمی گویم که عائشه (رض) هنگام ازدواج شانزده، هفده، هژده، نژده، بیست، بالاتر و یا پائین تر از آن بوده است ولی می توانم به کمال جرأت ادعا نمایم، با آنکه تاریخ دقیق پیدایش عائشه ام المؤمنین و سن دقیق ایشان هنگام ازدواج معلوم نیست ولی ایشان بطور قطع هنگام ازدواج دوشیزه ای بالغ بوده اند. در حدیثی که امام مسلم از جابر بن عبدالله روایت نموده، آمده است که پیامبر برایش گفت که چرا با دوشیزه ای ازدواج نکردی تا تو او را بخدانی و او تو را، و تو با او بازی کنی و او با تو". این سخن به این خاطر آمد که در سنت پیامبر اسلام، ازدواج و مسایل مربوط به آن و حتی اموری که مربوط به جنس «SEX» می شود باید متقابل باشد که پیامبر اسلام بار بار روی آن تأکید نموده و حدیث؛ این میراث ادبی پیامبر شاهد گویای این امر می باشد. و باید پذیرفت که این کار تنها در حالی قابل تحقق است که طرفین ازدواج به مرحله بلوغ قدم گذاشته باشند. هرگاه پژوهشگری خواسته باشد، می تواند دامنه این بحث را تا سطح یک رساله مستقل توسعه دهد.

سر چشمه های مهم این بحث:

- ۱- کتاب مقدس (تورات و انجیل)، انجمن پخش کتب مقدسه، ۲۰۰۳
- ۲- میزان الاعتدال، دارالمعرفه، بیروت، لبنان
- ۳- فتح الباری، شرح صحیح البخاری، جلد ۸، المكتبة السلفية، ۱۴۰۷ هـ ق، قاهره، مصر
- ۴- فرهنگ نوین، باهتتمام سید مصطفی طباطبائی، کتابفروشی اسلامیة، نوبت چاپ هفتم، زمستان ۱۳۶۶، تهران، ایران
- ۵- الامام الذهبی، سیر اعلام النبلاء، جلد ۲، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان، ۱۹۹۲
- ۶- ابن کثیر، البدایه و النهایه، جلد ۸، دارالفکر العربی، الجیزه، مصر
- ۷- ابن هشام، السیره النبویه، جلد ۱، مکتبه الریاض الحدیثه، الریاض، المملکه العربیه السعودیه
- ۸- ابن حجر العسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، جلد ۴، مکتبه الریاض الحدیثه، الریاض، المملکه

العربیة السعودیة

- Joseph and Frances Gies, Life in a Medieval Castle, Harper Perennial, ۹
New York, NY, USA ۱۹۷۹

۱۰- سایت انترنتی:

<http://edrv.endojournals.org/cgi/content/full/۲۴/۵/۶۶۸>

۱۱- ابن سعد محمد، الطبقات الکبری، بیروت، داربیروت، ۱۴۰۵هـ ق / ۱۹۸۵م. «

این بود بخشی از نوشته خواجه بشیر احمد انصاری پیرامون سن بی بی عایشه صدیقه رضی الله عنها در موقع ازدواج با حضرت محمد (ص) که خدمت شما تقدیم گردید.

استفاده از دین توسط بعضی جریان‌های سیاسی و رسانه‌ها

با در نظر داشت موضوعات بالامطلب مهم دیگر اینست که بعضی احزاب سیاسی، گروه‌های نظامی حتی بعضی رسانه‌های گروهی متون عقیدتی را بیشتر به نفع اهداف سیاسی و عقیدتی خود تعبیر و تفسیر میکنند که در بسا موارد با حقیقت متون دینی فاصله دارد. بنا برین با وجود اینکه تنوع تراجم و تفاسیر بر وسعت کار افزوده است و شرایط بزرگتری را برای محققین و پژوهشگران آماده ساخته است در عین حال بسا دوراهی‌ها را باز مینماید که شاید بر سهولت‌ها گره‌های را رونما گرداند. حقیقت امر اینست که تفسیر و تشریح متون دینی بردومبنا حقیقی و واقعی سر و کار دارد. برداشت از چنین تراجم و تفاسیر عوام الناس را بر سر دو راهی قرار میدهد و گاهی نه اینکه به حقیقت نزدیک میسازد بلکه به واقعیت که شاید از حقیقت فاصله داشته باشد؛ سوق میدهد. امروز که جهان به یک دهکده کوچک تبدیل شده است و کسب معلومات با یک چشم به هم زدن در سراسر جهان میسر است؛ ضرورت به تراجم و تفاسیری از متون دینی داریم که نه برمبنای نظریات یک شخص یا طرز دید سیاسی یک گروه باشد بلکه امیدوارم ترجمه قرآن شریف درآینده توسط یک گروه متخصصان و دانشمندان از علوم مختلفه و زبان شناسان و فرهنگیان در شرایط بسیار آرام و بدون فشار از طرف دولت و گروه سیاسی بافضای صادقانه و فرصت کافی صورت گیرد. چنین تراجم شاید نسبی محتوای حقیقی قرآن شریف را به مسلمانان امروز برساند. ناگفته نباید گذاشت که شخصیت‌های بزرگی که در گذشته ترجمه‌های از قرآن شریف به جهان اسلام تقدیم داشتند با وجود همه کم و کاستی‌ها خدمات شایان در زمان خود انجام دادند که با احترام یادآوری می‌گردد هدف اینست که امروز ضرورت به ترجمه‌های صحیح تر و جامع تر می‌باشیم تا جوابگوی سوالات امروزی و ضروریات عصر را آماده سازد.

قضاوت امروز به ترازوی عدالت عینی و ذهنی دیروز

یک مطلب مهم پیرامون اسلام و مسلمانان اینست که اسلام در زمانی برای رهنمائی بشریت در سرزمین عرب آمد که اعراب کودکان را به جرم دختر بودن زنده بگور میکردند. غلامی و کنیزی چنان بود که یک کنیز زن در مقابل یک یا چند شتر خرید و فروش میشد. کنیز هیچ قدرت و اختیاری از خود نداشت و مثل یک متاع با او رفتار میگردید. داستان سمیه اولین زن شهید در اسلام نمونه از ظلم و ستم مشرکین در مقابل یک کنیزمیباشد. این داستان را من سالها پیش نوشته بودم و در بخش اخیر این اثر دوباره چاپ میشود تا خوانندگان شرایط سخت و تلخ زندگی زن را در آن دوران درک نمایند. بدون شک مسلمانان آن زمان در شرایط جاهلیه که مشهور است بزرگ شدند با آن عرف و عادات و وسایل فرهنگی سر و کار داشتند. اسلام بر ضد همان اعمال جاهلانه قیام نمود. زنده به گور کردن کودکان به جرم دختر بودن قطعاً منع و به زن مقام ارزش قایل گردید. اما حقیقت امر اینست که در آن زمان هنوز طرز دید و روش با زن نکات ناگواری را از دوران جاهلیه بنا بر رسم و رواجها و طرز زندگی دنبال مینمود و شاید زن ستیزی گروه های از مسلمانان چه در کشورهای عربی و چه در کشورهای اسلامی غیر عرب هم تداوم همان فرهنگ زن ستیزانه دوره جاهلیت عرب باشد.

امروز ما در قرن ۲۱ زندگی میکنیم. خصوصاً مسلمانان که در اروپا و امریکا زندگی دارند شرایط چهارده قرن پیش را از دید امروز به ترازوی عدالت گذاشته قضاوت مینمایند. شاید در آن زمان همینکه دختران را زنده بگور نکنند و کنیزان را آزاد نمایند و احترام نسبی به زن داشته باشند؛ بزرگترین تحول و تغییر در زندگی زن باشد. امروز وظیفه مسلمانان است تا به امید تغییر مثبت و معقول قدمهای مستحکم با استفاده از متون دینی و علم و دانش امروزی در بهتر ساختن شرایط زندگی همه بردارند و بشریت با روش مساویانه و عادلانه زندگی آرام و انسانی داشته باشند.

آنچه پیرامون دین بطور کل در «شاعران آزاد در قفس» نگاشته میشود بازهم نمیدانم گره گشا خواهد بود یا گره برمشکلات خواهد افزود این مطلب بزرگ را بر قضاوت عادلانه و صداقت آینده سنج تاریخ میسپارم. از مطالب بالا پیرامون دین اسلام و ادیان بزرگ دیگر واضح گردید که مقام و ارزش زن و روش های مختلف پیرامون زن در جهان جریان دارد و چنان مینماید که پیروان ادیان نسبی از اساسات دین خود فاصله گرفته اند و یا در تنوع تفسیرها و تراجم طرز تفکر متفاوت و مخالف یکدیگر را تعقیب مینمایند. همچنان ادیان که نظر مناسب، قرار برداشت از کتب داشته خود، نسبت به زن ارائه نکردند با فاصله گرفتن از احکام دینی نفع برده اند و بخشی از مسلمانان که دین شان احکام عالی و مناسب نسبت به زن دارد با فاصله گرفتن از آن اساسات نیک، ضرر دیده اند. پیرامون عیسویت و یهودیت تکراراً این مطلب را یادآور میشویم که اینهمه تند روی و بی اعتنائی نسبت به زن شاید

نتیجه تحریف ها ، دوباره نویسی ها ، تفاسیر و تراجم به زبانهای دیگر بدون درج اصل کتاب های تورات وانجیل باشد. به گمان معقول خدای این کتب مقدس آسمانی مخلوق خود، زن را چنین توهین ، تحقیر و پیش پای افتاده ترسیم و تمثیل نخواهد نمود . برعلاوه ادیان دیگر که اهل کتاب آنرا بیشتر ریشه به اصطلاح آسمانی نمیدهند باز هم چنان مقام زشت و ناروایی را به زن شاید موجه نداند و شاید هم دستبردها برپیامهای اولیه باعث این گردیده باشد که بر مقام زن بی اعتنائی ها را شاهد باشیم . آنچه درین اثر مقام زن از دیدگاه ادیان دیگر تشریح گردید فقط و فقط کتب واسناد با اعتبار دست داشته میباشد نه باورهای حقیقی و اصلی ادیان که شاید با واقعیت این ادیان فاصله و در بخش های مخالفت نماید . با احترام به همه ادیان جهان و پیروانشان امید و آرزو برین است که اصل متون دینی مقام زن را در پهلوی مرد چنان که آمد ذلیل و خار تشریح نکرده باشند . در نتیجه بحث « شاعران آزاد در قفس » مروری گذر را بر پندهای میباشد که به بحث های عمیقتر و جستجوهای شگرف تر احتیاج دارد. در حال حاضر کم ما و کرم شما مشت نمونه خروار از اسناد دست داشته بر روی صفحه کاغذ نقش گردید. برای حق و ناحق بودن آن همان عبارت مشهور را می آوریم . «والله اعلم»

باید خاطر نشان نمود که بیان این تفاوت ها در حقیقت متوجه همه انسانها یکسان نمیشد و نباید همه را در یک پله ترازو قرار دار بلکه در تمام این کشور ها و حتی در بین کشور های اسلامی طرز دید ها و قوانین متنوع پیرامون زن تطبیق میگردد و اشخاص در مقابل زنان همه یکسان و هم نظر نبوده متفاوت می اندیشند و عمل مینمایند. حقیقتاً یک قشر کوچک از مرد ها در مقابل زن ها مرتکب اعمالی میگرددند که مطابق حقایق دینی و انسانیت مردود ، زشت و نابخشودنی میباشد و طوریکه در صفحات بالا گفته آمد دست های سیاه یک عده زشت کار را نباید بر روی بخش اعظم نیکو کار مرد مالید .

برای دریافت علل «شاعران آزاد در قفس» اگر به تاریخ ادیان و فرهنگ و رسم و رواجها و دلایل گوناگون عمیق گردید بازهم یک مطلب مهم و اساسی به روشنی و جستجوی بیشتر ضرورت دارد . اینکه پیش از ادیان آسمانی ویا ادیان دیگر از اولین بشر در روی زمین شاهد اعمال و کرداری هستیم که مورد قبول و پذیرش نیست . بطور نمونه از اولین انسان در روی زمین حضرت آدم (ع) صفحات تاریخ چنان واضح میسازد که فرزندان آدم ، قابیل برادر خود هابیل را کشت . این نکته شاید شروع خون ریزی انسان توسط انسان دیگر در روی زمین باشد. حتی بعد از کشتن هابیل برادرش قابیل نمیدانست با مرده برادرش چه کند . اگر ادعا شود که در آن عهد قوانین و شریعت کدام دین حکمفرما بود؟ و یا فرهنگ و رسم و رواجها چه بود؟ و یا ده ها دلیل دیگر که در صفحات قبلی یاد آوری گردید ؛ میتواند جوابگوی این قتل برادر بدست برادر باشد ؟ حقایق آن دوران شاید با همه اتفاقات و حقایق فاصله داشته باشد . آیا میتوان دین یا فرهنگ را مقصر دانست ؟ با در نظر داشت این ادعا و قتل اولین

برادر توسط برادر دیگر ما را متوجه یک حقیقت بزرگتر میگرداند که همانا ضعف و یا مرگ «انسانیت» «آدمیت» میباشد. مطالب بالا ادعای آن نیست که برداشتها و ترجمه، تفسیر و توضیح متون دینی و قبول شده های فرهنگی و ده ها دلیل دیگر هیچ نقشی بر این بی تفاوتی ها و نابرابری های زن و مرد نداشته باشد. بلکه مدعا اینست که در پهلوی این حقایق که مستقیم و غیر مستقیم این شرایط را نصیب زن بطور کل و «شاعران آزاد در قفس» بطور خاص نموده است؛ مطلب مهم و اساسی دیگری همانا «ضعف و مرگ انسانیت» نقش مهم و اساسی در این نابرابری ها و بی تفاوتی های زن و مرد و بطور عام همه بدبختی ها و مصیبت های که دامنگیر بشریت میباشد؛ بازی نموده است. بیجای نخواهد بود که در ریشه یابی دلایل و علل «شاعران آزاد در قفس» بحث مهم و اساسی ضعف و یا مرگ انسانیت و آدمیت نیز به زیور نگارش بیان گردد.

ضعف و یا مرگ انسانیت

علل شاعران آزاد در قفس

پیرامون علل «شاعران آزاد در قفس» از دیدگاه های مختلف نسبی روشنی انداخته شد. اما چنان مینماید که هنوز این بیت زمزمه میگردد:

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

هنوز جوابها، قناعت سوالها را برآورده نساخته است. یا شاید هم ما در قفسی خود را اسیر ساختیم که نمیدانیم و یا نمیخواهیم باور داشته باشیم. با همه استدلال ها و پژوهش های گوناگون یک باب دیگر را میگذاریم. شاید گمشده را در آن بیابیم و یا تا حدی کاسه صبر قناعت را مملو سازیم. آن دریچه بزرگ و گوهر عظیم انسانیت، آدمیت و اشرف المخلوقات می باشد که بدبختانه و متأسفانه در طول تاریخ، ضعف و یا در بعضی مواقع مرگ آن، علل نه تنها «شاعران آزاد در قفس» بلکه اکثر بدبختی ها و مصیبت های بشریت میباشد. برای فهم و دانش مقدماتی پیرامون انسانیت و آدمیت تعریف آنرا می آوریم.

آدم، انسان و بشر نام های است که خداوند (ج) در کلام مجید این مخلوق خود را یاد نموده است و به حق مناسب ترین میباشد. کلمات «آدمیت» و «انسانیت» با یای نسبت و تاء مترادف در حقیقت

یک معنی را می‌رسانند و در کتب معتبر جهان معنی آن چنین آمده است: خوی انسانی، تربیت، اخلاق نیک، عاطفه، مردمی، نوع دوستی، رفتار و کردار خوب مطابق اصول اخلاقی، مروت، تمدن، ملایمت، خوش خلقی و ادب.

آدم، انسان با همه خصوصیات نیکو و عالی انسانیت، آدمیت و اشرف المخلوقات در مقام عالی و رفیع، زندگی فرشته گونه ای را سپری مینمود تا اینکه با تفصیلی که خواهد آمد فریب شیطان را خورد و از بهشت به روی زمین فرود آمد. شیخ حافظ شیرازی چه زیبا سروده است.

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
که در این دامگه حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم

بحث «انسانیت» که ضعف و گاهی مرگ آن سیلی مستحکم ظلم، ستم و اهریمن صفتی یک انسان بر انسان دیگر می‌باشد. در حقیقت گره ریشه یابی و یا بازجویی علل و دلایل «شاعران آزاد در قفس» را باز خواهد نمود.

شاعران آزاد در قفس در حقیقت عضوی ازین خانواده بزرگ اولاد آدم می‌باشند؛ که صد ها بدبختی و مصیبت دامن آنرا در بین سرانگشتان خود فشار میدهد. شعری را که تمثیلی از همه ابعاد زندگی بشر می‌باشد و به حضرت حافظ شیرازی نسبت می‌دهند در سر آغاز این بحث تقدیم می‌داریم.

این چه شوریست که در دور قمرمی بینم
همه آفاق پر از فتنه و شرمی بینم
هر کسی روز بهی می طلبد از ایام
علت آنست که هر روز بتر می بینم
ابلهان راه همه شربت ز گلاب و قند است
قوت دانا همه از خون جگر می بینم
اسب تازی شده مجروح به زیر پالان
طوق زرین همه بر گردن خرمی بینم
دختران را همه در جنگ و جدل با مادر
پسران را همه بدخواه پدر می بینم

هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد
 هیچ شفقت نه پدر را به پسر می بینم
 پند حافظ بشنو خواجه برو نیکی کن
 که من این پند به از گنج و گهر می بینم

در حقیقت اگر نظری به سراسر دنیا انداخته شود، منطقه و مردمی را سراغ کرده نمیتوانیم که زهر تلخ بدبختی های کشتار، ظلم، ستم، فساد اداری، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، تجاوز، حق تلفی و ده ها زشتی دیگر را نچشیده باشند. چه زیبا و قشنگ است که درین بخش «شاعران آزاد در قفس» شعر زیبای فریدون مشیری «اشکی در گذرگاه تاریخ» حقیقت ضعف و یا مرگ انسانیت را تمثیل نماید.

اشکی در گذرگاه تاریخ

از همان روزی که دست حضرت قابیل
 گشت آلوده به خون حضرت هابیل
 از همان روزی که فرزندان آدم
 زهر تلخ دشمنی در خون شان جوشید
 آدمیت مرد
 گرچه آدم زنده بود
 بعد دنیا یی پر از آدم شد و این آسیاب
 گشت و گشت
 قرنها از مرگ آدم هم گذشت
 ای دریغ
 آدمیت برنگشت
 قرن ما
 روزگار مرگ انسانیت است
 سینه دنیا ز خوبی ها تهی است
 صحبت از آزادگی پاکی مروت ابله‌ی است
 صحبت از موسی و عیسی و محمد نابجاست
 قرن موسی چمبه هاست

روزگار مرگ انسانیت است
 من که از پژمردن یک شاخه گل
 از نگاه ساکت یک کودک بیمار
 از فغان یک قناری در قفس
 از غم یک مرد در زنجیر حتی قاتلی بر دار
 اشک در چشمان و بغض در گلوست
 وندیرین ایام ، زهرم در پیاله ، زهر مارم در سبوست
 مرگ او را از کجا باور کنم ؟
 صحبت از پژمردن یک برگ نیست
 وای جنگل را بیابان میکنند
 دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان میکنند
 هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا
 آنچه این نامردمان با جان انسان میکنند
 صحبت از پژمردن یک برگ نیست
 فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست
 فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرسد
 فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست
 در کویری سوت و کور
 در میان مردمی با این مصیبت ها صبور
 صحبت از مرگ محبت مرگ عشق
 گفتگو از مرگ انسانیت است

با در نظر داشت حقایق تلخ و ناگواری که حلقوم انسان را فشار میدهد و کویر ناخوش آیندی را به شکلی از اشکال دامنگیر زندگی و یا ذهن و دل با احساس آدم گردانیده است . وقت آن است که به عمق فاجعه نگاه کرد . درد را شناسائی و به تداوی آن تا حد امکان دست و پنجه نرم نمود . چنانکه گفته آمد علل و دلایل دینی، فرهنگی و ده های دیگر که عطش ما را مکمل اغوا نکرده است باید مثل مولانای بلخ به شنا گر و غواصی مبدل گردیم و در عمق بحر آن گوهر پاک و منزه انسانیت و آدمیت را در خودی خویش جستجو و پیدا نموده و پرورش دهیم . مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی درین تلاش دست ما را میگیرد و در جهان هدایات و رهنمائی ها می آموزاند تا بجای نفرت ، نفاق و ده ها

پدیده زشت دیگر با گلهای محبت، اتفاق و ده ها ارزش شایسته باغ زندگی خود و دیگران را پر عطر ، زیبا، خوش آیند و رنگین ساخته در مدینه فاضله ، این جهان را بجای دوزخ برای خود و دیگران بهشت برای همگان بسازیم . مولانا غزل پر محتوی را در جستجوی انسانیت چه زیبا و دل انگیز سروده است.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
 بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
 ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر
 کان چهره مشعشع تابانم آرزوست
 بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز
 باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
 گفتمی ز ناز بیش مرنجان مرا برو
 آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست
 وان دفع گفتنت که برو شه به خانه نیست
 وان ناز و باز و تندی دربانم آرزوست
 در دست هر که هست ز خوبی قراضه هاست
 آن معدن ملاححت و آن کانم آرزوست
 این نان و آب چرخ سیل ست بی وفا
 من ماهیم نه ننگم عمانم آرزوست
 یعقوب وار و اسفاها همی ز منم
 دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
 والله که شهر بی تو مرا حبس می شود
 آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست
 زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
 شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
 جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او
 آن نور روی موسی عمرانم آرزوست
 زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول
 آن های هوای و نعره مستانم آرزوست
 گویاترم ز بلبل اما ز رشک عام
 مهرست بر دهانم و افغانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
 کز دیو و دد ملولم و انس‌انم آرزوست
 گفتند یافت می نشود جسته ایم ما
 گفت آنک یافت می نشود آنم آرزوست
 هر چند مفلسم نپذیرم عقیق خرد
 کآن عقیق نادر ارزانم آرزوست
 پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست
 آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست
 خود کار من گذشت ز هر آرزو و آرزو
 از کان و از مکان پی ارکانم آرزوست
 گوشم شنید قصه ایمان و مست شد
 کو قسم چشم صورت ایمانم آرزوست
 یک دست جام باده و یک دست جعد یار
 رقصی چنین میانه میدانم آرزوست
 می گوید آن رباب که مردم ز انتظار
 دست و کنار و زخمه عثمانم آرزوست
 من هم رباب عشقم و عشقم ربابی ست
 وان لطف های زخمه رحمانم آرزوست
 باقی این غزل را ای مطرب ظریف
 زین سان همی شمار که زین سانم آرزوست
 بنمای شمس مفخر تبریز رو ز شرق
 من هدهدم حضور سلیمانم آرزوست

چه معقول و سنجیده مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی «گفت آنک یافت می نشود آنم آرزوست» بلی آرزوی مولانا وهر یک از «نی»های جهان که من و تو درین جنگل شامل میباشیم همان «آنم» انسانیت را آرزو داریم. باید با چشم و گوش بینا انسانیت و آدمیت را با ظاهر آرایش نموده و تمثیلی در دو پله ترازی متفاوت و مختلف وزن نمود. اینکه بعضی ظاهر خود را چون پر طاووس رنگین میسازند و با ریا چهره اصلی را پنهان مینمایند. هیچگاه دردی را دوا نکرده بلکه تداوی مرض را عمیقتر و مشکلتر میسازد. انسانیت چیز دیگریست که درین بحث تلاش بر آن است که قطره از کنه و

کیفیت و راهیابی به آن واضح گردد. غزل زیبای دیگری را از حضرت سعدی شیرازی که تفاوت جان آدمیت و لباس آدمیت (ظاهر و باطن) را رهنمائی و درس میدهد؛ پند و اندرز گونه میخوانیم و می آموزیم .

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
خور و خواب و خشم و شهوت شغبت و جهل و ظلمت
حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت
به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد
که همین سخن بگوید به زبان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی
که فرشته ره ندارد به مقام آدمیت
اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد
همه عمر زنده باشی به روان آدمیت
رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت
به در آی تا ببینی طیران آدمیت
نه بیان فضل کردم که نصیحت تو گفتم
هم از آدمی شنیدیم بیان آدمیت

در همین موضوع سعدی شیرازی در کتاب گلستان باب اول در سیرت پادشاهان شعر زیبای دارد که اکثراً به آن آشنا میباشید. «بنی آدم اعضای یکدیگرند» بیجای نخواهد بود که این شعر با داستان آن که در گلستان ثبت است زیب این صفحه گردد .

« بر بالین تربت یحیی پیغامبر(ع) معتکف بودم در جامع دمشق که یکی از ملوک عرب که به بی انصافی منسوب بود اتفاقاً به زیارت آمد و نماز و دعا کرد و حاجت خواست

درویش و غنی بنده این خاک درند
و آنان که غنی ترند محتاج ترند

آن‌گه مرا گفت از آن‌جا که همت درویشانست و صدق معاملت ایشان خاطری همراه من کنند که
از دشمنی صعب‌اندیش‌ناکم گفتمش بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی.

به بازوان توانا و قوت سر دست
خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست
نترسد آن‌که بر افتادگان نبخشاید
که گر زیبای درآید کسش نگیرد دست
هرآن‌که تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت
دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست
ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده
و گرتومی ندهی داد روز دادی هست
بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

در جستجو و یافتن علل «شاعران آزاد در قفس» اگر با این نویسنده موافق باشید که ریشه نسبی بدبختی‌های یاد شده در اشعار قبلی ضعف و یا مرگ انسانیت است و در تلاش آن‌ویا گفته مولانا «آئم» آرزوست؛ توافق نسبی شما، جرئت عمیق شدن و ریشه یابی را میسر میگرداند. آنچه درین بخش در زنده نگهداشتن و تقویه «انسانیت» «آدمیت» هر یک از انسان‌های روی زمین را انرژی و توانمندی میبخشد شناخت ریشه و اساس «خودی» «من» «نفس» «ایگو» میباشد و برای شناخت آن دروازه‌های باورهای دینی، فرهنگی، روانشناسی و علوم دیگر باز است.

حقیقتاً بی مورد نخواهد بود که ادعا گردد اندیشه ها و باور های عقیدتی ما رهنمائی و هدایت در خویشتن خویش و یافتن حقیقت خود و یا خود شناسی خدا شناسی میباشد. با آموزه ها و هدایات دینی از دیدگاه علوی، حقیقت انسانیت و آدمیت که فراموش، گم و یا ضعیف گردیده دوباره به پای ایستاد میگردد و انسان که خود را بدست مکر وهیله اهریمن سپرده است با گوهر اصلی و قدرت لایزال که به اساس فرموده کلام حق در وجود ماست دوباره متحرک و اعمال ملکوتی جاینشین اعمال شیطانی میگردد.

این بحث را ناگزیر عمیقتر ساخت و در جستجوی انسانیت و آدمیت به اصل، تخم و نطفه آن در کالبد آدم غرق گردید. در هدایات دینی همچنان فرهنگ و ادبیات ما شاعران بزرگ مثل مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی، سنائی غزنوی، سعدی شیرازی، حافظ شیرازی، میرزا عبدالقادر بیدل... در تلاش میباشند تا اساس و تهداب انسانیت و آدمیت و اشرف المخلوقات را جستجو و شناسائی نموده و چراغی گردند تا آدم را از جدائی به وصل نیکو و پسندیده روشن بسازند. بزرگان سعی و کوشش دارند تا خودشناسی که خدا شناسیست، درک و فهم آنرا به ما رهنمون گردانند.

«مولانا معتقد است که بشر یک گره اصلی دارد که اگر آنرا بگشاید به نیکبختی می رسد و آن گره خویشتن خویش است.»

بهر آن پیغمبر این را شرح ساخت
هر که خود بشناخت یزدان را شناخت

ابوسعید ابوالخیر بر رواق بارگاه خود نوشته بود «هر که به این درگاه آید نانش دهید و از ایمانش بپرسید. آنکه در جهان نزد خداوند تبارک و تعالی به جانی ارزد به این درگاه به نانی ارزد» گفته ابوسعید همان ریشه اصلی و خصوصیت انسان و انسانیت را روشن و دین وعقیده را در ردیف بعدی قرار میدهد.

برای ریشه یابی و رسیدن به بام رفیع «انسانیت» نردبان و پله های عقیدتی، فرهنگی، ادبی و علوم جدید را با غور و بررسی عمیق پیموده به امید دسترسی به نتایج باشکوه و رسیدن به اصل خویش شکوفه امید و آرزو را با انرژی حفظ و نگهداری میداریم.

با در نظر داشت همه گفتگوها به پاس ارزش و احترام به باور های اکثریت مردم افغانستان ریشه یابی این بحث، با استفاده از متون دینی و عقیدتی مردم افغانستان تشریح و توضیح میگردد.

طوریکه میدانید اولین اصل و پایه باور های دینی ما قران عظیم الشان و دوم احادیث صحیح حضرت محمد صلی الله علیه وسلم میباشد. در ریشه یابی انسانیت، آدمیت و اشرف المخلوقات آنچه

میدانیم اینست که: الله «رب العالمین» انسان را از خاک «گل خشکیده» خلق نمود وبا محبت از روح خود در وجود آدم دمید که شیرازه نیکوئی ها، نیرو و قدرت انسان میباشد. سوره الرحمن آیه ۱۴ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴) انسان را از گل خشکیده ای سفال مانند آفرید (۱۴) مقصود از روح الهی که در گل انسان دمیده شده چیست و رابطه آن با روح خدا چگونه است؟ خداوند در چندین آیات می فرماید: «وَوَفَّخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ»، سوره سجده، آیه ۹ «از روح خودم در انسان دمیدم»؛ «وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي»، سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۷۲) «هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خودم در آن دمیدم برای او سجده کنید.» خداوند بر مخلوقات خود هدایت داد تا انسان را سجده تکریم و احترام نمایند همه سجده کردند به جز شیطان که ابا ورزید. شیطان به این باور که از جنس آتش است چطور آدم از جنس خاک را سجده کند. سوره الرحمن آیه ۱۵: وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) «و جن را از تشعشعی از آتش خلق کرد» (۱۵) شاید هم همین ریشه گذاری برتری ها و تفوق نژادی و قومی است که تخم آنرا شیطان کاشت و امروز انسانها در روی زمین به آن آلوده میباشند. بر علاوه دشمنی شیطان با انسان درین آیات واضح میگردد.

آیات ۲۸ تا ۳۹ سوره الحجر وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸) فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲) قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴) وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۳۶) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸) قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) تفسیر حسینی ترجمه از حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی تفسیر از حضرت ملاحسین الواعظ الکاشفی «ویاد کن چون گفت پروردگارتو فرشتگان را هر آئینه آفریننده ام آدمی را از گل خشک از قسم لای سیاه بوی گرفته پس چون راست کنمش و بدمم در وی روح خود را پس افتید پیش او سجده کنان پس سجده کردند فرشتگان تمام ایشان همه یکجا مگر ابلیس سر باز زد از آن که باشد با سجده کننده گان گفت خدا ای ابلیس چیست ترا درین که نمی باشی با سجده کنندگان گفت هرگز نیستم که سجده کنم آدمی را که پیدا کرده او را از گل خشک از قسم لای سیاه بوی گرفته گفت بیرون شو از بهشت هر آئینه تو رانده شده و هر آئینه بر تست لعنت تا روز قیامت گفت ای پروردگار من مهلت ده مرا تا روزیکه بر انگیخته شونم مردمان گفت هر آئینه تو از مهلت داده شده گانی تا روز آن وقت مقرر گفت ای پروردگار من بسبب آنکه گمراه کردی مرا البته بیارایم معصیت را برای ایشان در زمین و البته گمراه سازم ایشان را همه یکجا» شیطان از همان

لحظات نخست در تلاش گردید تا انسان را از راه راست به راه شیطانی سوق دهد. آدم در بهشت از نزدیک شدن به یک چیز منع گردید که شاید شروع حلال و حرام باشد اما شیطان انسان را فریب داد. بنابراین دروازه بهشت بروی آدم مسدود و خداوند آدم را از بهشت به زمین آورد و باز هم خدای رحمان و رحیم آدم را خلیفه خود در زمین ساخت سوره البقره آیه ۳۰. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (۳۰)» و آن زمان را یاد آر که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین خلیفه جانشینی در زمین قرار می‌دهم» این مکان جدید یعنی زمین را در اختیار انسان قرار داد تا از همه نعمت‌های آن استفاده نماید. سوره الاسرا «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰)» «و هر آئینه بزرگ ساختیم فرزندان آدم را و برداشتیم ایشان را در بیابان و در دریا و روزی دادیم ایشان را از پاکیزه‌ها و فضل دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریده ایم فضل دادنی»

گفته آمد که قدرت انسان را محدود ساخت به این معنی که عقل، فهم، دانش، توانائی و تمام داشته‌های انسان جامع و کامل نبوده و امکان اشتباه و به باطل رهنمون شدن و فریب شیطان خوردن برایش آماده است. شرایط که نا پاکی را ایجاد میکند و به راه‌های معقول برای پاک‌سازی ضرورت دارد.

آدم که با دمیدن روح خداوند در وجود خاکیش لیاقت و ارزش تکریم و احترام تمام مخلوقات الله را تا مقام سجده تکریم شدن نصیب گردید در هر لحظه زندگی با دشمن اصلی خود شیطان دست و پنجه نرم میکند. شیطان (عدومبین) آدم را به سوی اعمال شیطانی سوق داد و نفس، خودی، ایگوی انسان با کثافات ضد انسانیت و آدمیت آلوده و در نتیجه دست به اعمال ضد انسانی زدن با حقیقت انسان شیوه جدیدی گردید که زندگی و سرنوشت نامیمون «شاعران آزاد در قفس» نیز زاده این شرایط و آلوده‌گی‌ها می‌باشد.

انسان برای پاک‌سازی، نجات و رهائی از دام اعمال شیطانی و سوق یافتن به مدینه فاضله انسانیت، آدمیت و اشرف‌المخلوقات به هدایات باورهای عقیدتی و ارزش‌ها، اندوخته‌ها، نظریات و رهنمائی‌های نخبگان و دانشمندان ضرورت دارد. تا از آن آموخته‌ها مرحمی برزخم‌ها گذاشته به شاهره نیک بودن و نیک زیستن عادت و انس حاصل نماید. تا این بخش امید است مفاهیم و مطالب مهم انسان پاک و در روند زندگی آلوده‌گی‌ها و دشمن بزرگ تا حد نسبی نمایان و آشکارا گردیده باشد. با این امید صفحه دیگری که همانا پاک‌سازی و تزکیه از این آلوده‌گی‌ها و رسیدن به مقام رفیع و منزح انسانیت، آدمیت و اشرف‌المخلوقات می‌باشد؛ باز می‌گردد.

پاک سازی تا مقام انسانیت

بخش پاک سازی «خودی» «ایگو» یا «تزکیه نفس» تا رسیدن به آن مقام پاک و منزه «انسانیت» «آدمیت» را با سه روش عقیدتی، فرهنگی ادبی و علوم جدید آمیزش می‌دهیم. اینباد باز هم از زیبایی‌های عقیدتی برای رسیدن به صفای انسانیت مدد می‌جوییم. خداوند (ج) برای هدایت بشریت تا از زشتی‌ها، پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها منزه و آراسته به نیکوئی‌ها و ارزشهای والای انسانی گردد؛ پیامبری از خودشان فرستاد تا کلام خداوند را برایشان برساند و با هدایات خداوند، انسان را به حق رهنمائی و از باطل دور و نفسهایشان را پاک سازد. در سوره آل عمران آیه ۱۶۴ می‌فرماید: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴) «خدا بر مؤمنان منت نهاد که پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و نفس‌هایشان را تزکیه (پاک) گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند (۱۶۴) حضرت محمد صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را در نفس‌های شما به اتمام برسانم» در آیه مبارکه و حدیث پیامبر (ص) هویدا می‌گردد که باورهای دینی ما برای آن است تا با پاکسازی و تزکیه نفس، انسان از خصوصیات حیوانی و شیطانی به صفات نیک و شایسته انسانی و رحمانی مزین گردد. آنچنانکه گفته آمد آدم در بهشت فریب شیطان را خورد و به زمین فرود آمد.

زمین در حالیکه جای زندگی انسان با شیطان و آماده بودن آلوده گی به فساد و اعمال اهریمنی میباشد در عین حال حقیقتاً مکتب بزرگ است تا انسان با استفاده از هدایات، رهنمائی‌ها و آموزش رجعت به نیکوئی‌ها و ارزش‌های انسانیت و آدمیت نموده و اهلیت آن را پیدا نماید تا انسان پاک و کامل گردیده به اصل خود وصل گردد.

حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی چه زیبا در نی نامه، هژده بیت اول مثنوی شریف این درس و مکتب بزرگ را به زبان شعر بیان داشته است.

بشنواز نی چون حکایت می‌کند
 از جدائی‌ها شکایت می‌کند
 کز نیستان تا مرا بیریده‌اند
 در نفی‌رم مرد و زن نالیده‌اند
 سینه‌خواهم شرحه شرحه از فراق
 تا بگویم شرح درد اشتیاق
 هرکسی کودورماندا از اصل خویش
 باز جوید روزگار وصل خویش
 من به هر جمعیتی نالان شدم
 جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم
 هرکسی از ظن خود شد یار من
 از درون من نجست اسرار من
 سر من از ناله من دور نیست
 لیک چشم و گوش را آن نور نیست
 تن زجان و جان زن مستور نیست
 لیک کس را دید جان دستور نیست
 آتشست این بانگ نای و نیست باد
 هر که این آتش ندارد نیست باد

با این مقدمه دروازه مکتب تزکیه و پاک‌سازی «نفس» «خودی» «من» و «ایگو» باز میگردد. تزکیه به معنی پاک کردن، چیزی که آلوده شده و غش پیدا کرده و غباری خارج از جنس خودش بر او نشسته است. انسان دارای وجوه و حالات ظاهر (بیرونی) و باطن (درونی) میباشد. بیرونی آنچه با دیدن هویداست مثل گوش، چشم، بینی... اما درونی را با چشم، دیده نمیتوانیم. مثل وجدان، ضمیر و عقل.

یک مطلب مهم دیگر که با اندوخته‌های روانشناسی معیار و ارزش علمی دارد همانا «من حقیقی» و «من واقعی» میباشد. «من حقیقی» منزح، پاک، بی‌الایش و فارغ از آلودگی‌های شیطانی و کثافات و غبار ناخوش آیند غیر جنس خودش میباشد. اما «من واقعی» با تأثیر پذیری از ماحول خود، خوب و بد مبدل به واقعیت میگردد «من واقعی» پهلوهایی متفاوت دارد بطور مثال انسان در حالیکه خوش نمیباشد برای اینکه دیگران را متیقین سازد که خوش است خنده میکند و یا در حالات تراژیدی به

همان شکل گریه میکند. سیر و راهی که در تلاش آن میباشیم از واقعیت به حقیقت را دانستن و به معیار های آن خود را واقف نمودن است .

برای رسیدن به حقیقت و وصل به اصل انسان به وسایل و دست داشته های ضرورت دارد تا آلوده گی ها و کثافات را از وجود ظاهری و باطنی خود پاک سازد . طوریکه ظاهر انسان کثیف و نا پاک میگردد و با توانمندی که داریم سر و جان خود را شسته و پاک میسازید در حقیقت «نفس» « خودی» «من» و «ایگو» همان وجه درونی ماست. خانه درون هم مثل خانه بیرونی ما میتواند گرد و غبار بگیرد. آن بیگانه است که بر خانه درون نشسته و شاید مسلط هم بشود و حکمروای کند این میتواند به دو شکل در بیرون نیز ظاهر شود .

۱- به شکل پژمرده گی، خستگی، افسرده گی و کسالت روحی . ۲- نوع دوم بروز درون همانا رذالت های اخلاقی ، حسادت ، دروغگویی ، عداوت ، حرص ، فساد ، تجاوز جنسی ، کشتار و دستبردن به مال و ناموس دیگران . این زشتی و رذالت های اخلاقی از جنس و سرشت اصلی انسان نیست. بلکه گرد و غباریست که بر وجود اصلی انسان جای گرفته است و در درون ما مقام گرفته نمای از خود ما میشود. در مرحله نخست شناخت آن که بیگانه و از ما نیست میتواند ما را آماده سازد که در سعی و کوشش پاک سازی آن دست به عمل گردیم و پاک سازی نماییم .

خداوند انسان را موجودی ساخته است که با اراده و بدون اراده در پاک سازی میباشد. بخشی از پاک سازی ها در قدرت نسبی انسان و بخشی خارج از آن است. بطور مثال خون پاک از یک دهلیز قلب پمپ و به تمام اعضای وجود میرسد. خون در روند این گردش غذا مورد ضرورت را به همه سلول های وجود میرساند. در برگشت نا پاکی ها را باخود برمیگرداند و خون پاک، ناپاک میگردد. درین مرحله پاک سازی که انسان در آن نقش عملی ندارد؛ شش با تنفس اگسیجن را داخل و کاربندای اکساید را بیرون وجود انسان میسازد. این یک سیستم بسیار مرتب و منظم پاک سازی است که در وجود انسان جریان دارد. آنچه درین پاک سازی مهم مینماید جنبه های جسمی و روحی میباشد به این معنی که ناپاک شدن خون پاک را از نگاه فیزیکی در جریان گردش به سراسر وجود میدانیم و علت اینکه خون پاک تبدیل به ناپاک میگردد؛ علم طب به وضاحت تشریح نموده است. در پهلوی آن نقش شیطان در ناپاک سازی خون پاک مطابق هدایات و متون عقیدتی ما مهر صحه خورده است. شیطان دشمن انسان که همیشه در تلاش است تا انسان را گمراه نماید به بخش خون پاک قلب داخل میگردد تا به تمام اعضای وجود رسیده و هریک را به سوی اعمال نامیمون رهنمون سازد . درین جریان با وجود زشتی های شیطان ، خون به شکل دیگری ناپاک میگردد. بطور نمونه وقتی عصبی میشوید خشم و قهر بر امور زندگی حکمفرما میگردد؛ همانا نقش شیطان میباشد که در وجود انسان داخل شده است. شیطان

از جنس آتش است که گرمی و سرخی دارد و انسان وقتی عصبی میشود رنگش سرخ و وجودش داغ میگردد. برای دفع این حالت ناگوار تداوی آن نیز فیزیکی و روحی امکان پذیر است. همه میدانند که آتش را معمولاً به دو وسیله آب و خاک خاموش میسازند. آتش شیطانی قهر و خشم را نیز در وجود با همین وسایل به شکل دیگری میتوان خاموش ساخت. امروز متخصصان روان شناسی برای تداوی و رفع خشم و قهر میگویند: چند نفس عمیق بکشید. نفس عمیق آکسیجن را که جزئی از آب میباشد به شش ها رسانیده و آرامش عصبی را ممکن میسازد و یا با آب دست و روی را شستن و یا غسل نمودن آرامش نسبی نصیب میگردد. وسیله دیگر خاموش نمودن آتش ریختن خاک بر آن میباشد. وجود انسان در اصل از خاک ساخته شده و خاک حالت فروتنی و آرامش را دارد. شما میتوانید آن خشم و قهر برگرفته از اعمال شیطانی در وجود انسان را با فروتنی، بردباری و بنده خاکی بودن آرام بسازید. در باره سیستم تنفسی که ممد حیات و مفرح ذات است حضرت سعدی شیرازی در گلستان چه زیبا میگوید.

«مَنْتَ خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربتست و به شکر اندرش مزید نعمت هر نفسی که فرو می رود ممد حیاتست و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمت شکری واجب»

از دست و زبان که برآید
کز عهده شکرش به درآید

إِعملوا آلَ داوَدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورِ

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که به جای آورد

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی خواران به خطای منکر نبرد.

ای کریمی که از خزانه غیب
 گبر و ترسا وظیفه خور داری
 دوستان را کجا کنی محروم
 تو که با دشمنان نظر داری

در پهلوی آن پاک سازی هایست که انسان در آن قدرت و توانمندی نسبی دارد. بطور نمونه پاک سازی بیرونی اعضای وجود که با آب و استفاده از صابون، شامپو و دیگر مواد پاک کننده وجود خود را از چرک و کثافات پاک میکنند. پاک سازی دیگر که مهم ترین میباشد همانا تزکیه نفس، پاک سازی و یا مهار نمودن «خودی» «من» «ایگو» میباشد که درین جریان هدایات و مدیتیشن نقش موثر و سازنده دارد. به باور های عقیدتی نفس انسان دارای مراتب، درجات و یا صفات متفاوت میباشد.

اول نفس اماره: که انسان را به پندار، گفتار و اعمال بد امر میکند. سوره یوسف وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) «و به پاکی صفت نمیکنم نفس خود را هرآئینه نفس فرماینده است به بدی مگر آن وقت که مهربانی کند هرآئینه پروردگار من آمرزنده مهربان است» (۵۳) این درجه، حالت و صفت نفس اماره میباشد یعنی نفس فرمان دهنده که در آن حالت هوا وهوس حکم فرما و انسان غرق خواهشات حیوانی و شهوانی میگردد.

دوم نفس لوامه: نفس ملامتگر یعنی قوه و نیروی که انسان را در مقابل اعمال بدش ملامت میکند که چرا این کار بد را انجام دادم و چرا آن کار خوب را انجام ندادم. در حقیقت نفس لوامه مورد ملامت و سرزنش قرار میدهد. این را همان «وجدان» گفته اند. در سوره القیامه وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۲) «و قسم میخورم به نفس ملامت کننده» (۲)

سوم نفس مطمئنه: بلند ترین همه حالات، درجات و صفات نفس میباشد. سوره الفجر: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰) «ای نفس آرام گیرنده» (۲۷) «باز گرد به سوی پروردگار خویش توخشنود شده و از تو نیز خشنود گشته» (۲۸) «پس در آی به زمره بندگان خاص من» (۲۹) «و در آی به بهشت من» (۳۰) نفس مطمئنه به حقیقت رسیده و از هر گونه دغدغه، شک، شبهه، دو دلی، تردید، ترس و جبن رهایی و به آرامش و اطمینان کامل دست یافته است. در نتیجه نفس «اماره» در مرحله حیوانیت است و در درونش وسوسه شیطانیت و عملش شر و فساد میباشد. درین مرحله انسانیت در پائین ترین مرحله ضعف یا مرگ قرار دارد و به فکر خود و خود خواهی میباشد تا از هر طریق ممکن کسب مقام، نام و مال نماید. نفس در حالت و صفت «لوامه» خصوصیات انسانیت، آدمیت و اشرف

المخلوقاتى در آن زنده است و اعمال نفس اماره را ملامت ميکند . در اخير نفس «مطمئنه» که خشنودى دارين را نصيب انسان ميگرداند .

حالا که مراحل، صفات و يا درجات نفس را دانستيم زمان پاک سازى فراهم ميرسد تا «نفس» «خودى» «من» «ايگو» را از «اماره» با «لوامه» ملامت کردن به درجه رفيع «مطمئنه» سوق دهيم. نفس را استاد سيد بهاءالدين مجروح در کتاب «اژدهای خودی» داستانی چه زیبا بیان داشته است که بجای تبصره بر آن مطالعه آن کتاب توصیه میگردد.

مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی مبارزه با نفس را درین غزل زیبا و پر محتوی زیبا سروده است .

بمیرید در این عشق بمیرید
در این عشق چو مردید همه روح پذیرید
بمیرید بمیرید و زین مرگ مترسید
کز این خاک بر آید سماوات بگیریید
بمیرید بمیرید و زین نفس بیریید
که انی نفس چو بندست و شما همچوا سیریید
یکی تیشه بگیریید پی حفره زندان
چو زندان بشکستید همه شاه و امیریید
بمیرید بمیرید به پیش شه زیبا
بر شاه چو مردید همه شاه و شهیریید
بمیرید بمیرید و زین ابر بر آییید
چو زین ابر بر آییید همه بدر منیریید
خموشید خموشید خموشی دم مرگست
هم از زندگیست اینک ز خاموش نفیریید

حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی با زیبایی خاص و مثل یک معلم وشناگر خوب دست انسان را گرفته و به عمق آنچه تشنه آن میباشیم ؛ انسانیت ، آدمیت رهنمون میگردداند. من که با مولانا انس گرفته ام در لابلای غزلیات و بیشتر از آن در داستانهای مثنوی معنوی این خوبی ها و نیکوئی های انسانیت را برای همه علاقمندان شعر و ادب مشوره مطالعه میدهم.

مولانا با دوری از نفرت و خودخواهی، چراغی سر راه برای فهم و درک پدیده های که انسان را از مقام رفیع انسانیت به مقام اهریمنی نزول میدهد ؛ روشن میسازد و از خم یک کوچه ، دروازه هفت

شهر محبت و عشق عطار که همه زیبایی‌ها و نیکوئی‌ها را پرورش و شکوفا می‌سازد؛ باز مینماید. چه زیبا سروده است.

از محبت تلخ‌ها شیرین شود
 وز محبت مسرها زریین شود
 از محبت دُرده‌ها صافی شود
 وز محبت دَرده‌ها شافی شود
 از محبت خارها گل می شود
 وز محبت سرکه هامل می شود
 از محبت دار تختی می شود
 وز محبت بار بختی می شود
 از محبت سجن گلشن می شود
 بی محبت روضه گلخن می شود
 از محبت نار نوری می شود
 وز محبت دیو حوری می شود
 از محبت سنگ روغن می شود
 بی محبت موم آهن می شود
 از محبت حزن شادی می شود
 وز محبت غول هادی می شود
 از محبت نیش نوشی می شود
 وز محبت شیر موشی می شود
 از محبت سُقم صحت می شود
 وز محبت قهر رحمت می شود
 از محبت مرده، زنده می شود
 وز محبت شاه بنده می شود
 این محبت هم نتیجه دانش است
 کی گزافه بر چنین تختی نشست

مولانا بسا نا آرامی‌ها را زاده نفاق دانسته ترغیب و تشویق به اتحاد و اتفاق مینماید و اختلافات نظر را امری عادی شمرده بجای تبدیل نمودن به اختلافات شخصی به گذشت و بردباری و پذیرش یکدیگر

دعوت مینماید. داستان موسی و شبان در دفتر اول مثنوی بهترین راه تداوی این آلوده گی های نفاق و اختلافات نظر میباشد. در حکایت موسی و شبان بیان باور ها به هر زبان و طریقی سزاوار احترام است . موسی و شبان در حقیقت داستان ویا مکالمه بین چوپان و موسی میباشد. درین داستان موسی و چوپان سمبل است که هر کدام میتوانیم در آن شرایط قرار گرفته و چنین مکالماتی درین روزگار داشته باشیم . چوپان با خالق خود صمیمانه راز و نیاز میکند و به همان جهان چوپانی ، زبان ساده و طرز فکر عامیانه چنین میگوید :

دید موسی یک شبانی را براه
 کو همی گفت ای گزیننده الهه
 تو کجایی تا شوم من چاکرت
 چارقت دوزم کنم شانسه سرت
 جامه ات شویم شیشهات کشم
 شیر پیشت آورم ای محتشم
 دستت بوسم بمالم پایکت
 وقت خواب آید برویم جایکت
 ای فدای تو همه بزهای من
 ای بیادت هیهی و هیهای من

درین داستان صحبت چوپان با خدایش ارتباط نزدیک با پاک سازی خودی دارد. امروز در تمام جهان هر کدام ما با فهم ، دانش و درک که داریم خدای خود را میشناسیم و تصویری در باور عقیدتی نسبت به خداوند داریم . این موضوع در جهان امروز بی اندازه مهم است . ادیان مختلف ، عقاید متنوع و در بین هر دین بخش های که باور های متفاوت دارند . در چنین شرایط در جهان اگر توقع برین باشد که همه مردم جهان یک نوع فکر کنند و یک جواب همنا در تصویری از خداوند داشته باشند اگر غیرممکن نباشد بسیار مشکل خواهد بود . پس درس مهمی که ازین بخش داستان موسی و شبان می آموزیم همانا پذیرش یکدیگر است بدون اینکه با خشم وقهر و جنگ بجان یکدیگر پریده و در و دیوار جهان را به خون یکدیگر رنگین سازیم . بشریت بطور کل حتی در بین ادیان و اقوام با یکدیگر اختلاف نظر دارند . مولانا در داستان موسی و شبان مثل یک معلم دانا ، با تجربه و دلسوز ما را رهنمائی مینماید که نظریات مخالف خود را احترام و یکدیگر را بپذیرید . به ادامه این حکایت ببینید که موسی برای شبان چه میگوید :

این نمط بیهوده می‌گفت آن شبان
گفت موسی با کی است این ای فلان
گفت با آنکس که ما را آفرید
این زمین و چرخ ازو آمد پدید
گفت موسی های بس مدبر شدی
خود مسلمان ناشده کافر شدی
این چه ژاژست این چه کفرست و فشار
پنبه‌ای اندر دهان خود فشار
گند کفر تو جهان را گنده کرد
کفر تو دیبای دین را ژنده کرد
چارق و پاتابه لایق مر تراست
آفتابی را چنین ها کی رواست
گر نبندی زین سخن تو حلق را
آتشی آید بسوزد خلق را
باکی می‌گویی تو این با عم و خال
جسم و حاجت در صفات ذوالجلال
شیر او نوشد که در نشو و نماست
چارق او پوشد که او محتاج پاست

درین بخش موسی با یک نوع خشم و قهر چوپان را تهدید و برایش اتهام کفر میکند . همچنان از اصول وقونین که باور دارد استناد میکند . این در حقیقت آلوده گی است که نفس بخشی از انسانها را ملوس نموده است . بعضی از ما به مجردی که شخصی ابراز عقیده کرد و موافق به ذوق و طرز دید ما نبود تاپه کفر ، شرک و بدعت را برپیشانی آن شخص میزنیم. این روش ما را از شاهراه انسانیت و آدمیت دور ساخته و فضای نا آرام و نفاق و شقاق را بوجود می آورد. چوپان با این گفته های دلشکسته میگردد و به موسی چنین میگوید :

گفت ای موسی دهانم دوختی
وز پشیمانی تو جانم سوختی
جامه را بدرید و آهی کرد تفت
سر نهاد اندر بیابانی و رفت

حکایت موسی و شبان مکتب آموزش انسانیت است و برای پاک سازی خودی و نفس دستگاه بس نیکو و پسندیده میباشد. درین بخش داستان صدای حقیقت بلند میگردد و برای موسی میگوید ما هر انسان را با طرز دید و تفاوت های خلق نمودیم همچنان که امروز علم ثابت کرده است که نشان انگشت مردم جهان با یکدیگر متفاوت است و خداوند انسان ها را با اقوام و شعبات متفاوت برای معرفت و آشنائی خلق نموده است و این معرفت شناخت وسیع و اندیشمندانه نسبت به یکدیگر میباشد. به ادامه حکایت موسی و شبان از زبان حق می آموزیم که عقاید و برداشت های مختلف و متنوع مردم احترام و شناخت و معرفت آنها با دید وسیع و همزیستی و پذیرش باهمی بدرقه گردد.

هر کسی را سیرتی بنهاده ام
هر کسی را اصطلاحی داده ام
در حق او مدح و در حق تو ذم
در حق او شه و در حق تو سم
ما بری از پاک و ناپاکی همه
از گرانجانی و چالاکی همه
من نکردم امر تا سودی کنم
بلک تا بر بندگان جودی کنم
هندوان را اصطلاح هند مدح
سندیان را اصطلاح سند مدح
من نگردم پاک از تسبیحشان
پاک هم ایشان شوند و درفشان
ما زبان را ننگریم و قال را
ما روان را بنگریم و حال را
ناظر قلبیم اگر خاشع بود
گر چه گفت لفظ نا خاضع رود

در نتیجه آنچه در پاکسازی خودی و نفس ازین حکایت پر محتوی می آموزیم. اتفاق و اتحاد میباشد که خداوند برای ما در کلام مجیدهدایت داده است. وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳) سوره آل عمران «و همگی به

ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهناید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید» (۱۰۳)

این همان خصوصیات نیک و خوب انسانیت و آدمیت می‌باشد. مولانا با چند بیت دیگر در حکایت موسی و شبان برای هر یک از مردم جهان می‌گوید «تو برای وصل کردن آمدی»

وحی آمد سوی موسی از خدا
بنده ما را زمان کردی جدا
تو برای وصل کردن آمدی
نه برای فصل کردن آمدی
تا توانی پا منه اندر فراق
ابقض الاشیاء عندی الطلاق

یکی دیگر از ناپاکی‌های که انسان را از انسانیت دور می‌سازد کبر و غرور است. مولانا حکایت زیبایی از شتر و موش دارد. موش مهار شتر را می‌گیرد و شتر از دنبالش حرکت میکند. موش مغرور می‌گردد. در روی زمین انسانها را می‌بینیم که با قدرت موقتی مادی، مقام و نام و نشان مغرور میشوند و با کبر و غرور انسانیت و آدمیت را زیر پای می‌نمایند. در روی زمین حکمروایان زیادی هستند که به قول مولانا درین حکایت مثل موش از زیرکی‌های موزیانه حد اعظمی سو استفاده را نموده و ملت‌ها را بدنبال خود بسوی نا معلوم می‌برند و آنگاه که مثل موش به کنار جوی بزرگ آب میرسد به ضعف و ناتوانی خود پی می‌برد که از آن جوی بزرگ آب گذشته نمیتواند. این حکایت درس بزرگیست تا با مرکب کبر و غرور گام‌های ناسنجیده و دور از جاده انسانیت برداریم. مولانا برای پاکسازی خودی و نفس از کبر و غرور بی جای درین حکایت معلم وار ما را رهنمائی میکند.

موشکی در کف مهار اشتری
در ربود و شد روان او از مری
اشتر از چستی که با او شد روان
موش غره شد که هستم پهلوان
بر شتر زد پرتو اندیشه‌اش

گفت بنمایم ترا تو باش خوش
 تا بیامد بر لب جوی بزرگ
 کاندرو گشتی زبون پیل سترگ
 موش آنجا ایستاد و خشک گشت
 گفت اشتر ای رفیق کوه و دشت
 این توقف چیست حیرانی چرا
 پا بنه مردانه اندر جو در آ
 تو قلاوزی و پیش آهنگ من
 در میان ره مباحش و تن مزن
 گفت این آب شگرفست و عمیق
 من همی ترسم ز غرقاب ای رفیق
 گفت اشتر تا بیینم حد آب
 پا درو بنهاد آن اشتر شتاب
 گفت تا زانوست آب ای کور موش
 از چه حیران گشتی و رفتی ز هوش
 گفت مور تست و ما را اژدهاست
 که ز زانو تا به زانو فرقهاست
 گر ترا تا زانو است ای پر هنر
 مر مرا صد گز گذشت از فرق سر
 گفت گستاخی مکن بار دگر
 تا نسوزد جسم و جانست زین شرر
 تو مری با مثل خود موشان بکن
 باشتر مر موش را نبود سخن
 گفت توبه کردم از بهر خدا
 بگذران زین آب مهلک مر مرا

اشعار مولانا و باور های دینی تلاوت قرآن شریف و عبادات دیگر وسیله نیک برای آرامش و صیقل زدن زنگار های روحی میگردد . باور های پاک و اشعار پر محتوی شاعران بزرگ مرحمی بر زخمهای روحی بوده آرامش ولذتی روح بخش نصیب انسان و گوهر انسانیت را قوی و نیرومند میسازد . اشعار عالی هرگاه با موسیقی دلنواز همراه گردد دامن تشویشات واضطراب های ویران کن را کوتاه ساخته و آدم را با خصوصیات نیک انسانیت ملبس مینماید. حافظ شیرازی آنگاه که غبار غم بر صورت و قطرات اشک بر چشمان ما نظاره میکند با محبت دست غم شریکی بر سر کشیده زمزمه میکند «غم مخور»

یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور
 کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
 این دل غمدیده حالش به شود دل بد مکن
 وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
 دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نبود
 دایماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
 گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد بس بعید
 هیچ راهی نیست کان رانیست پایان غم مخور
 حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار
 تابود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

در همین مورد ، شاد بودن و لذت بردن ، ابوالقاسم فردوسی چه زیبا و حکیمانه همنوا با خرد و دانش رهنمائی مینماید.

همیشه بـزی شاد و به روزگار
 همیشه خـرد بـادت آموزگار
 همیشه بـزی شاد و بر تـرمنش
 ز تـو دور بـادا بـد بـدکنش
 دلت شادمان بایـد و تـن در سـت
 سه دیگـر ببین تا چه بایست جست
 بد و نیک هر دو ز یـزدان بـود
 دل مـرد بایـد که خـندان بـود
 چـون شادای بکاهـد، بکاهـد روان
 خـرد گـردد اندر میان نـاتوان

حضرت مولانا نورالدین جامی پیر با تجربه در کنار کارمند که عرق میریزد و از آبله کف دست لقمه نان بدست می آورد نشسته و او را با همه خصوصیات والای آزادی نیرو و انرژی میبخشد.

خارکش پیـری با دلـق در شـت
 پشـته ای خار همی بـرد به پشـت
 لنگ لنگان قـدمی بر می داشـت
 هـرد قـدم دانـه شـکری می کاشـت
 کای فراز نـده ایـن چـرخ بـلند
 وی نواز نـده دل هـای نژنـد
 کـنم از جیب نظـر تا دامن
 چـه عزیز ی که نکـردی بـامن
 در دولت بـه رخـم بگشـادی
 تـاج عـزت بـه سـرم بـنهادی
 حـد مـن نیسـت ثنایـت گفـتن

گوهر شکر عطایست سـفتن
 نوجوانی به جوانی مغرور
 رخس پندار همی راند ز دور
 آمد آن شکر گزاریش به گوش
 گفت کای پیر خرف گشته خموش
 خار بر پشت زنی زین سان گام
 دولتت چیست عزیزیت کدام؟
 عمر در خارکشی باخته ای
 عزت از خواری نشناخته انی
 پیر گفتا که چه عزت زین به
 که نی ام بر در تو بالین نه
 کای فلان چاشت بده یا شامم
 نان و آبی (که) خورم و آشامم
 شکر گویم که مرا خوار ساخت
 به خسی چون تو گرفتار ساخت
 به ره حرص شتابنده نکرد
 بر در شاه و گدا بنده نکرد
 داد با این همه افتادگی ام
 عـز آزادی و آزادگـی ام

یکی از خصوصیات که انسانیت را لطمه میزند آزار دادن دیگران است. حکیم فردوسی حتی از آزار دادن مور منع میکند.

به نـزد کهنـان و به نـزد مـهان
 به آزار مـوری نـیرزد جـهان
 تـوانی و همداسـتانی کنـی
 که جانـداری و جان سـتانی کنـی
 میازار مـوری که دانـه کش اسـت
 که جان دارد و جان شیرین خوش اسـت

معلم دانا امام فخر رازی حکیم، ادیب، فقیه و مفسر تفسیر کبیر چه زیبا و عالمانه درس انسانیت میدهد و رفتار با دوست و دشمن را با چند بیت سرمشق نیک و خوب روش انسانی میسازد. بر سنگ مزارش حک شده است.

اگر دشمن نسازد با تو، ای دوست!
تو می باید که با دشمن بسازی
وگر نه چند روزی صبر بایند
نه او ماند، نه تو، نه فخر رازی

گفته آمد که بخش پاک سازی را با سه روش عقیدتی، فرهنگی ادبی و علوم جدید آمیزش می‌دهیم. یک بار دیگر اهدایات عقیدتی برای پاکسازی «نفس» «خودی» «ایگو» و رجعت به مقام والای انسانیت مدد می‌جوییم.

در زندگی شخصی و اجتماعی پدیده های زشت غیبت، تهمت، بدگمانی، خبربری، ترور شخصیت، تفوق و برتری قومی نژادی آدم را از انسانیت و آدمیت دور و همنوا با صفات شیطانی میسازد. قرآن مجید انسان را از این اعمال زشت و پلید جداً منع مینماید و غیب را مثل خوردن گوشت مرده برادر گفته است و اما این خصوصیات زشت و ناروا به نقل خوش خوری تبدیل شده است که در دسترخوان انسان اشرف المخلوقات صرف میشود. سوره الحجرات یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰) یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱) یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱۲) یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳) « ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید. (۶) مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابراین میان دو برادر خود صلح برقرار سازید، و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید. (۱۰) ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را تمسخر کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند، و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید، و با القاب زشت و

نایسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند. (۱۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است. (۱۲) ای مردم! ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم، و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرمترین شما نزد خداوند باتقواترین شماسست، خداوند دانا و خبیر است.» (۱۳) اینها مثالهای به اصطلاح مشمت نمونه خروار میباشد که در تمام امور زندگی قرآن شریف هدایت و رهنمائی مینماید تا انسان از راه باطل به راه حق رهنمون گردد و انسانیت و آدمیت در تمام امور زندگی همراه گردد.

در پهلوی باور های عقیدتی ، سروده های شاعران بزرگ درس ومکتب آرمش ، محبت ، اتفاق و فدکاری را که شیرازه انسانیت و آدمیت میباشد شکوفه باران و با نوعی مدیریتن بهتر بگوئیم «سکینه» روح وجود خاکی که شیرازه اش فروتنی میباشد؛ زندگی بامحبت نثار میکند. زندگی انسان با تشویقات واضطراب ها به شکلی از اشکال دست و پنجه نرم مینماید و این حالات نیز شیرازه انسانیت را خدشه دار میسازد.

آنگاه که انسان پلیدی ها ، زشتی ها و کردار ، پندار و گفتار غیر انسانی را به هدایت و رهنمائی دست داشته های که بیان گردید از وجود مادی و معنوی خود دور ساخت . این همان تزکیه و پاکسازی از پلیدی ها وزشتی های میباشد که غیر اصل و حقیقت ما در وجود ما خانه کرده است . آنگاه «من حقیقی» روی نما میگردد و انسانیت آدمیت و اشرف المخلوقات حکمفرما گردیده دروازه سعادت و خوشبختی باز میگردد.

به ادامه بحث «علل شاعران آزاد در قفس» به این باور که بدون توجه به دیدگاه روانشناسی و جامعه شناسی این بخش کتاب نسبی مکمل نخواهد بود ؛ خواستم بطور خلاصه نظر روانشناسی و را نیز داشته باشیم .

علل شاعران آزاد در قفس

از دیدگاه روانشناسی

برای فهم و درک قدرت یا تفوق جوئی و بطور خاص برتری و سرانجام تسلط مرد بر زن در پهلوی دیدگاه دین و فرهنگ به علوم جدید خصوصاً روانشناسی و جامعه شناسی نیز ضرورت است. تا گره گشای این مشکل بزرگ در جهان گردد. طوریکه میدانید در این کتاب از دوستان با دانش مطالب تخصصی درج گردیده است. در بخش روانشناسی از دوست و برادر عزیز داکتر اسماعیل درمان خواستم تا درین راستا روشنی انداخته و پیرامون راه های گره گشائی ازین مشکل بزرگ مطلبی بنگارند. خوشبختانه این نوشته را در اختیار گذاشتند که بدون تصرف و تغییر درج میگردد.

« رفتارها و باورهای زن ستیزانه را می توان از زوایای گوناگون بررسی و در متن حوزه های مختلفی چون دین، انسان شناسی فرهنگی، تاریخ، جامعه شناسی، روان شناسی اجتماعی و ادبیات تحلیل کرده و کاوید. در نوشته ی مختصر زیر، با نیم نگاهی به روان شناسی اجتماعی، به نقش مهم قدرت و دانش در شکل دهی نگاه فرد و اجتماع به زنان می پردازم. به عبارت دیگر، چگونه تمایل به قدرت و داشتن سهم بیشتری از دانش - که خود متضمن حصول قدرت بیشتر است - می تواند بر رفتار و باور فرد در باره ی حقوق و توانایی زنان تاثیر بگذارد.

زمانی که ما به رفتارها و رویکردهای زن ستیزانه با دقت بیشتر بنگریم، نقش قدرت را متبازر می بینیم. انسان ها در عناصر و زمینه های مختلفی قدرت و تسلط را جستجو می کنند. مثلاً برخی این قدرت را در موقعیت اجتماعی، برخی در توان جسمی، برخی در برتری اقتصادی، برخی در دانش اندوزی و برخی با بکار گرفتن مخلوطی از اینها می یابند. طبیعی است آن که توان مالی بیشتر دارد، به امکانات آموزشی بهتری دسترسی دارد و از موقعیت اجتماعی بهتری برخوردار است. به همین گونه، آن که توان جسمی بیشتری دارد، بخت بیشتری برای رشد فکری و حضور بیشتر اجتماعی، استفاده از منابع در دسترس و در نتیجه رسیدن به موقعیت مالی بهتر در جوامع سنتی را دارا است. این عناصر به هم پیوسته اند و هیچ کدام کاملاً به تنهایی و در خلاء عمل نمی کنند.

به گونهٔ مثال، پژوهش ها نشان می دهند که هم مردان و هم زنان به مسایل مالی اهمیت می دهند. اما معمولاً داشتن پول بیشتر برای مردان مساوی با داشتن قدرت بیشتر است. در حالی که معمولاً برای

زنان، داشتن پول بیشتر مساوی با امنیت روانی بیشتر است. به عبارتی، هر دو گروه به اهمیت این مسئله آگاه اند، اما نگاهشان در بیشتر موارد متفاوت است.

انسان‌ها طبیعتاً به قدرت علاقمند اند. قدرت می‌تواند بقای شان را تضمین کند و با آوردن احترام و تسلط، به برآورده کردن نیازهای روانی و اجتماعی شان پاسخ دهد. پس آیا کسانی که در اجتماع از حداقل چهار موقعیت اجتماعی، اقتصادی، علمی و جسمی، بهره‌ای بیشتری می‌برند، دوست دارند این قدرت را در چنگ خود نگهدارند؟ پاسخ به این پرسش، مثبت است. انسان‌ها دوست ندارند قدرت را به سادگی و راحتی با دیگری تقسیم کنند. این نگهداشت قدرت، می‌تواند کاملاً آگاهانه اتفاق بیافتد.

از سوی دیگر، ممکن است این نگهداشت قدرت تا حدی ناخودآگاه باشد و حتی در ناخودآگاه یک یا دو فرد نه، بلکه در ناخودآگاه جمعی، نهادینه شده باشد. وقتی پسری در خانواده و اجتماعی چشم به دنیا می‌گشاید که از همان ابتدا برایش گفته می‌شود جنس برتر کیست و حقوق بیشتر از آن کیست و می‌بیند روی این مسئله تقریباً یک توافق جمعی وجود دارد. این در نهایت جزیی از شخصیت او می‌شود. او این مسئله را کاملاً عادی می‌بیند. چون این توافق جمعی را درونی سازی (۱) می‌کند. برای او برتری یک جنس بر جنس دیگر موضوع از پیش اثبات‌شده و ابطال‌ناپذیر است. او وقتی سخن یک عالم دین را می‌شنود، برداشت مردانه خود را می‌کند. او وقتی قرآن را باز می‌کند، آن را مردانه تفسیر می‌کند، چون غیر از این کار دیگری نمی‌تواند بکند. او شکل دیگری آموزش داده نشده است. به همین دلیل، گفتگو در باره حقوق بشر برای او معمولاً کاری بیهوده و عبث است چون در جهان بینی او جایی ندارد. به عبارت دیگر، سامانه‌هایی که جهان او را می‌سازند دربرگیرنده ی نگاه جامع و برابری جویانه نیستند و در نتیجه جهان را نمی‌تواند - یا نمی‌خواهد - از این پنجره فهم کند. برای او، تلاش دیگران برای تثبیت حقوق زنان، بر سر شاخ نشستن و بُن را بریدن است. برخی زنان نیز محو همین نگاه مردانه اند. آن‌ها این نابرابری را طبیعی می‌پندارند چون طور دیگری یاد نگرفته اند.

جمع این دو روی کرد، یعنی تلاش آگاهانه یا آموزش اجتماعی متأثر از ناخودآگاه جمعی، ریشه در ناامنی دارد. نگرانی برای از دست دادن موقعیت خود، نگرانی برای زورمندتر شدن انسان‌های دیگر و تشویش برای آگاه‌تر شدن زنان، چون آگاهی می‌تواند قدرت بیاورد. بنابر این، برای برخی مردان ساده‌تر این است که زنان از دانش‌اندوزی محروم بمانند تا اگر روزی برای شان گفته شد که « شما نمی‌فهمید» یا « مغز تان قدرت مغز ما را ندارد » آن‌ها واقعاً سواد کافی و قدرت لازم برای دفاع از خود

را نداشته باشند. با بررسی مختصر تاریخ با مثال های واضحی از این رویکرد مواجه می شویم و طبیعتاً عیب این رویکرد این است که راه را تمام و کمال برای تمرین و ادامه رفتار خشونت بار باز می کند. چرا که خشونت معمولاً زمانی اتفاقی می افتد که فرد دیگری را فروتر و کم ارزش تر از خود تصور کند. این گونه است که از نظر عاطفی آمادگی این را پیدا می کند که بر زنی یا زنانی ظلم روا دارد. بدون این که از نظر روانی زیاد اذیت شود. در مواردی این کم تر شمردن تنها ناشی از تربیت خانواده و اجتماع و شرطی سازی conditioning نیست و می تواند مرتبط به اختلالات روانی نیز باشد. بطور نمونه در تعدادی قابل توجهی از مردان، افسردگی بالینی clinical depression از طریق خشم، عصبانیت، خشونت گری و ریسک پذیری تبارز می کند. این دسته از افراد، با توجه به ناتوانی در ابراز به موقع احساسات، یا بیان افسردگی به شکل مناسب، با پرخاشگری، خشونت و بی پروایی افسردگی خود را نشان می دهند و در این فرایند به خود و دیگران آسیب می زنند. بلند بردن سطح آگاهی و مداخله ی درمانی به موقع می تواند در این گونه موارد کمک کننده باشند.

از سوی دیگر برای آوردن تعادل در سطح بزرگتر، نباید انتظار داشت تا وضعیت به زودی تغییر کند. گرایش به قدرت و سایه ی سنگین گرایش های سنتی (۲) سبب می شود تملک امور دینی و غیردینی همچنان در چنگ مردان باقی بماند. با آن که نیاز جدی احساس می شود تا جهان بینی زنانه در کنار جهان بینی مردانه در حوزه های مختلف علوم انسانی رونق بیابد و پله ی ترازو را به توازن لازم برساند. توقع فراهم شدن «هرمنوتیک زنانه» (۳) به وسیله مردان توقع بجایی نیست. چون برای پاگرفتن روایت زنانه از ادبیات و دین و فرهنگ، نیاز به نگاه و هرمنوتیک زنانه است. بنابر این، نیاز به آموزش بهتر و برابر برای هر دو جنس، باید جدی گرفته شود تا از یک سو رفتار و باور برابری جویانه گسترش یابد و از سوی دریچه های بیشتری برای پرورش آموزشی زنان باز گردند.

نسل نو بهتر است به این درک برسند که اگر دانش اندوزی را ارث مردانه پنداشتن در گستره جهان سنتی معنا داشت، در ساز و کار دنیای جدید مفهوم و کارآیی خود را تا حد زیادی از دست داده است. این به زبان ساده به این معناست که کلید موفقیت جوامع در حال توسعه و بالاخص کشورهای مسلمان، دسترسی عادلانه به فرصت های آموزشی و منابع اقتصادی است، نه رزمیدن با آن. فراهم شدن این فرصت ها در بیشتر موارد بار سنگین مسوولیت های مختلف خانوادگی را از دوش مردان نیز بر می دارد و این گام کوچکی نخواهد بود.

یاد ما نرود که برای برداشت، تفسیر، و تحلیل زنانه از متون قدیم و جدید و در مجموع از جهان، که دیدگاه‌ها و برداشت‌ها و روایت‌های ما را توان و دقت و زیبایی بیشتری بخشیده و تصویر کامل‌تری را مقابل ما می‌نهد؛ ما نیازمند زنان کارشناس هستیم و این میسر نمی‌شود مگر این که آن‌ها با آرامش خاطر و امنیت روانی لازم به سرچشمه‌های معرفت دسترسی آزادانه‌تری داشته باشند و نقش پررنگ‌ترشان در این حوزه احساس شود.»

پانوش:

۱ - Internalization

یک پارچه ساختن ارزش‌ها، قواعد، معیارها، و رویکردهای دیگران با هویت و شخصیت خود
۲- منظور از «سنتی» در این جا traditional است، نه «سنت» به معنای آن چه به رفتار و گفتار پیامبر اسلام نسبت می‌دهند.

۳- مطالعه قواعد صحیح تفسیر متن را هرمنوتیک یا تاویل‌شناسی می‌گویند. در انگلیسی
hermeneutics.

نتیجه: در نتیجه‌گیری بحث «علل شاعران آزاد در قفس» دوباره جمله اول این بخش تکرار می‌گردد. «وقتی می‌خواستم علل «شاعران آزاد در قفس» را بنویسم سر دو راهی قرار گرفتم بنویسم و یا ضرورتی به نوشتن این بخش نیست. برای خود پیرامون نوشتن آن مثبت و منفی دلیل می‌آوردم. آیا در نوشتن آن نفعی موجود است؟ و یا نقص و ضرر آن بیشتر است؟ آیا همین‌ها علل می‌باشند و یا ده‌ها علل دیگر که من نمیدانم و یا جرئت گفتن آنرا ندارم؟» در نتیجه امیدوارم این بخش کتاب شاعران آزاد در قفس دروازه‌گشا باشد. تا پژوهشگران و محققان با دانش و روشن ضمیر با دل و دیده باز این بحث را ادامه دهند. رسم و رواج‌ها و عنعنات فرهنگی ما نیکوئی‌ها و زیبایی‌های دارد که گاهی با ناملایمات و گرد زشتی‌ها آلوده گردیده است. پاک نمودن و منزه ساختن و جدا نمودن خوبی‌ها از بدی‌ها صبح‌گه‌بار و شمع‌پرفروغ فرهنگ اصیل ما را در فضای خانه‌های مردم ما رنگین و چون‌نگین والابهائی برتاج جهان با افتحار روشن خواهد کرد.

باورهای دینی و رسم و رواج‌های فرهنگی زیبایی‌های خاصی دارد. که در پرتو و ساحه آن میتوان زندگی نیک و خوبی داشت و از مصائب و بدبختی‌ها مجزا، روزگار را دنبال نمود. پیرامون باورهای دینی ما باید صادقانه اعتراف نمود که ترس و دلهره‌ها، پیرامون تحلیل و تفسیر متون دینی مطابق عصر و زمان خود باعث گردیده است که هرکدام ما خود آگاه و ناخود آگاه در قرنی که مربوط به آن نمیباشیم؛ زندگی نماییم. چه زیبا و شایسته خواهد بود تا با اندیشه و تحقیقات و دست‌آورد‌های

مهم که انسان در طول تاریخ کسب نموده است. دست بدست هم داده با راه و روشهای نیک و پسندیده واقعیت خود را با حقیقت خود وصل دهیم و با گوهر پاک و نیک عقیده بی آرایش و پدیده منزه و پاک انسانیت و آدمیت شرایط زندگی آرام «سکینه» و یامدینه فاضله را برای خود و دیگران آماده سازیم. تا هیچ مردی بر زنی و هیچ زنی بر مردی و بطور کل هیچ انسانی بر انسان دیگر ظلم، ستم، تجاوز و خیانت ننماید و بجای نفاق، نفرت و فساد نور اتفاق، محبت و صداقت جهان ما را روشن نماید. آنگاه شاعران آزاد در قفس دیوارهای آهنین قفس را شکستانده و با جهانی از آزادی پرواز نمایند چهچه گویان از ته دل بسرایند و ما از شنیدن و خواندن آن غرق دریای لذت و شادی گردیم. با بیتی از نادیا انجمن نقطه عطفی درین بخش کتاب «شاعران آزاد در قفس» میگذارم.

یاد آن روز گرامی که فقس را بشگافم
سر برون آرم ازین عزلت و مستانه بخوانم

نتیجه کتاب شاعران آزاد در قفس

زن و مرد لباس یکدیگر

رابطه زن و مرد و یا تفوق و برتری یکی بردیگری بحث مهم و زندگی سازمیباشد. تفکر نا سالم بهتر شمردن یکی بردیگری نتایج نامیمون و غیر عادلانه را رهنمون فضای خانواده نموده و آتش نابسامانی ها، جنگ وجدل و جدائی را محیا میسازد. با پیروی و تصدیق «بهترین شما با تقوی ترین شماست» (آیه ۱۳ سوره الحجرات) و «به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» باورهای عقیدتی ما زن و مرد را لباس یکدیگر گفته است. (آیه ۱۸۷ سوره البقره) هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ «آنان (زنان) برای شما لباسی هستند و شما (مردان) برای آنان لباسی هستید» زن و مرد در زندگی مشترک آن خصوصیات نیک و خوب لباس را بر یکدیگر داشته باشند. لباس نزدیکترین به وجود انسان بوده در مقابل سرما، گرما و ضربات بیرونی سپر و محافظ میباشد. لباس عیوب جسمانی را پوشانیده سمبل زینت و زیبایی و حفظ کننده شرم و حیا میباشد. «ای انسان ما لباسی را به شما ارزانی داشتیم تا عیوبتان را بیوشانید و زینت شما باشد» (سوره اعراف آیه ۲۷) لباس تقوی، زشتی و پلیدی روحی را محو، دروازه گناهان را مسدود و محافظ از خطرات فردی و اجتماعی میباشد. در مجموع لباس نماد انسانیت و تمدن، منشأ امنیتی، اجتماعی و روانی برای انسان است. بنابراین مردان و زنان خود را با این خصوصیات نیک و پسندیده که رب العالمین ایشان

را بدون تفاوت، لباس یکدیگر خطاب نموده؛ عیار نمایند. تا نماد حقیقی از محافظت، نگرهبانی، و زیبایی یکدیگر گردند.

با پیروی از باور های عقیدتی هم‌نوا با دستور العمل های علوم جدیده انسانیت، عدالت، محبت و اتفاق جاینشین بی تفاوتی، نا برابری، نفرت، نفاق و تفوق می‌گردد. بنا برین چه زیبا و با ثمر است که شمع معرفت و دست پر مهر هدایت با نگارش و هر وسیله گروهی، حقیقت مساوات، عدالت، برابری و زیست باهمی را بین انسان ها بطور کل تشریح و توضیح نماید. با روشنائی این هدایات رابطه و یا همزیستی اجتماعی زن و مرد با زیبایی، پذیرش و احترام متقابل شیرازه سعادت و نیکبختی را میسر می‌سازد. بیان داستانهای آلوده با درد ورنج «شاعران آزاد در قفس» روشنگر حقایق نا سالمی میباشد که با گرد و غبار ناخوش آیندی بر روند زندگی ما خانه نموده است. حقیقت امر اینست که بخشی از مردم و یا گروه کوچکی با چنین سلوک و رفتار زشت و غیر انسانی نمایانگر تاریکی ها می‌گردند. که نباید غبار سیاه آنرا با نامهربانی، خشم، قهر، شتابزده گی و احساساتی بر روی همه مردان مالید. کتله بزرگ مردان نیکو صفت و مهربان با زحمتکشی و فداکاری دست پر گرم بر سر دختران، سنبل احسان و احترام بر مادران، محافظ، نگرهبان، شریک نیک و خوب با همسران و همراز مادرانه با خواهران میباشند و این حقیقت روشن و پر افتخاریست که سعادت آن بر کتله بزرگ مرد در جهان میرسد. هدف نگارش «شاعران آزاد در قفس» بیان حقایق اعمال یک مشت کوچک و نا اهل است که تمام موازین دینی، فرهنگی و انسانی را فراموش و با بی اعتنائی و کم دانشی گردهای کبودی از تشریحات ناسالم کسب نموده و لکه ننگی را ثبت تاریخ بشریت مینمایند. شاعران آزاد در قفس، تلاش برای ناهمگونی و یا بی اعتبار جلوه دادن اختراعات، اکتشافات، مبارزات، تبلیغات، رهنمائی های عالمانه با آثار علمی تا ادبی و بطور کل مقابله یک قشر در مقابل قشر دیگر نیست. بلکه چراغیست که در روشنی آن بد را از خوب تشخیص داده و برای رهنمائی و به راه راست روان گرداندن آن قشر کوچک ناسالم که همه بدبختی ها را خلق میکنند؛ جنبه های معقول و پسندیده اصلاح را عملی و فضا و محیط زیست باهمی را برای مرد وزن بهشت روی زمین گردانیم. برای کسب و رسیدن به مدینه فاضله و شرایط نیک زیست باهمی در ساحه صلح، اتحاد، اتفاق، محبت و پذیرش یکدیگر عوامل و دلایل را شناسائی و با میتود های معقول دست داشته، گرد و غبار بدی ها و زشتی ها را پاک و زخمهای کهنه را با مرهمی جدید مداوا سازیم. بنابراین در روند این نوشته، درج است که خلقت زن و مرد بر مبنای نفس واحد، عدالت و هدایات حق بنا یافته است. مرد وزن باهمه زیبایی ها و کرامت که لطف خالق میباشد نه به عنوان برتری و تفوق بلکه بنا بر شناخت و معرفت «لتعارفو» از یکدیگر تفاوت های از دیدگاه جسمی و عاطفی دارند. در حقیقت تمام مردم جهان از دیدگاه های مختلف جسمی، عاطفی،

احساسی و روحی با یکدیگر یکسان نیستند. طوریکه میدانید و امروز علم ثابت ساخته است. نشان انگشت هر یک از افراد روی زمین بایکدیگر متفاوت میباشد.

دو جنس مرد و زن طوریکه آشکاراست؛ مردها بطور عموم از نگاه جسمی قویتر و برای محافظت، نگهداری، سرپرستی و دفاع خانواده نقش بهتری ایفا کرده میتوانند و زنها جنبه های عاطفی و احساسی شان بر مرد ها چربی و در مقام مادری و حفظ کانون پر محبت خانه میتوانند نقش نیکوتری را داشته باشند. این حقایق تنها و تنها صفات و نیکی های زنان و مردان، نه برتری و تفوق را بیان میدارد. مشت نمونه خروار، ده ها خصوصیات دیگر نیز میباشد که اهلیت آنها را متمایز، مناسب و مفید نسبت به یکدیگر میسازد. این به هیچ وجهی مقام ارزش و برتری یکی را بر دیگری ثابت نمیسازد. بلکه همان روند عدالت، مساوات و اهلیت های میباشد که الله مهربان با انتهای محبت به زن و مرد لطف و هدیه نموده است.

خصوصیات نیک و عالی انسانی زن و مرد هر گاه با گرد و غبار ناشایسته و زشت همگام گردد. در آنصورت یکی بر دیگری به عناوین مختلف، خود را برتر و شرایط ناگوار آغشته با زشنی ها و ناملایمات را آماده میسازد. در کتاب شاعران آزاد در قفس، بدبختی ها و مصیبت های شاعران زن بیان گردیده است که یک اقلیت دور گردیده از باور های حقیقی عقیدتی و فاصله گرفتن از انسانیت مرتکب اعمال ناشایسته و ظالمانه گردیده اند. اما این به این معنی نیست که همه مردان را در آن کتگوری قرار داد و یا بخشی از زنان را که بر مردان همان روش را مرتکب میشوند برائت داد. متأسفانه تعدادی زنان نیز روش ناخوش آیند با مردان دارند که زندگی را برایشان جهنم میسازند. امید است این مشکل را نیز قلم بدستان برشته تحریر در آورند تا هر کدام با دانش قویتر از اشتباهات بیاموزیم. هدف از این بخش کتاب شاعران آزاد در قفس بیان حقایقی میباشد که مردان و زنان کانون خانواده را مملو از لطف، محبت، اتحاد و اتفاق نمایند. مرد وزن دست بدست هم داده آن گروه کوچک از هر دو قشر که دست به اعمال ناشایسته میزنند با چراغ هدایات عقیدتی و دروس علوم روانشناسی و اجتماعی منور نموده؛ زخمهای که در طول قرون متمادی درد و غمها را دامنگیر بشریت کرده است با مرهم انسانیت مداوا نمایند. به امید روزی که هیچ انسانی دست بر سر انسان دیگر با ظلم و اکراه بلند نکند و بشریت زن و مرد زندگی خود، خانواده و اجتماع را به بهشت روی زمین تبدیل نمایند.